

احتمال کلّی دارد کتاب غلط و افتاده داشته باشد
باید با نسخه صحیح مقابله شود

هو الله تعالی

رساله در معرفت سلوک کشف واشراق
در علم حکمت وکلام تصنیف هدایت الله بن محمد
حسن شیخانی

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

لله الحمد رب السموات ورب الارض رب العالمین وله الکبریاء فی السموات
والارض وهو العزیز الحکیم ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها
الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما اما بعد بر صاحبان ذوق و
ذکا کالشمس فی وسط السماء روشن وظاهرست که مجموع لهو ولعب دنیا
باندامت وکسالت و[قوام] منتهی الیه هر دولتی زوال خواهد بود سلطنتی را
که بهم فانیست عالم فقر ودرویشیست شعر دولتی را که نباشد
غم از آسیب زوال بی تکلف بشنود دولت درویشانست لذتی که از
ندامت وکسالت مصون ومحفوظ است طاعت وپرهیزکاری ویاد خداست

درین

درین امر هر قدر بصیرت ومعرفت بیشترست اجر ومقام آن افضل خواهد
بود صاحبان دانش وتمکین وعالمان علم الیقین مسلم داشته اند که علم وحکمت
ومعرفت بتعلیم وتعلم حاصل نشود وصف او را به العلم نور یقذفه الله
فی قلب من یشاء فرموده اند ومقصود از علم علم حکمت وعرفانست زیرا که
این علم علم معنیست وسایر علوم علم الفاظ واصطلاح اند علم الفاظ واصطلاح
را بدون تعلیم وتعلم نتوان حاصل نمود مباحثه ومذاکره ومجادله را
درخور نباشد ولیکن شرط تعلیم علم معنی سکوت وخاموشیست زیرا که مطلع
آن قلبست ومعلم این علم خداست وقلب هر چیزی را بعالم غیب الغیوب راهی
پس واضح وآشکارست که از آن راه علوم بطالبان علم کشف واشراق می
شود وهنگام تحصیل را در ظلمت شب که وقت جمعیت حواس است مقرر داشته
اند رباعی شب خیز که عاشقان بشب راز کنند گرد در وبام دوست پرواز
کنند هر جا که دری بود بشب در بندند الا در دوست را که شب باز
کنند هر کو ز معلم حقیقی علم آموخت عالم علم معنی شد وآنکه از طریقه
قیل وقال تحصیل نمود بر جهلش افزود رباعی در مذهب عاشقان قراری
دگرست در سر می عشق را خماری دگرست هر علم که در مدرسه حاصل گردد کار دگرست

کار دکر است و عشق کار دکر است • جمیع حکما در وقت سکوت ملزم میشوند

هنگام تکلم او وفات تعطیل انها بوده است از شاه ولایت پناه منقولست ما

من احد الا و للقلبه عینان یدرک بهما الغیب فاذا اراد الله بعبد خیرا فتح

له عینی قلبه و نیز از ان باب مدینه علم مرویست که فرموده اند لیس العلم

فی السماء فینزل علیکم و لا فی تخوم الارض فیخرج لکم و لکن العلم مجبول فی قلوبکم تأدبوا

باداب الروحانیین یظهر لکم پس علمی که بنای ان بمعارضه و تکرار الفاظ است

قلت قلت باشد علم مجادله است از چنین طریقه تحصیل حق هرگز نخواهد شد

زیرا که مقصود شان ابطال قول طرف مقابل است و لو کان حقا رباعی

یک لحظه اگر نفس تو محکوم شود ۵ علم همه اثبات معلوم شود •

ان صورت غیبی که جهان طالب اوست ۵ در آینه فهم تو مفهوم شود •

پس حق حقیق علم معنی ذکر الفاظی است که ادمی را بعالم غیب الغیوب

دلالت نماید رباعی مارا خواهی حیله حدیث ما کن • خو با ما کن ز دیگر

خو وا کن • ما ذی ثابتیم یاد ما ذی با کن • با ما دو دله مباش دل یکتا کن •

حکما خدا را بسیط الحقیقه کل الاشیاء میدانند بسیط در مقابل

مرکب است نسبت این لفظ را بواجب الوجود دادن خطاست زیرا که

هر یک

هر یک از عناصر اربعه را منفرد ا بسیط میگویند خدا تعالی خالق وجود

هر مرکب و هر بسیط پس حقیقة است خداوند غیب الغیوب مطلق است که

و کیف و چون و چند و طرف و جهت را در او راه نیست و این عالم در قلب

اشیاء منطویست که همیشه حاضر و ناظر مخلوق خود بوده مربی و

محرک انها است و عالم بر ضمایر زیرا که خود در ضمیر مضمر است و بهمین جهت

از شبه و مثل و حد و عدد و توالد و تناسل و مجموع صفات سلبیه

منزه و مبراست مولوی در مثنوی میفرماید مثنوی ای کمان و تیرها بر ساخته

صید نزدیک و تو دور انداخته : نحن اقرب گفت من حبل الورید

هر که دور اندازتر او دورتر

تو فکنده تیر فکرت را بعید : از چنین صید است او مهجورتر : و نیز شاعری

میگوید شعر در ضمیر ما نمیگنجد بغیر از دوست کس : هر دو عالم را بدشمن

ده که ما را دوست بس : و باز ملای رومی در مثنوی میفرماید مثنوی

اتصالی بی تکیف بی قیاس : هست رب الناس را با جان ناس : مقصود

از بسیط حقیقة عناصر اربعه است که بنیان عالم امکان با این چهار حقیقة

مستحکم است و این جمله را بعالم غیب الغیوب راه و رابطه معنویست که

انی انقطاع نمی یابد سبحان من خلق الاشیاء و هو عینها و اخفاها و

رابطه غیبی در هر شیئی از اشیاء که مظهر اسم حی خدا یتعالی بوده باشد
موجود است هر دقیقه که راه رابطه مسدود شود آنچیز از جمله اموات
میشود چنانچه معادن و اشجار مادامیکه در جا و موضع خود هستند
ذی روح و مظهر اسم حی الهی میباشند و وقتیکه از موضع خود خارج شدند
روح نباتی و جمادی آنها ساقط و راه رابطه آنها بعالم غیب الغیوب مسدود
و از جمله اموات خواهند بود و داخل در زمره جیفه و مردارند حدیث
الدنیا جیفة و طالبها کلاب دلیل صدق معنی است بدیهی است که مقصود
از دنیا زینت و زخارفی که در او است میباشد و آن جمله اشیائی هستند
که از معادن خارج شده اند حالت جیفه بجهة آنها حاصل است از ساقط
شدن روح جمادی و نباتی و حیوانی و انسانی و ملکوتی که در آنها بوده
است و این قاعده از عرش الی فرش مستمر و برقرار است امکان ندارد چیزی
در عالم رابطه بعالم غیب الغیوب مطلق داشته باشد و از جمله اموات نشود
چونکه حی اسم ذات خدا است وقتیکه اشیا را بعالم غیب الغیوب راه رابطه مفتوح
است ناچار اثر این اسم در اشیا ظاهر میشود و آن عالم غیب الغیوب ذات مطلق
که خالق و موجد اشیاست داخل فی الاشیاء لا بالممازجة خارج عن الاشیاء لا

بالمباینة

بالمباینة و مثال او در خارج صورتی است که در آینه منعکس میشود و آن صورت
چنانچه داخل در اجزای آینه نشده است خارج از آینه نیز نمیباشد پس ادراک
خداوند واجب الوجود تحت و فوق یمین و یساری نیست اینما تولوا فثم
وجه الله گواه مقالست عالم امکان از روی حقیقت و معنی پر از خداوند
است و در صورت ظاهر خالی از او است در هر چیزی حاضر و موجود
ولی دست عالم امکان از دامان کبریا و جلال او کوتاه و از ملاحظه عقول
منزه و مبراست شعر چو رسی بکوی دلبر؛ ارنی مگو و بگذر؛ که نزد
این سخنها؛ بجواب لن ترانی؛ و در آن وجود وحدت رواست ولی نه از حیث تعدد
بلکه حقیقی است فوق الحقایق که در کنه کمال و عظمت واحد و منفرد است
و موجد اشیاست باینمعنی که فالق الحب والنوی بدون شبهه همان رب
سقف مرفوع خواهد بود آنچیزی که موجودی را ایجاد فرموده و بحرکت می
آورد مسلما موجد و محرک قبل هم او است پس در اشیاء تعدد موجود و حدت
رواست مولوی در مثنوی میفرماید مثنوی نور مصباح است داد
ذوالجلال؛ صنعت خلق است آن شیشه و سفال؛ لاجرم در ظرف
باشد اعتداد؛ در لهبها نبود الا اتحاد؛ نور شش قندیل چون مختلط

موجود و در ۳

نیستند در نور شان اعداد چند • آن جهودان نظر شان مشرک شده است

۲ چون نظر بر روح اندازند جسم را

نور دیدان مؤمن و ملحد شده است • پس یکی بیند خلیل و مصطفی

چون نظر بر ظرف افتد روح را • پس دو بیند شیث را و نوح را • و

اغلب امم سالفه معتقد این بودند که خداوند جسمی است بزرگ و

نورانی که در فراز آسمان متمکن است و اوضاع تجمل سلطنتی بطور کمال

دارد و از سطح محدب افلاک همیشه بطبقات زمین ناظر میباشد و

نفاذ امری دارد که بهر چیزی خطاب کن برسد فوراً فیکون گهد شد

حضرت ابرهیم خلیل بجهت دفع این شبهه در ارض بطحا خانه از گل بنا نمود

و اسمش را بیت الله گذاشت تا هر که داخل خانه بشود و خانه را ظاهراً

از صاحبش خالی به بیند بداند بطوری که در این خانه حاضر است در

آسمانهم همان طور حاضر است و بطوریکه بحسب ظاهر این خانه از وجود

خداوند خالی است آسمانهم از وجود او خالیست پس خانه کعبه دار الاکرام

خلق است که اشتباه جسمیت را از خاطر محو و خارج میکند رباعی

در کعبه اگر دل سوی غیر است ترا • طاعت همه فسق و کعبه دیر است ترا

گر دل بخدا است ساکن میکده • خوش باش که عاقبت بخیر است ترا

درین

درین جزو زمان هم اشخاصی هستند که هر گاه از وجود واجب الوجود

از اینها سوال شود کلمات چندی بیان میکنند که جسمیت بجهت خداوند

را

ثابت میشود و اشاره که دارد بلفظ لا کالاجسام است کلمات و الفاظ

بقسمی بیان میکنند که هیکل پیاده بزرگ لطیف نورانی که سلطنتی در

نهایت استقرار و استقلال داشته بنظر میآید و از جمله میگویند

که در قیامت اسرافیل صور میدمد جمیع موجودات قبض روح می

شوند در عالم امکان هیچ چیز غیر از وجود واجب الوجود باقی نمیماند

حتی ملائکه هم معدوم میشوند پس خداوند باطراف نظر میکند در

عالم امکان دیاری نمی بیند پس میفرماید لمن الملک الیوم و ابداً

جوابی نمیشنود مجدداً میفرماید لله الواحد القهار این حرف معارض

است با حدیث خلقتکم للبقاء لا للفناء زیرا که ارواح خلائق که

در قالب مثال هستند در عالم امکان موجودند و اینها موت خود را

دیده اند و مجدداً موتی بجهة اینها نخواهد بود و متنعم بنعیم ابدی

هستند که هرگز از اینها مقطوع نمی شود و هم چنین معارض است

با اینکه در اثبات واجب الوجود گفته اند که البعرة تدل علی البعیر الی آخره

از بعده استدلال بوجود بعید نموده اند چنانچه نبودن بعد دلیل
نبودن بعد خواهد بود نبودن خلق نیز دلیل نبودن خالق میشود
وایجاد خلق دلیل وجود خالق است زیرا که از فیاض قطع فیض محالست نبودن
مخلوق را دلیل بر عدم خالق باید دانست چنانچه امکان عقلی نخواهد داشت
که با بودن چراغ و افتاب خانه تاریک بشود تاریکی خانه دلیل بزرگست
بر نبودن چراغ و افتاب چنانچه هیچ وقت از حال تا ازل عالم از مخلوق خالی
نبوده است همچنین الی ابد از مخلوق خالی نخواهد بود کان الله ولم یکن معه
شئ جواب خبر از الان کما کان نیست و بعضی اشخاص مثل میزنند باینکه ممکن
است خالق باشد و خلق نکند مثل بنا که حاضر است و چیزی نمیسازد و این
اشخاص هنوز نفهمیده اند که فرقیست مابین صفاتی که عین ذاتست با صفاتی
که خارج ذاتست نور چراغ عین ذات اوست امکان ندارد از و سلب بشود تا
جا در هر کجا چراغ موجود باشد البته تاریکی نخواهد بود خالق و خلاق و موجد
و محی و نور و رزاق و غیره از جمله صفاتی هستند که اثر انها هیچ وقت از ذات
مقدسه سلب نمیشود بلکه عین ذات مقدس دایم وهو الذی خلق
السموات والارض فی ستة ایام وکان عرشه علی الماء لیبلوکم احسن عملا و

لئن

ولئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت لیقولن الذین کفروا ان هذا
الا سحر مبین گفتگوها کرده اند و بتحقیق معلوم نشد که معنی وکان
عرشه علی الماء چه چیز است و مقصود از عرش در این ایه چیست اولا
عرش را معانی عدیده است بلندی ظاهر هر چیز را عرش میگویند
و همچنین بلندی معنوی هر چیز را هم عرش گفته اند چنانچه در ایه
الرحمن علی العرش استوی مقصود بلندی معنویست و نیز قرارگاه و
ارامگاه هر چیز را هم عرش میگویند چنانچه در قصه بلقیس میفرماید
انی وجدت امرأة تملکهم واوتیت من کل شئ ولها عرش عظیم و ایضا
در همین قصه میفرماید قال یا ایها الملؤا ایکم یأتینی بعرشها قبل ان
یأتونی مسلمین و مقصود از معنی وکان عرشه علی الماء اینست که قرارگاه
و ارامگاه خداوند بر حیات و زندگی است و این معنی از لفظ ماء مفهوم می
شود چنانچه در ایه دیگر میفرماید ومن الماء کل شئ حی افلا یؤمنون
بدانکه علیین عالم امکان را عرش گویند و سجین از افرش نامند و بنیان
عالم امکان از عرش و فرش بر حقیقت و صورت عناصر اربعه قرار گرفته
است و این عناصر در حقیقت و نفس الامر مجرد هستند و مشاعر دارند

وإن من شیء إلا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم گواه مطلب است
زیرا که تسبیح بحمد خدا نمودن دلیل مدرک و ذی شعور و ذوی العقول بودن
اشیاء است نهایتش اینست که بما مخفی است ملای روم در مثنوی میگوید

مثنوی جمله ذرات عالم در نهان ٭ با تو میگویند روزان و شبان
ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم ٭ و ز شما نامحرمان ما خامشیم

چون دانستی که مدرک و مشعر هستند بدانکه جمله عالم امکان حقیقت و
صورت عناصر اربعه میباشد که بنیان وجود بانها مستحکم و برقرار است
و هر یک از حقیقت این چهار عنصر کلی هستند که در ضمن انها افرادست
واقع
ملائکه اربع که حمله عرش هستند در حقیقت این چهار عنصر است و این
کلام در ظاهر و بادی نظر قدری شاق و رکیک نظر می اید چون اندک
تفکر و تامل شود محقق میشود که همین است و جز این نیست و ما بجهة ظهور
مطلب اندک بسط میدهیم و میگوئیم حقیقت کلیه عنصر اب جبرئیل است
و لفظ جبرئیل در لغة معنی مخصوصی ندارد احتمال کلی میرود که باصطلاح
خلق قدیم جبرئیل بمعنی اب بوده باشد در حدیث است که جبرئیل ارواح را که
مایه حیوة هستند در رحم باجسام میدمد و این حدیث مطابق است

بابه

بابه و من الماء کل شیء حی پس جبرئیل یکی از چهار حقیقت بسیط عالم است که
جزو وجود هر ذی وجودیست از اسمان و زمین بحسب معنی و صورت
حقیقت اوست و ان
انچه هست لابد دارای جزئی از حقیقت کلی صورت ظاهرش
سبب حیات ظاهر اجسام است و معنی باطنش سبب حیات قالب مثال
هر چیزیست حقیقه کلیه او در هر موضعی بهر صورتی که بخواهد ممکن
است ظاهر و مرئی بشود چنانچه در حضور خاتم انبیا ص بصورت
دحیه کلبی مرئی میشد در خدمت همه انبیا بهر صورتی که میخواست
ظاهر میشد ان صورتیکه بحضرت رسول صلعم نمود که انجناب را بیهوشی
عارض شد حقیقت کلیه جبرئیل بود که در جمیع اجزای عالم ساریست
وان صورت را خاتم انبیا بعلم الیقین میدانست خواهش عین الیقین
نموده و همچنین اسرافیل حقیقه عنصر باد است از انست که نفخ صور را
باو مخصوص داشته اند و میکائیل حقیقت عنصر خاک است و صورت
ظاهر خاک منبت ارزاق خلق است از انست که قسمت ارزاق را باو
منسوب نموده اند و عزرائیل حقیقت عنصر اتش است که قهر و غلبه
در عالم امکان از اثر وجود اوست و بهمین واسطه قبض ارواح تعلق

باد دارد و هر یک از این چهار حقیقت مدرکه و مشعره و کلی میباشند
که در ضمن اینها افراداست هر فردی که از یکی از این کلی مخلوق و موجود
شود در تحت اختیار و اقتدار اصل خود میباشد احادیث باین مضمون
زیاد است که چندین هزار ملک در تحت اختیار جبرئیل هستند چنین
مفهوم میشود که آن ملائکه از عنصر آب آفریده شده اند که تابع اصل
خودشان میباشند و هکذا از هر عنصری که موجود بشوند تابع آن
اصل خواهند بود و فرق مابین انسان و ملک اینست که انسان از جمیع
هر چهار عنصر خلق شده است و ملک از خمیره یک عنصر است فضیلت انسان
بر ملک بهمین علت خواهد بود ملائکه جمیعا بعضی از آب فقط و برخی از
خاک فقط و گروهی از باد مطلق و جمعی از آتش مطلق ایجاد شده اند و لذا این
است که گفته اند ملائکه طوایف عدیده میباشند خلق شده از هر عنصری
یک طایفه مخصوص خواهد بود ولی انسان که مخلوق از هر چهار عنصر است
بواسطه امتزاج عنصر یک طایفه بیش نیست و اگر عرش را بطوریکه اهل
ظاهر تصور میکنند بنیان عالی و مستحکم و در فوق افلاک بدانیم و چهار
گوشه از دو دوش این چهار ملک نصب کنیم و بهمین تفصیل اثبات حمله

عرش بخوانیم معایب کلی هم میرسد اولا باید بگوئیم که هیچ یک از مخلوقات را
شایسته نیست که در عرش جا و منزل بدهند و خالی بودن این چنین
بنای معتبر هم روا نیست و عبث هم نباید آفریده شده باشد العیاذ بالله
باید گفته بشود که سکنای عرش مخصوص ذات واجب الوجود است و معتقد
مذهب جماعتی بشویم که خدا را جسم میدانند دیگر آنکه حمله عرش هیچوقت
از کار خودشان غفلت نباید داشته باشند و هنگامیکه جبرئیل خدمت حضرت
رسول صلعم حاضر میشد باید بگوئیم که در ذهاب و ایاب پایه عرش را از
دوش وا نهاد یا باید معترف بشویم که در اوقات مأموریت از دوش ملائکه
لابد اعوجاج در عرش بهم میرسید و آن ضلع پائین میماند و حمل عرش را
هم از شدت عظمت سایر ملائکه نمیتوانستند از عهده برآیند اختصاص باین
چهار ملک دارد و همچنین سایر حمله عرش را هم هرگاه در آن واحد بامری
مأمور بکنند لابد هر چهار گوشه عرش نگون خواهد شد پس بحکم حتم آیات
و احادیث و اخباری که صحت آنها ثابت شده باشد باید توجیه و تاویل بشوند
زیرا که پیغمبر صلعم و ائمه اطهار فرمایشاتی که فرموده اند با اقتضای فهم و عقل سؤال
کننده بوده است دیگر آنکه امام باید در جماعت تابع اضعف ماموین باشند

بالقطع در میان طبقات خلق اشخاص قلیل المدرک و ضعیف العقل باضعاف
مضاعف زیاده از اشخاصی هستند که باذکاوت و صاحب مدرکه قوی میباشند
و ذکر مطالب مجهه از انها غیر از مجسم کردن و مثل نمودن چاره نخواهد داشت
ولی اشخاص طبقه ثانی از بیان لفظ و اشاره مختصری بمعانی عالیه و
مطالب غامضه خواهند برد از کرامت و اعجاز عمده انبیا و اولیا اینست
که از فرمایشات انها از هر قبیل اشخاص مستفیض میشوند بلکه در مجلسی که
اهل لغات مختلفه باشند وقتیکه پیغمبر یا امام کلامی را بفرمایند هر یک
از این اشخاص بلغت خودشان استماع میکنند همان کلام را اعراب بلغت عربی
میشنوند اتراک بترکی استماع مینمایند اهل فرنگ و هند و غیره بلغت خود
مسموع میکنند و حال انکه زیاده از یک کلام در ان محضر فرمایش
نشده است بلکه مجموع حیوانات و نباتات و جماداتی که حاضرند و استماع
ان کلام را میکنند مستفیض میشوند و بطور لغت خودشان میشنوند
و ما هرگز نشنیدیم که در محضر پیغمبر یا امام که اجتماع امم مختلفه بشود انها را
احتیاج بمترجم باشد یا انکه انها در طفولیت در نزد معلم لسانهای
مختلفه تعلیم گرفته باشند پس باقتضای صحت توجیه و تاویل هرگاه گفته

بشود

بشود که عالم امکان بحکم ایه الرحمن علی العرش استوی عرش میباشد و حامل
این عرش امکانی حقیقة عناصر اربعه است که هر یک از انها بمنزله ملکی است
که حامل عرش امکان بشوند جای وحشت و اضطراب نباید بشود و تکفیر را بنده
تکفیر نباید بکنند در اصول کافی مسطور است که از علی بن ابیطالب علیه السلم
سوال نمودند از ایه و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیة فقال امیر المؤمنین
علیه السلم ان العرش خلقه الله تعالی من انوار اربعة نور احمر منه احمرت الحمرة
و نور اخضر منه اخضرت الخضرة و نور اصفر منه اصفرت الصفرة و نور
ابیض منه ابیض البیاض الی اخر الحدیث از تعیین الوان نوری که
عرش از او ایجاد شد واضح است که انوار اربعه حقیقه عناصر اربعه
است نور احمر حقیقه هوا است نور اخضر حقیقه خاک است نور
اصفر حقیقه اتش است نور ابیض حقیقه اب است که عرش وجود کائنات
باین چهار حقیقه افریده شده صورت و معنی این چهار چیز هست
چیز میشود که از طبیعت انها اجرام علوی و مجردات خلق شده اند
و از صورت ظاهر انها اجسام سفلی و قوالب عنصری یعنی موجود شد
و ایضا حدیث است که قندیلها و عرش را روشن میکند شیئی چند

هزار قندیل در عرش افروخته میشود هرگاه عرش نورانی و روشن است
او را احتیاج افروختن چراغ نیست بلکه نور خودش روشن کننده همگی
و از ضمن مثل روشن کردن چراغ در عرش تحصیل حاصل و بمنزله آب
پاشیدن بر روی حوض است هرگاه عرش بالذات تاریک است و مظلم می
باشد البته محتاج بچراغ خواهد بود ولی شیء مظلم چیز ممتازی
نیست پس تأویل باید نمود باینطور که در عالم امکان که استیلا و استوای
واجب الوجود باوست هر شب و هر روز چندین هزار وجود که
صاحب نفس مطمئنه هستند از کتم عدم بعرصه بروز و شهود میآیند موجود
میشوند و این نفوس در عالم امکان هر یک بمنزله شمع و چراغی هستند
که عرش عالم ایجاد را روشن میکنند پس تأویل نیکو علاجی است که از رفع
شبهات میکند ولی تأویل کننده شخص زکی و ذو لباب باید باشد
والا تأویل حرام خواهد بود چون اشعار و اشاره نمودیم که مقصود
از ملائکه اربعه حقیقت کلیه عناصر اربع است اظهار و اعلام میشود
که مجتهد است در عالم امکان بشر را که مخلوق از حقیقه عناصر است و آن
حقیقه عنصر را باصطلاح قالب مثال میگویند و تنزل کردن قالب صحیف

که از

که از صور عناصر است توقف دارد او را انسان میگویند و در خور تعبیر
والعصر ان الانسان لفی خسر و مستوجب ان الانسان لربه لکنود و شایسته
ان الانسان لیطغی ان راه استغنی و زیبنده هل اتی علی الانسان حین
من الدهر لم یکن شیئا مذکورا است هنگامیکه از این هیکل صوری
خارج شد دیگر انسان باو گفته نمیشود او را روح و بشر میگویند چنانچه
خداوند به پیغمبر خود میفرماید قل انما انا بشر مثلکم و نفرموده است قل انما انا
انسان مثلکم زیرا که آنحضرت انسان نبود که در خور تعبیر ان الانسان
لیؤس کفور باشد بلکه مثلیت آنحضرت با خلق در معنی بشریت بود و دیدن
عالم آنحضرت را از بدن انسانی سایر و رفتن معراج و اخبار از ماضی و مستقبل
و سایر اعجاز و کرامات خصایص بشریت ظاهر بود انسان را هم چون هنگام
مرگ فرا رسد و از این قالب خارج شود هرگاه از ابرار است بمقام بشریت فائز
میشود و بعالم بالا عروج میکند چون مخلوق از حقیقت ترکیب هر چهار عنصر نیست
او را بشر و باصطلاح روح مینامند چنانچه خداوند میفرماید تنزل
الملائکة والروح معلوم میشود که روح غیر از ملائکه است این طبقه در
عالم علیین عالم امکان مکان و مأوی دارند و بنعیم ابدی متنعم و در قصور

و در قصور با حور العین که باین صفت موصوفند رباعی زلفش چه کشی
شب دراز آید از و ور باز نهی چنگل باز آید از و - کر پیچ و خمش ز یکدکر باز کنی
عالم عالم مشک فراز آید از و - محشور خواهند بود و اکر از اشرار میشوند قدرت
عروج بسموات ندارند همیشه در سطح زمین معذب خواهند بود و در واقع
دیو عبارت از اینهاست و باصطلاح فارسیان است که فردوسی کفته است
فردوسی تو مرد دیو را بدشناس کی کو ندارد ز یزدان سپاس و ملا و دوم
در مثنوی میکوید مثنوی اصل ظلم ظالمان از دیو بود دیو در بند است
اسنم چون بود واما جن مخلوق از عنصر واحد است و طوایف اینها باقتضای
عنصریت که از او موجود شده اند طایفه از عنصر ابی خلق شده اند و
طایفه از عنصر آتش و هکذا این جماعت جن وقتیکه درین عالم هستند
در مقابل انسان مذکور میشوند اسم اینها جن است چون موت اینها در رسد
روح اینها از ملکوتی طلوع میکند در صورتیکه مومن باشند و بعالم بالا
عروج بکنند اینها را ملائکه مینامند و اکر روح اینها قدرت عروج ندارد
درین وقت اینها را ملائکه غلاظ و شداد و ملائکه عذاب و باصطلاح حمیرات
شیاطین میکویند که در سطح زمین مشغول تعذیب ارواح کفار و فجار اند

خوهند

خواهند بود چنانچه خداوند میفرماید وقل رب انی اعوذ بك
من همزات الشیاطین واعوذ بك رب ان یحضرون و همچنین میفرماید
یا ایها الذین امنوا قوا انفسکم واهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة
علیها ملائکة غلاظ شداد لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما
یؤمرون واز جمله نکات خفیه آنکه آدم عبارت از حقیقت کلیه نفس مطمئنه
و شیطان کنایه از حقیقت کلیه نفس اماره بالسوء است و این هر دو کلی هستند که در
ضمن افراد یافت میشوند و تعدد اعداد اینها موقوف بامتزاج این دو حقیقت
است بیکدیکر چنانچه خداوند فرموده است وشارکهم فی الاموال والاولاد
و مشارکت اینها چنانست که صورت ظاهری یعنی اموال و اولاد از نفس
اماره است حقیقت و معنی اینها قسمت نفس مطمئنه است پس بدین اشتراک انجم
سهم روح و حقیقت آدمی است که نفس مطمئنه عبارت از وست باقی ابدی خواهد
بود و آنچه نفس اماره است که عبارة از شیطان باشد فانی و فاسد میشود
سجده نکردن شیطان آدم را کنایه از عدم اطاعت و انقیاد نفس اماره بالسوء
است مر نفس مطمئنه را چنانچه کفته است قال فبعزتك لاغوینهم اجمعین الا
عبادك منهم المخلصین در وقت مرک که هنکام انفصال روح آدمی است بارواح

مقدس و انفکاک نفس مطمئنه ما است از نفس اماره بالسوء نفس اماره که شیطان
عبارة از او است مخاطب بخطاب فاخرج منها فانك رجيم وان عليك لعنتي
الى يوم الدين میشود و بهمین جهت است که اموات مکروه جمیع طبایع هستند
زیرا که مدت مشارکت منقضی شده است چون نفس مطمئنه از او خارج شد
دیگر او را با سایرین هیچ وجه مجانست نخواهد بود و لهذا طبایع از و نفرت
دارند و بهمین علت شارع در تعجیل دفن اموات امر نموده است و این
دو حقیقت کلی در ازل محض بغض بوده اند که آدم و شیطان نخستین
عبارت از آنها است چون معلوم شد که آدم عبارت از روح و قالب مثال
است باید دانست که این بدن بجنبه که نفس اماره است بمنزلهٔ قبر اوست چون
هنگام مرگ فرا رسد معنی آیه مبارکه افلا یعلم اذا بعثر ما فی القبور وحصل
ما فی الصدور را آدمی در اعیان و آشکار خواهد شد و این قبور و دخمه‌ها
که در مقابرات نفوس اماره بالسوء است که آیه ثم اماته فاقبره ثم اذا شاء
انشره اشاره باو است **رباعی** آنکه که سرت برید غمخوار تو اوست ٭ آنکه
که تو را کله کند یار تو اوست ٭ آنکه که تو را بار دهد بار تو اوست ٭ و آنکه
کله نهاد طرار تو اوست ٭ چون دانستی نکو طاعت است حق شناسی

شایسته

شایسته معرفت است معرفت الله هر مقامی که انسان را حاصل شود از طریق
عرفان است و معرفت حاصل نشود مگر بتحقیق و تفکر از اینجاست که گفته اند
٭ تفکر ساعة خير من عبادة سنة و در مضیق تفکر ذکر امثال تفکر را ذکر امثال
مطالب غامضه را واضح و آشکار مینماید و بهمین جهت خدا ایشم در کلام مجید
معضلات مطالب را در طی ذکر امثال بیان فرموده است که از آنجمله آیه
مبارکه الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح
فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة
لا شرقية ولا غربية يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار نور على نور يهدي
الله لنوره من يشاء ويضرب الله الامثال للناس والله بكل شيء عليم است که
مفسرین آیه مبارکه را تاویلات نامطبوع نموده اند که ابداً با مضمون آیه
تطابق ندارد این غریق بحر عصیان را بمصداق **رباعی** ای یاد کرد تو دمی
استظهاری کن ٭ این غافل مست را خبرداری کن ٭ ای دست ولایت محبت
بگشای ٭ ای باطن شرع دوستی کاری کن ٭ آنچه بخاطر میرسد در بنا دو رق
مینگارد **ع** شاید قبول مردم صاحبنظر شود ٭ متوکلا علی الله اولاً معنی
ظاهر آیه را میگوئیم که خداوند یگانه مظهر و موجد آسمان و زمین است مثل نوره

نور خدا مثل چراغدانی است که در او چراغ باشد و آن چراغ در میان شیشه
باشد که آن شیشه کویا ستاره درخشانی است که شعله ور میشود از درخت
با برکت زیتون که از برای آن طلوع و غروب نیست یعنی ابتدا و انتها ندارد
از ازل بوده است تا ابد خواهد بود یا اینکه مقصود از لا شرقیة و لا غربیة
اینست که آن نور در میان زجاجه نه چندان روشن است که شرقی بشود
و نه بکلی خاموش است که غربی بگویند نزدیک میشود روغن آن چراغ بروشنی
در آید یعنی شرقی حقیقی بشود هر گاه نرسد باو آتش که آن نور را ضایع بکند
در این صورت نور علی نور خواهد بود و هدایت میکند خدا اشخاص را بسوی نور
خودش هر که را میخواهد و مثل میزند خدا از برای خلق و خدا بهر چیزی
علیم است و اینمعنی تحت اللفظ و معنی تحقیق آنست که ظاهر کننده مجموع اشیاء
علوی سماوی و سفلی ارضی خداست که طلوع مصباح نور خدا است بهر چیزی
در روح انست که امر رب عباد را از اوست چنانچه فرموده است قل
الروح من امر ربی و آن روح حکم مشکوة دارد که واقع است در زجاجه
قالب مثال که این قالب مثالی در باطن قالب عنصری ظاهری آدمی مضمر است
که خداوند او را شجره مبارکه زیتون نامیده است که دهن و اسباب روشنی

در او

در اوست ولی در ظاهر درخشندگی ندارد چون اتخاذ روح او که بمنزله
دهن در زیتونست بشود و روح با قالب مثال از این بدن بیرون بیاید
روشنی آن ظاهر میگردد هر گاه نرسیده باشد بان روغن یعنی بان روح
آتش کفران و عصیان که موجب نار است و آن روح را ضایع
میکند که در آن وقت نور او مبدل بنار میشود و الا نور علی نور
خواهد بود و این بدن را شجره مبارکه زیتون بجهت این فرموده است
که از روغن زیت روشنی چراغ حاصل میشود و از لفظ مبارکه که بمعنی
با برکت بودنست مقصود اینست که بواسطه تناکح و تدریج ابدان
عدیده ظاهر میشوند چنانچه از کاشتن یک درخت چندین هزار
درخت عمل میاید بدانکه در قرآن و در اخبار ذکر ذو القرنین زیاد
شده است در وصف او نوشته اند که سلطان مقتدری بوده است
که با قشون و سپاه سیر روی زمین نموده عجایبات و صنع الهی را دید
کوه قاف را مشاهده کرد و بظلمات رفت و سد یاجوج و ماجوج از
بناهای اوست و او را ذو القرنین بجهت آن نامیده اند که از پیشانی
او دو شاخ بیرون آمده بود و در وصف ظلمات گفته که در روی زمین

جای ثبت که همیشه ثبات هرگز متغیر نشود و در انجا چشمهٔ آبست که هر که از آن
آب بخورد هرگز نمیرد و کوه قاف را نوشته‌اند که از یک پارچه زمرد است
و بسیار بزرگ و بطور منطقه دور زمین را احاطه کرده است مثل دایره
و این همه را بهمین تفصیل قایل هستند و هیچ جزء اعتنا و اعتقاد بتوجیه و
تاویل ندارند و میدانند که قباحت این عقیده بچه مرتبه است و ما
تاویل و توجیهی را که وجه میدانیم مینویسیم مثلی است که مقبول عقلا
و مردود جهال خواهد بود ملای روم در مثنوی میفرماید مثنوی

رفت ذوالقرنین اندر کوه قاف • دید که را کز زمرد بود صاف
گرد عالم حلقه کرده او محیط • ماند حیران اندر آن خلق بسیط
گفت تو کوهی دگرها چیستند • که به پیش عظم تو بازیستند
گفت رگهای منند آن کوهها • مثل من نبوند در فر و بها
من بهر شهری رگی دارم نهان • بر عروقم بسته اطراف جهان
حق چه خواهد زلزلهٔ شهری عمل • امر فرماید که جنبان عرق را
پس بجنبانم من آنرا که بقهر • که بدان متصل بوده است شهر
چون بگوید بس شود ساکن رگم • ساکنم وز روی فعل اندر تکم

چونکه

چونکه کوه قاف در نطق سفت • چونش ناطق یافت ذوالقرنین گفت
کای سخن‌گوی خبیر رازدان • از صفات حق بکن با ما بیان
گفت رو کان وصف از آن عالی‌ترست • که بیان بر وی تواند برد دست
یا قلم را زهره باشد که بسر • بر نویسد بر صحایف زان خبر
گفت کمتر داستانی باز گو • از عجایبهای حق ای حبر نکو
گفت اینک دشت سیصد ساله راه • کوههای برف پر کرده است شاه
کوه بر که بی‌شمار و بی‌عدد • میرسد در هر زمان برفش مدد
کوه برفی میزند بر دیگری • میرساند برف سردی بر ثری
کوه برفی میزند بر کوه برف • دمبدم ز انبار بیحد و شگرف
گر نبودی اینچنین وادی شها • تف دوزخ محو کردی مر مرا
غافلان را کوههای برف دان • تا نسوزد پرده‌های رازدان
گر نبودی عکس جهل برف‌باف • سوختی از نار شوق آن کوه قاف
آتش از قهر خدا خود ذره‌ایست • بهر تهدید لئیمان دره‌ایست
با چنین قهری که زفت و فایق است • برد لطفش بین که بر وی سابق است
سبق بیچون و چگونه معنوی • سابق و مسبوق دیدی بی‌دوی

گر بدیدی این بود از فهم پست ٭ که عقول خلق از آن کان بی‌نواست
عیب بر خود نه نه بر آیات دین ٭ کی رسد بر چرخ دین مرغ گلین
مرغ را جولانگه عالی هواست ٭ زانکه نشو او ز شهوت وز هواست
پس تو حیران باش بی لا و بلی ٭ تا ز رحمت پیش آید محملی

اما تحقیق معنی ذوالقرنین آنست که انبیا و اولیا را ذوالقرنین میگویند
زیرا که ایشان عالم علم نهان و آشکار و جامع عالم لاهوتی و ناسوتی
و سلطان صورت و معنی و دانای علم مبدأ و معاد و حکمران جن
و انس و کارفرمای دنیا و آخرت و در عین بودن در دنیا عالم و آمر امور
آخرت بودند و بهمین جهت بود که خاتم انبیا به مرتضی علی فرمودند که
یا علی انت ذوالقرنین هذه الامة و حضرت مرتضی علی ع در اشعار خود
خطاب بحارث همدانی نموده میفرماید شعر یا حار همدان من یمت
یرنی ٭ من مؤمن او منافق قبلا ٭ یعرفنی طرفه و اعرفه ٭ بنعته و
اسمه و ما فعلا ٭ و انت عند الصراط معترضی ٭ فلا تخف عثرة و لا زللا
اقول للنار حین توقف للعرض ٭ ذریه لا تقربی الرجلا ٭ ذریه لا
تقربیه ان له ٭ حبلا بحبل الوصی متصلا ٭ اسقیک من بارد علی ظماء

تخاله

تخاله فی الحلاوة العسلا ٭ قول علی لحارث عجب ٭ کم ثم اعجوبة له حملا
پس مقصود از قرنین معنی عالمین و این چنین شخص حاکم فریقین هم هست
و اگر معنی این باشد که بواسطه طول مدت سلطنت او بشصت سال
کرد و قرنیت رسید یا بواسطه دو شاخ در سر داشتن او را ذوالقرنین
بگویند معنی لغویست اما شاخ دارچه فضل و امتیازی دارد و لیکن اهل
ظاهر بعلت آنکه در قاموس قرن بمعنی شاخ است چون بلفظ تثنیه
مذکور شده است لابد باید دو شاخ داشته باشد و باین جهت او را
ذوالقرنین گفته‌اند و همین عقیده باقی خواهند بود و اما معنی ظاهر
اینست که آخرت عالم نور است و دنیا عالم ظلمت چون ذوالقرنین
توجه بعالم دنیا نمود در واقع بظلمات رفته است و آب حیوان اگر موجب
بقای در دنیاست نخوردن اشاره باین است که میل و اراده خلود در
دنیا نکرد و اعراض نمود از چیزی که همیشه او را درین عالم باقی و پاینده
بدارد و مشتاق لقای الهی شد از ظلمات دنیا توجه بعالم آخرت کرد و الا
امکان ندارد که در روی زمین موضعی باشد که همیشه شب باشد زیرا که
آسمان کرویست هر وقت آفتاب در فوق الارض است بنیمه زیر زمین را

ظلمت گرفته است و هر وقت در تحت الارض است نصف روی زمین را
ظلمت میگیرد و اختلاف امتداد شب و روز بلاد علت دیگر دارد موضع
هست که در عرض بیست و چهار ساعت در فصل مخصوصی فرضا نیم ساعت
روز است امکان ندارد تاریک ابدی باشد که بواسطه انجماد ظلمات
میگویند سیاحان فرنگستان که اغلب معموره عالم را دیده اند و تا جائیکه
رفتن امکان داشته است رفته اند نه ظلمات را دیده اند و نه کوه قاف را
ملاحظه نموده اند و نه از سد یاجوج و ماجوج خبر میدهند بکتما
استمزاج مینمایند و هویدا شد که اینها از جمله اسرار و رموز و نکات غیبیه
است و اما کوه قاف و وجه تسمیه او اینست که در لغت عرب قاف بمعنی ایستادن
و بمعنی مکث و اقامه میباشد روح انسانی که در قالب مثالست مادامیکه
درین بدن سجینی اقامه دارد او را ظلمت فرو گرفته است و مسمی به تیه
اینست که از این بدن خارج شود و این بدن ظاهر را فانی نماید و بعالم
آخرت که عالم لاهوتی و بقای ابدیست برسد پس این بدن ناسوتی
بمنزله کوهی است که حال روح مجرد رو توقف دارد و بعد از موت بان طرف
خواهد رسید که عالم آخرت که در اتحاد است حوادث روزگار و فنا

ان

از از دامان وجود کوتاه میباشد **رباعی** تا داروی تو مرا درمان شد
پستیم بلندی شد و کفر ایمان شد ۰ جان و دل و تن هر سه مجانه بود
تن دل شد و دل جان جانان شد ۰ بمصداق لا یذوقون فیها الموت
الا الموتة الاولی و وقیهم عذاب الجحیم از آفت موت و زوال محفوظ
و مامونند و بحکم لهم دار السلام عند ربهم و هو ولیهم بما کانوا
یعملون از مجموع مکاره ایمن و آسوده عجایب صنع الهی را مشاهده
خواهند نمود و بهمین جهت فرموده اند که ظهور و بروز قدرت کامله
خداوندی از طرف کوه قافست و بعضی از خلق بواسطه عدم ذوق
و بصیرت انکار صحت حدیث بساط را نموده اند تفصیل حدیث در
اغلب کتب مسطور است **شعر** اگر انکار کنی عالم درویشان را تو
چه دانی که چه سودا و سر است ایشان را ۰ و از این حدیث چنان
مفهوم میشود که سرور اولیا باقتضای صدق حدیث السلمان منا
اهل البیت در این عالم سیر و سیاحت عوالم ملکوتی و معنوی را بحضرت
سلمان نموده است وقتی که شخص بخواهد عالم معنی را بعالم صورت
در آورده آنچه را که مشاهده نموده است بجهت اصحاب و احباب نقل

و روایت کنند تا ایمانی که بخدا و رسول و امیر المؤمنین ع آورده اند
تکمیل شود ناچار آنچه را اگر دیده است بمضمون حدیث بساط باید مکتوم
نماید و الا امکان نخواهد داشت مشاهدات خود را تواند نقل نمود
و این فقره جای استعجاب نیست که شخص درین عالم بتواند سیر عالم آخرت
را بطور اجمال و اختصار نماید بلکه ممکن است چنانچه خداوند میفرماید
وکذلک نری ابرهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین
خدا یتعالی خودش دیده نمیشود تا ملکوت سموات و ارض را بحضرت ابرهیم
نموده باشد بمصداق حدیث نبوی که فرموده کان علی مع جمیع الانبیاء
سرا و معی جهرا و معنی فارسی حدیث اینست که علی با هر پیغمبری در پنهان
بود و با من در آشکار است بالقطع والیقین نماینده ملکوت سموات و ارض
بحضرت ابرهیم ع بوده است و ذوالقرنین او است و ابروان من بشستر کلا برهیم
مطلب
اشاره بهمین مطلب خواهد بود اگر علمای عامه منکر نشوند این اوقات یکی از
علمای سنندج موسوم بشیخ نسیم که بمذهب شافعی بود بدار الخلافه آمده
در مدرسه منزل نمود روزی بنده درگاه مکتوبی باین مضمون نوشته از
ایشان سؤال کردم که بعد از رحلت خاتم انبیاء و اجماع سقیفه ابابکر علی را

بجهة

بجهة بیعت کردن احضار نمود علی ع با اولویت خودش در امر خلافت
با او احتجاج فرموده بقرابت و وصایت رسول خدا ص و سبقت در اسلام
و سایر فضائلی را که اختصاص بآنجناب داشت مذاکره کرد و ابابکر در
جواب گفت سمعت من رسول الله ص و هو یقول انا اهل بیت اختار الله
لنا الاخرة علی الدنیا و ان الله لم یجمع لنا اهل البیت النبوة والخلافة و شهادت
دادند در آن مجلس بصدق آنحدیث که راوی اینا ابابکر بود عمر و ابو عبیده
و سالم مولای ابی حذیفه و معاذ بن جبل و بقوت آنحدیث خلافت را
از خانواده رسالت منصرف کرده ابابکر متصدی این امر خطیر شد و
ندانست که خاتم انبیاء خود جمع مابین نبوت و ریاست فرموده بود چنانچه
آنحدیث از خاتم انبیاء بود میبایست در عهد آنحضرت نبوت اختصاص
بآنجناب داشته باشد و ریاست مطلقه را بعهده دیگری محول فرموده
باشند تا جمع نبوت و ریاست در وجود فایض الجود خودشان که مقتدای
اهل بیت بودند نشده باشد بموجب آنحدیث ریاست و خلافت خاتم انبیاء
بمرتضی علی ع اصلح بود زیرا که ایشان منصب نبوت نداشتند تا جمع بین الاثنین
ممنوع شود بر فرض عدم ورود این بحث از این حدیث واضح میشود که

خلافت آن مرتضی علی بحکم خدا ایشم ممنوع است بعد از خلفای ثلثه که
امر خلافت بمرتضی علی ع قرار گرفت و آنحضرت متکفل آن شد در دادن
امری که از جانب خدا ایشم ممنوع بود چگونه اقدام کرد و حال تکلیف امام
چنین است نگوئیم مرتضی علی ع نافرمانی خدا و رسول کرده است در دادن کار
امری که از او ممنوع بود یا معتقد این شویم که حدیث ابا بکر کذب و تهمت
بحضرت رسالت ع بوده است و شهود ابا بکر کاذب بوده اند جمع اضداد هم
ممنوع است شیخ در جواب نوشته که من هر چند تأمل کردم چیزی
بخاطرم نیامد بر فرض وقوع باید خانواده رسالت را با خانواده علی بن
ابیطالب ع دو خانواده شمرد نه یک خانواده تا این بحث وارد نباید و اولاد
فاطمه را اولاد علی باید گفت نه اولاد پیغمبر چنانچه شاعر گفته است
بنونا بنو ابنائنا و بناتنا ٭ بنوهن ابناء الرجال الاباعد ٭ حضرت بعایشه
همان کاغذ جواب نوشتم فرمایش شما وقتی صحیح بود که از پیغمبر خدا بعد از
خود غیر از اولاد ذکوری مانده باشد که بجهة منع کردن او از خلافت ملاکه
ابجعلت نشود و حال آنکه ذکر این حدیث را بجهة منع علی ع از خلافت کرده اند
و ایشان علی را از اهل بیت رسالت میدانند و بنی فاطمه را اولاد رسول خدا
نمیخوانند

مصطفی میدانند و خداوند در آیه تطهیر ایشان را اهل البیت بیان فرموده و رسول
خدا صریحا این جمع را الاعبر در ردای مبارک داخل و ایشان را اهل بیت خود دانسته
و در کلام ملک علام در آیه مباهله مقام علی بن ابیطالب ع را از اهل البیت
کل را ابناء نفس حضرت رسول ص فرموده و حسنین علیهما السلام را ابنا محمد ص خطاب
کرده و فاطمه زهرا ع را بلفظ نسائنا گفته است عجب است که شما آیات و کلام
الله را شعر شاعر میکنید و حال آنکه در قرآن خوانده اید و الشعراء یتبعهم
الغاوون الم تر انهم فی کل واد یهیمون الی آخره بعد از چند روز دیگر که
با شیخ نعیم ملاقات اتفاق افتاد مذکور داشت که چون حق با شما بود من
مجددا جواب ننوشتم علی بن ابیطالب ع از خانواده رسالت و نفس رسول خدا ست
و اولاد فاطمه ع اولاد رسول خدا هستند چنانچه آیه مباهله اشاره بآن
جمله است شعر شاعر لغو و نامربوط است حقیقة این است که مجددا ننوشتن
جواب بعلت این بود که جواب نداشتم و حق با شماست اما تحقیق یاجوج و ماجوج
و سد یکرد ذو القرنین بنا است ذو القرنین که سابق وصف او را نمودیم
عالم بود که در آخر الزمان طوایفی چند بر ساکنین ربع مسکون غالب و قاهر
خواهند شد محتملست که طلسم وضع فرموده باشد بموعد معینی که قبلا

ان نتوانند از حد خود شان تعدی کنند بعضی معتقد این شده اند که یاجوج
و ماجوج طایفه از جن میباشند و بعید اند هرگاه فی الواقع جن باشند سد بود
کردن ما بین دو کوه منع آمدن انها را نمیکند از بالای سد می ایند یا مثل
سایر جماعت جن از زیر زمین بیرون می ایند و اگر گفته شود مخلوق ملحوظه
هستند لهذا تمام روی زمین را اگر ممکن نمیشود دیواری از اهن بکشند تا
بقدر صد فرسخ دیوار از اهن کشیده نشود از ما بقی کوهها عبور میکنند
و هم چنین نوشته اند که همیشه از سد یکی بسته شده است دود بلند
میشود هرگاه الی حال بنای ان با تمام نرسیده است باید تا کنون جمعی بدانجا
حاضر و مشغول ساختن باشند و اگر در همان زمان ساخته شده و با تمام
رسیده است دیگر حاجت با فروختن اتش و بلند شدن دود نخواهد
داشت از اینها گذشته سیاحان ممالک فرنگ تا هر جا از کره زمین که
امکان عبور داشت از سبیل بحر و بر رفته اند و از این سد اثری ظاهر نشده
است پس بحکم حتم تاویل باید نمود هم رفع اشتباه میشود و هم آنچه نقضا
وارد می اید بدانکه یاجوج و ماجوج مبدأ اشتقاق از اجّ دارند و در
اللغة اجّ و تاجّ افروخته شدن اتش را گویند در زمان تقدیم الات و ادوات

حرب

حرب تیر و کمان و نیزه و شمشیر و غیره بوده است تا اواخر خلفای بنی عباس
و سلاطین مغول را همیشه مبنای جنگ و اسلحه حرب این بوده است
وضع توپ و تفنگ در این اواخر رسم و مصطلح شد و ظهور ان ابتدا
از ممالک فرنگ و اروپا شد اهالی ممالک فرنگستان مجموعا فرق و طوایف
یاجوج و ماجوج در افروزنده اتش باروط هستند که خداوند در قران
خبر داده است سدی که در مقابل انها است که از اهن و مس ساخته شده
عبارت از توپ و تفنگ است و همیشه دود از انها بلند میشود و این
اخر الزمان است که این طوایف در همه جای عالم ظاهر شده اند و ان
طلسمی که ذو القرنین در منع انها وضع نموده بود محکم فاذا جاء وعد
ربی جعله دکا و کان وعد ربی حقا اینک شکسته شده است که از آن
مظاهر ابهر من کل حدب ینسلون شده اند از این وضع معلوم میشود
که امر بزرگی که در نهان است یعنی ظهور حضرت صاحب الزمان
عجل الله فرجه انشاء الله تعالی عنقریب عیان خواهد شد بدانکه هر
مطلبی که ذکرش بدون تشریح و تحقیق شود مسلما قبول قلبی نخواهد

داشت چنانچه بعضی اشخاص تصدیق بکنند و ساکت باشند محض الجاء
و اضطرار و تعبد است نه اینکه در قلب مطمئن و معتقد شده باشند
پس هر امری از امور خواه تعلق باسرار مبدء و معاد و یا کارهای دنیوی
و دولتی باشد بر گوینده لازم است که نهایت اهتمام در توضیح و تشریح
آن مطلب بکند تا در صماخ و طبایع کالنقش فی الحجر ثابت و مسجل گردد
والا آنچه را گفته است حکم نقش بر آب خواهد داشت چون مبنای
این رساله در تحقیق مطالب مختلفه است و او را بمطلب مخصوصی اختصاص
نداده ایم در بین تحریر واردات قلبی و خاطرات ذهنی آنچه واقع شود بدون
ملاحظه نظم و ترتیب و امتیاز فصول و ابواب و رعایت سجع و قوافی
و استعمال لغات مشکله مرقوم میشود و در این امر تأسی بکلام ملک
علام خواهیم نمود که خدای تعالی در قرآن مجموع قصص و احکام و نصایح
و امثال و اسرار مبدء و معاد و سایر مطالب غامضه را در ذیل یکدیگر
بیان فرموده است که باقتضای وقت بر خاتم انبیا نازل شده و همین دلیل
معتبریست که قرآن کلام خداست و از مصدر جلال حق بمصداق و بالحق
انزلناه و بالحق نزل عز تنزیل یافت و اگر کلام مخلوق بود البته منظم و مرتب

میبود

میبود و این قاعده در همه چیزها جاریست اشجار جنگل که کاشته باغبان
قدرت الهی است نظم و ترتیبی ندارد باقتضای لیاقت هر موضع و محل
اشجار و گیاه آنچه شایسته و مقتضی بود روییده شده است ولی
در باغات و بساتین که از بناهای عمر و زید است رعایت کمال النظم و ترتیب
در غرس اشجار و اجرای انهار نموده اند و در اثبات مقصود ذکر
همین قدر کافی و احتیاج بایراد امثال و نظایر نیست شعر این سخن
پایان ندارد باز دان • تا نمانیم از قطار کاروان • و مراد از تحریر این رساله
و بیان این مطالب غرض شخصی هیچ جز مقصود و ملحوظ نیست ع سخن را
روی با صاحبدلانست • هر کجا صاحبدلیست روی سخن و مخاطب کلام
او است مثلا وضع شیء در موضوع له را ستوده اند و این لفظ در میان
خلق شیاع غریبی دارد لکن معنی که از او مقصود است بکلی متروک و معدوم
گردیده در بلاد اسلام معنی این لفظ رعایت نشده است در بدو اسلام
که این معنی ملحوظ بود متضمن اثرهای بزرگ شد غالب شدن معدودی قلیل
از اصحاب حضرت رسول بمجموع عالمیان اثر رعایت وضع شیء در موضوع
له بود هر قدر از رعایت معنی این لفظ متروک شده از اقتدار اهل اسلام

کاسته شد و بر اضطرار انها افزود عامه خلق از هر صنفی میخواهد باشد
زینت ظاهر اشخاص را ملاحظه میکنند اوضاع متجمل در هر که بیشتر است
در انظار خلق مقبول القول تر و از اجله و اعاظم ارباب حل و عقد
میدانند و نمیدانند اسباب هر کاری باید در دست اهل ان باشد
والا الت معطله خواهد بود که زمامی که در دست رستم است فتح بلاد
میکند و وقتی که بدست فراش هر سپهی افتاد که بدمنج چادر با او میکوبد
وهم چنین نظایر این بسیار و ذکر همین قدر کافی است مثنوی که بصورت
ادمی انسان بدی · احمد و بوجهل خود یکسان بدی · حافظ گفته حافظ
نه هر که چهره برافروخت دلبری داند : نه هر که اینه سازد سکندری داند
ز اب دیده خود غرقه ام چه چاره کنم : که در محیط نه هر کس شناوری داند
بدانکه هر مطلبی را اگر شخص عنوان نمود تقریرا کان او تحریرا هر گاه گوینده
ان مطلب را فهمیده است بالقطع بالفاظ مختصر و موجز بیان خواهد
نمود که بمحض استماع مخاطب درک معانی ان را خواهد کرد اما وقتیکه متکلم
حقیقة ان مطلب را کما هو حقه نفهمیده باشد بالفاظ و اصطلاح مغلق
و غیر مانوس ایراد نمود که حمل بر نفهمیدگی متکلم نکنند بلکه نسبت نقص را

بخودشان

بخود شان بدهند و بگویند کلام شخص با کمالی است نفهمیدن
معنی مقصود کلام بعلت نقصی است که در خود ماست و اغلب مطالب
عالم که الی حال مفهوم نشده است بهمین علت است که گوینده و نویسنده
خودش مطلب را نفهمیده است والا امکان عقلی ندارد که ادمی
مطلب را کما هو حقه فهمیده باشد و از تقریر ان عاجز شود و نتواند
بفهماند این همه تعدد کتب که بمصنفات یکدیگر شروح عدیده و حواشی
کثیره نوشته اند بهمین جهة میباشد در مجموع ازمنه در هر کره خاک
که مجمع البحرین عالم علیین و سجین از امتزاج نفوس قدسیه ملکوتیه
با نفس بهیمی اماره بالسوء میباشد مابین خلق متعارف و مصطلح ترک
علم معنی و مواظبت در علم ظاهر و بیان محسنات الفاظ بوده است و نفهمیده
اند که ملاقات حضرت موسی با خضر علیهما السلام بجهة ادراک علم معنی بود
مابین ایشان از علوم ادبیه و تحقیق لغات مشکله هیچ گفتگوئی
واقع نشد مثنوی لفظ اگر کج باشد و معنیش راست : ان کجی لفظ مقبول
مقبول خداست : امتیاز کتب از یکدیگر بفصاحت ظاهری دیباچه و
بهاریه و ذکر اشعار عربی و فارسی داده میشود و اگر بحث انصاف

مطلبی از علم معنی ذکر شده باشد از توجیهات نامطبوع و تاویلات
ناشایست بطوری ضایع و خراب مینمایند که ابداً معنا به نمیشود و قایل
او را تکفیر و سخریه و استهزا میکنند و بهمین ملاحظات کملین اهل تمیز
مضمون این شعر را بعبارات عدیده گفته اند رباعی تا اکر بکنج فراغت
بنشستند ، دندان سک و دهان مردم بستند ، کاغذ بدریدند
قلم بشکستند ، از دست و زبان هیچیان رستند ، ولی بمحض ظهور
طعن و قدح جهال ترک مذاکره مطالب غامض نافع نتوان نمود
زیرا که احتمال میرود موجب انتفاع بعضی اشخاص شود و تحمل بد و مطاعن
و ملامت خلق نمودن مستقلاً از اعظم ریاضات و اکمل دینه میرود سالک
میشود که آدمی را از جمله مجاهدین فی سبیل الله خواهد نمود چنانچه
فرموده است یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم ذلک
فضل الله یوتیه من یشاء والله واسع علیم جهاد فی سبیل الله اختصاص
باستعمال آلات و ادوات حرب و مواظبت بامور طعن و ضرب ندارد و بهمین
جهة فرموده اند مداد العلماء کدماء الشهداء و از معظلات علوم علم
نمیدانند حکمتهای الهی در خلقت و خواص اشیاء است و این جمله در برده

غیب مخفی و مستر بد که بمرور دهور بعضی از آنها ظاهر میشود و آیه
مبارکه و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا اشاره بهمین است باید بیقین
حاصل کرد که هیچ جزئی از اجزاء و هیچ شیئی از اشیاء عبث و بیهوده خلق
نشده است سر موئی غلط در مجموع وجود موجودات ایجاد نشده ولی
کشف اسرار خلایق را یکمرتبه جایز نیست زیرا که محل مقتضی نیست [illegible]
و کالسکه و جهاز دودی و انعکاس صور اشیاء و غیره همیشه در باطن
بوده است که در این زمنه بروز نموده و لیکن از جمله بجهة آسایش
و استراحت خلق است حالی که انفع علوم میباشد چیزیست که موجب کثرت
اعداد خلایق و ابقای نوع آن بشود و این علم را الی حال تکمیل ننموده اند
کثرت تعدد را از نتیجه و تزویج دانسته اند ولی ملاحظه نکات و دقایق
آنرا نکرده اند تا مقصود بطور کمال حاصل شود اگرچه مذاکره [illegible]
در انظار خالی از رکاکت نیست چون باعث کثرت و بقای نوع است
از مذاکره چاره نیست در مقدمه بعضی تفصیلات باید مذکور شود تا
مطلب کما هو حقه مفهوم کردد علت چه چیز است که در انواع حیوانات
ماده هرگاه از صنفا مقابل عدد نر بیشتر داخل کنند در اندک زمان

مجموع انها حمل بر میدارند و اگر بعضی قصر بمانند یا بواسطه عدم ملاقات
با فحلست یا عیب و علتی که مانع از حمل میباشد در انها یافت شده بخلاف
بنی نوع انسان که گاهی فورا حمل اتفاق می افتد و بسا میشود که مدتهای
مدید بدون اینکه علتی در انها موجود باشد عقیم میمانند و هم
چنین مکرر اتفاق افتاده است که جوان صحیح البنیه قوی البدن
زوجات عدیده دارد و هر ساله توالد و تناسل واقع میشود ولی [illegible]
نمیمانند و تلف میشوند و نسبت این امر را با جنه و شیاطین داده از
صاحبان تسخیر دعا میگیرند و هرگز مفید فایده نمیشود علت انست که خدا
در آلت رجولیت عموم حیوانات حد و اندازه معین کرده است که زیاده
از ان حد امکان دخول ندارند و اگر گاهی فحل طویل الحشفه اتفاق
بیفتد از و نتاج بعمل نمیاید درین صورت اشخاص معتقد میشوند
که این فحل تخم ندارد و سایر فحولی که مستوی الخلقه میباشند و فتیکه با ماده
خود جمع شدند محض انزال نطفه منعقد میشود در صنف انسان بی حد
معین است ولی طوری نیست که مانع از دخول تمام آلت رجولیت بشود و
اینملاحظه را بعهده تجربه و ذکاوت ادمی مقرر داشته اند و علت

و حکمت

و حکمت اصلیه انست چون هر شخصی زیاده از معدود قلیلی از جماعت
اناث را نمیتواند متحمل بشود هر گاه حمل انها متوالی واقع بشود دائما
زحمت خواهد شد بهمین جهت مثل سایر حیوانات اندازه معین که
مانع از دخول زواید بشود نیست در وقت انزال نطفه باید زیاده از
نصف یا کمتر از آلت رجولیت را داخل نکند زیرا اگر محل قوه جاذبه نسوان
در اوایل موضع معتاد واقع است وقتی که انزال نطفه در محل قوه
جاذبه واقع بشود فورا فم رحم او را اخذ نموده انعقاد نطفه حاصل
خواهد شد هر گاه در وقت انزال زیاده از حد مذکور داخل شده
باشد از تمتعات خواهد بود که حمل حاصل نشود و هم چنین در وقت
مجامعت و انعقاد نطفه بجهة بقای طفل باید ملاحظه قطب شمال
و جنوب بشود یا بمعنی که در انوقت سرها و طرفین روی بقطب شمال
و پاهای انها طرف قطب جنوب کشیده باشد درین صورت هر گاه حمل
حاصل بشود ان مولود در عالم باقی و برقرار میماند و اگر هر دو بجهة
جهتی که مقارب اتفاق افتد یا رو بمشرق و مغرب یا ما بین مشرق و
مغرب و شمال و جنوب یا اینکه سرهای طرفین رو بقطب جنوب و پاهای

انها بسمت شمال کشیده شده باشد در مجموع این صورتها هر گاه مولودی
اتفاق بیفتد احتمال بقا دارد و نخواهد بود سر این امر و حکمت از بطون
که خلاف نداشته باشد هنوز وصول نشده اند ولی بحسب ظاهر اینقدر
بخاطر میرسد اینست که سماوات مجموعا کرویست که از حرکت کره دو قطب
ظاهر میشود و خلایق در مرکز کره حکم محور را دارند و وقتی که محور
محاذی قطبین اتفاق افتاد از صدمه حرکت کره محفوظ خواهد بود
و اگر از قطب منحرف واقع شود بمحض حرکت کره محور شکسته و متلاشی و
ضایع و فانی خواهد بود و از این قبیل نکات و اسرار در عالم لا تعد و لا تحصی
مبتلا که بمرور ظاهر و مبرهن خواهد شد اگر چه رسم اهل عالم است که
هر مطلبی که از قدیم مذاکره نشده باشد و از شخص جدید بروز کند سفهای
قوم که در لباس عقلا جلوه نموده اند در مقام تحریر و استهزا بر میایند
و نقل مجالس میکنند بعد از مدتهای مدید که تجربه نموده صدق آن
مراتب بمرور ظاهر میشود البته تصدیق خواهند نمود و از تکذیب و
توبیخ که سابق نموده اند نادم و پشیمان میشوند و از آنست که رسول
خدا از اذیت و آزار قریش متفرمودند اللهم اهد قومی انهم لا یعلمون

بدانکه

بدانکه در توالد و تناسل شرط عمده مجانست طرفین است حتی در بنی
نوع آدمی چنین مشاهده شد اشخاصی که در معنی با همدیگر توافق نداشته
اند از مزاوجت ایشان اولاد بوجود نیاید خاتم انبیا که در اعتدال المزاج
و صحت اعضا و استقامت اجزا از ماسوای خود ممتاز بود و او را بحسب ظاهر
مرضی عارض نشده بود که موجب منع توالد و تناسل آنحضرت شود بعلاوه
اینکه در خدیجه و ماریه قبطیه صفای باطن مجد کامل بود و فی الجمله شباهت
معنوی با آنحضرت داشت ارحام مطهره ایشان قبول نطفه نبوت نموده جناب
ابراهیم و فاطمه و زینب و غیره بوجود آمد و از زوجات دیگر بعلت نبودن
مجانست نسلی بعمل نیامد و ارحام ایشان قابل قبول نطفه حضرت ختمی مآب نبود
لا جرم عقیم بود و همچنین در تزویج جناب فاطمه بعلی بن ابیطالب علیهما السلام
بمناسبت مجانست اولاد عدیده بعمل آمد و دو دختر رسول خدا هم در خانه
عثمان بود هیچ حملی از ایشان ظاهر نشد زیرا که مجانست معنوی مابین
ایشان با عثمان نبود و همچنین دختر علی بن ابیطالب در خانه عمر بود بواسطه
عدم مجانست اولاد بعمل نیامد و همچنین محض ملاحظه مجانست بود که رسول
خدا اصحاب با علی بن ابیطالب عقد مواخات بست و اصحاب را بجهت امر وصایت

خود انتخاب واختیار فرموده از سایر اصحاب اعراض کرده در امری که اختصاص
بنفس نفیس انحضرت داشت عجب حالتی است که اهل سنت با وصف اینهمه
ایات و علامات واخبار از صاحب ولایت تغافل و تجاهل میورزند
وانکار ولایت انجناب را دارند حتی در ایه مبارکه انما ولیکم الله تا این
عقیده هستند که این ایه دخلی بمرتضی علی ع ندارد بعلت اینکه والذین
امنوا لفظ جمع و مقصود خدا اینست ولایت مجموع مؤمنین است اختصاص
بعلی ع ندارد و یکی از معتبرین اهل سنت که مذهب شافعی داشت بانبده
در کاه احتجاج نمود که کدام ایه قران دلالت بر ولایت مرتضی علی علیه السلام
دارد گفتم یکی از ان ایات ایه انما ولیکم الله است جواب گفت والذین امنوا
جمع است افاده ولایت عموم مؤمنین را میکند در جواب گفتم که قبل
از این ایه چه چیز است و در شان کیست گفت ایه مبارکه یجاهدون
فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله
واسع علیم است و مجموع مفسرین سنی در تفسیر نوشته اند که این ایه در شان
علی نازل شد گفتم بعد از این ایه چه چیز است گفت ایه انما ولیکم الله ورسوله
والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون است گفتم

این

این ایه متمم ایه سابق میباشد یا جمله معترضه است گفت متمم ایه سابق است
گفتم پس در شان علی نازل شده است گفت والذین امنوا را خداوند بلفظ
جمع فرموده است چگونه افاده خصوص میکند گفتم یجاهدون فی
سبیل الله نیز جمع است بهر قسم که ان جمع افاده تخصیص داده این جمع هم افاده
تخصیص دارد گفت دلیل دیگر میخواهم که ساکت شوم گفتم در خطاب انما
ولیکم الله اشخاصیکه مخاطب باین خطاب شده اند کیستند گفت مؤمنین
هستند که خداوند ولایت مؤمنین را اول بجهة خود و بعد بجهة رسول
خود و بعد بجهة مؤمنین قرار داده است گفتم باین تقدیر ولایت عموم
مؤمنین بر عموم مؤمنین لازم می اید معنی ظاهر اینطور میشود که خدا
وند میفرماید ولی شما جماعت مؤمنین خداست ورسول خداست وان کسانیست که ایات
اورده اند شخص تامل نمود گفت حق با شماست واین بحث وارد است
گفتم حال طوری معنی میکنم که هیچ بحثی وارد نیاید مؤمنین اولا که
مخاطب انما ولیکم الله هست عموم تبعه رسول خدا ص هستند از مهاجر و انصار
ومقصود از والذین امنوا عترت اطهار و بنی هاشم میباشد که مخصوصان
حضرت رسالتند واز قید ذکر تتمه ایه که میفرماید الذین یقیمون الصلوة

دیؤتون الزکوة وهم راکعون مجموع بنی هاشم و عترت اطهار خارج می‌شود
واختصاص وانحصار بعلی بن ابیطالب هم میرساند زیرا که بروایت عامه
وخاصه دهنده زکوة در رکوع علی ع بود که در رکوع انگشتر بسائل بخشید
و مؤکد این آیه آیه مباهله است که خداوند علی را نفس حضرت رسالت
خوانده است البته وقتیکه نفس رسالت در میان امت باشد ولایت
عموم مؤمنین با اوست و اینجمله مؤید و مؤکد است بحدیث غدیر خم که
فرمود یا معشر الناس الست اولی بکم من انفسکم قالوا بلی یا رسول الله
فقال صلی الله علیه وآله من کنت مولاه اللهم وال من والاه وعاد من

فهذا علی مولاه

عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله الخ چون این تفصیل را
شنید گفت که در غدیر خم رسول خدا علی را خلیفه علم خود فرمود
خلافت حکم را باو نداد گفتم در حدیث هیچ مطلبی معلوم نمیشود اما وقتی که
حضرت اینکلام را در بالای منبر فرمود ولایت تعلیمی و تحکیمی را در حق
امت داشت یا خیر گفت بلی گفتم همان ولایت را که فرمود من کنت مولاه
بدون کسر و نقصان و وضع شئ فرمود علی مولاه و هم چنین فرمود
علی منی بمنزلة هرون من موسی و چندین آیات و اخبار که دلالت باینمعنی دارد

فرموده

فرموده است دیگر چه جای تأمل است الخ بعد از استماع این کلمات تصدیق
کرد که این آیه نص صریح است بر ولایت علی ع بدانکه در قرآن هر کجا لفظ مؤمن
ذکر شده است مقصود علی و اولاد اوست و سایر خلق را از اطلاق لفظ
مؤمن نهی فرموده است چنانچه میفرماید یا ایها الناس انا خلقناکم من
ذکر و انثی وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم
ان الله علیم خبیر قالت الاعراب امنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل
الایمان فی قلوبکم وان تطیعوا الله ورسوله لا یلتکم من اعمالکم شیئا ان
الله غفور رحیم جماعت سنی از روایات و اخباریکه از عامه نقل شده است
معتقد این هستند که آیه یا ایها الناس انا خلقناکم الی اخره در حق ابابکر نازل
شده است در صورتیکه آیه مبارکه و قالت الاعراب امنا قل لم تؤمنوا الی اخره
که در عقب آیه سابقه بدون فاصله نزد ایشان ابابکر است زیرا که این آیه
متمم آیه سابق است در اینصورت آیه مبارکه الاعراب اشد کفرا و نفاقا که
در جای دیگر مذکور است اینهم اختصاص با بوبکر خواهد داشت و دیگر اختصاص
مؤمن بمرتضی علی ع از این آیه مفهوم میشود یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم
الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة ذلک خیر لکم واطهر فان لم تجدوا

فان الله غفور رحیم زیراکه این خطاب عام بود و بر جمیع اهل اسلام لازم بود
که در تکلم نمودن با رسول خدا صدقه بدهند و احدی از اهل اسلام
اقدام باطاعت این حکم ننمود غیر از علی بن ابیطالب علیه السلام که یکدینار صدقه داد و با
رسول خدا تکلم نمود و سایر اصحاب از بخل و امثال آن در صدقه تکلم با رسول
خدا ننمودند چون این ایه جهة امتحان و آزمایش خلق نازل شده بود
وقتیکه مقصود خدا بعمل آمد و آنشخص که مقصود خاطب بود معلوم
شد این ایه منسوخ گردید و همچنین در ایه افمن کان مؤمنا کمن کان
فاسقا لا یستوون باجماع مفسرین در حق علی علیه السلام و ولید بن عقبه نازل شد
ایات دیگر بسیار است که ذکر آنها موجب تطویل میشود و همچنین ایه اجعلتم
سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن امن بالله والیوم الاخر وجاهد فی
سبیل الله الی اخره اشاره باینست که مؤمن مجاهد علی علیه السلام مقصود است از
ایه السابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان
رضی الله عنهم و رضوا عنه و اعد لهم جنات تجری تحتها الانهار خالدین
فیها ابدا ذلک الفوز العظیم السابقون الاولون علی و فاطمه و حسن و حسین
هستند من المهاجرین علی و فاطمه علیهما السلام و الانصار که ابراز حسنین علیهما السلام

است زیراکه تولد آنها در مدینه طیبه شد و ایشان مهاجر نبودند
والذین اتبعوهم باحسان عبارت از اشخاصی است که متابعت و پیروی
کرده باشند آن اشخاص در نیکوئی و احسان و از قید والذین اتبعوهم
باحسان خارج میشوند اشخاصی که بظاهر متابعت ایشان نموده و در باطن
اسائه در حق آنها کرده باشند و قید متابعت نمودن آنها باحسان
نظیر ایه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی است پس از قید والذین
اتبعوهم باحسان محقق میشود که السابقون الاولون من المهاجرین والانصار
علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام هستند و ذی القربی میباشند که خدا ایشان
در ایات خلایق را امر بمودت و احسان و نیکوئی در حق آنها فرموده است
و ایشان جماعتی هستند که معصوم از مادر متولد شده اند و معصوم
از اینجهان بدر رفته اند و هیچ حدی از حدود بآنها جاری نشده است
و بهمین وصف بوده اند ائمه طاهرین الی جناب صاحب الزمان علیهم السلام
که از جمله صفات آنها است لم تنجسهم الجاهلیة بانجاسها و لم تلبسهم من
مدلهمات ثیابها و اشهد انهم ائمة الخلق و دعاة الحق بدانکه بعضی
اسامی و صفات در کلام الله ذکر شده است که خلایق از جهل و نادانی

ابهاراست مخصوص شان میدهند از جمله لفظ مؤمن و لفظ علما و لفظ ذی
و نزول سکینه است که کلمه مؤمن و علما اختصاص با ائمه اطهار دارد و ولی مقام
بزرگی است که خدا ایشانرا ولایت را اختصاص بخود داشته و خاتم انبیا هم
و بعد از ان حضرت هم داده است دیگران را ولی گفتن مثل اینست که بگویی سالار زن
خطاب ربی الاعلی نبود و همچنین نزول سکینه مخصوص نبی و ولی است زیرا که
لازم و ملزوم سکینه ابدیه یجتمع دلهم نزوها است و این باید خصوص غیب
مخصوص انبیا و ائمه اطهار است سایر خلائق از بر و فاجر در قران
بلفظ مسلمون و بلفظ انسان و بلفظ ناس و بلفظ رجال ذکر شده است
بدانکه اصحاب یمین و اصحاب شمال که در قران ذکر شده است الی حال
معلوم نشد که ابرار و اخیار اصحاب یمین نامیده اند و اشرار و ابرار اصحاب
شمال بیان فرموده اند اصحاب یمین محمد و آل محمد است که خداوند در
کلام خود شان در فواتح سوره باینها قسم یاد فرموده است و بیان جهت
ایشانرا اصحاب یمین میفرماید و اصحاب شمال با چهره فرموده است که
شمل در لغت بمعنی کروه و طوایف امده است از امت خاتم انبیا که ترک
طریقه اهل بیت اطهار شده اند و سایرین را مقتدای خود قرار داده اند

از

از ائمه اطهار که اصحاب یمین هستند اعراض نموده اند طریقه شیخین
و ذو النورین و مذاهب اربعه را اختیار کرده اجتماعا اصحاب شمال هستند
در اخرت معاقب خواهند بود ایه مبارکه وقفوهم انهم مسئولون اشاره
باینهاست که از ولایت علی سؤال کرده میشوند و ایه و اقبل بعضهم علی
علی بعض یتسائلون قالوا انکم کنتم تاتوننا عن الیمین قالوا بل لم تکونوا مؤمنین
شرح حال ایشانست که در اخرت بعضی از اینها از بعض دیگر سؤال میکنند که
شما بودید که ما را باز داشتید از اطاعت اشخاصی که خداوند در قران
باینها قسم یاد کرده بود و در ایه لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت
الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم و اثابهم فتحا قریبا مقصود
علی بن ابیطالبست و سایر اشخاصی را که در بیعت تحت الشجرة بوده اند
چنین بیان فرموده است و اخری لم تقدروا علیها قد احاط الله بها و
کان الله علی کل شیء قدیرا و اختصاص ایه سابقه بمرتضی هم از کلمه فانزل
السکینة علیهم معلوم میشود زیرا که نزول سکینه اختصاص بنبی و ولی دارد و بغیر از
اینها بدیگری نازل نمیشود چنانچه در ایه غار که ابا بکر با رسول خدا همدم

غار بود نزول سکینه و تایید جنود لم تروها اختصاص به پیغمبر داشت و ابا بکر
از این نعمت بی بهره بود زیرا که اگر نزول سکینه با ابا بکر هم شده بود در
کلام الهی فانزل الله سکینته علیهما و ایدهما بجنود لم تروها می بایست فرمایش
شده باشد چون ضمیر مفرد است اختصاص بخاتم انبیاء دارد و نیز این
آیات متوالی دلالت بر این معنی دارد که در قرآن مقصود از خطاب یا ایها
الذین امنوا علی بن ابیطالب و اولاد اطهار آنحضرت علیهم السلام است چنانچه
میفرماید یا ایها الذین امنوا ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم و افعلوا
الخیر لعلکم تفلحون و جاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتبیکم و ما جعل
علیکم فی الدین من حرج ملة ابیکم ابرهیم هو سمیکم المسلمین من قبل
و فی هذا لیکون الرسول شهیدا علیکم و تکونوا شهداء علی الناس
فاقیموا الصلوة و اتوا الزکوة و اعتصموا بالله هو مولیکم فنعم المولی و
نعم النصیر اختصاص این آیات بعلی و اولاد اطهار آنجناب دارد که مخاطب بخطاب
یا ایها الذین امنوا شده اند از کلمه مبارکه ملة ابیکم ابرهیم معلوم میشود
زیرا که ابراهیم جد ایشان بوده است سایر اهل اسلام اولاد ابرهیم نیستند

واز

و از کلمه لیکون الرسول شهیدا علیکم و تکونوا شهداء علی الناس محقق
میشود وجوب اطاعت ایشان بر جمیع خلق زیرا که رسول خدا شاهد
بر ایشان و ایشان شاهد بر خلق میباشند بدانکه در درجات محمد و آل محمد ص
بدینها روایات عدیده ذکر شده است و علت اختلاف اخبار آنست که
ابیطالب از خانواده علم طلوع مختصری نمود خلایق دانسته نداشتند
هر یک چیزی ضمیمه اخبار نموده بمقتضای میل طبیعت خود شان
وصف کردند و از اصل نکته غافل شدند و نمیدانند معنی احادیث
را که خاتم انبیا ص فرموده اسامی ما اهل البیت در ساق عرش ثبت
است اهل ظاهر از این لفظ چنین استنباط نموده اند که عرش بنای
عالی و مزین باقسام جواهرات و اسامی محمد و آل محمد بطور کتیبه
مساجد در آنجا بخط بسیار خوب نوشته شده و عوام الناس امکان
عقلی ندارد که از این عقیده منصرف شوند و معنی تحقیقی این الفاظ
را معترف شده بگویند عرش عبارت از عالم امکان است چنانچه در
اوراق سابق ذکر شده است و مقصود از نوشته شدن اسامی اهل
البیت در ساق عرش اینست که ایشان حقیقة الحقایق عالم امکان

واصل الاصول و مظهر انوار الهی میشوند پس ستر یکی از انها باید مقیم
مرکز خاک باشد که ارواح از عالم لاهوتی میل بعالم ناسوتی نموده
بمتابعت انها در اجسام توقف داشته موجب توالد و تناسل و کثرت
اعداد شده از فیوضات غیر متناهی خداوندی مستفیض شوند هر
وقت هر یک از انها که در این عالم حضور دارند چه در عیان و چه
در نهان امام و مقتدای وقت هم او خواهد بود خلایق در شدائد
و مقاصد استغاثتشان از شخص او باید بعمل اید زیرا که زمام سپرده باوست
از غیر او استمداد نمودن ضلالت که اهل ایران در عهد سلطنت
شاهنشاه عالم پناه ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و سلطانه اصلاح
مطالب و مقاصد خودشان را از کیکاوس و کیخسرو طلب کنند چنانچه
هر عهدی را سلطانی است هر زمانی را هم امامی است که امور بلاد
و عباد سپرده باوست و امتداد زمان رجعت هر سی هزار سال
یکمرتبه است چنانچه روایت شده است که روزی خاتم انبیا از جبرئیل
سؤال فرمود که از عمر تو چه میگذرد عرض نمیدانم همین قدر اطلاع
دارم که در عالم ستاره نورانی است که هر سی هزار سال یکمرتبه طلوع

میکند

میکند و من الی حال زیاده از سی هزار مرتبه ان ستاره را دیده ام حضرت
فرمود هرگاه ان ستاره را ببینی خواهی شناخت عرض کرد بلی پس رسول
خدا ص با امیر المؤمنین ع فرمود که پیشانی خود را بگشای پس از جبین شاه
ولایت پناه نوری ظاهر شد جبرئیل عرض کرد یا رسول الله این همان ستاره
است که دیده بوده ام از این حدیث معلوم میشود که ابتدای بعثت خاتم انبیا
انتهای مدت سی هزار سال سابق بوده است که جبرئیل ع ستاره معهود را
در وقت موعدش دیده موعد باشتانه اظهار جمیعا گذشته است
حال نوبت امامت محمد بن الحسن صاحب الزمان است تا چه وقت عالم را از
نور جمال خود مزین و منور فرماید که جمیع اهل عالم او را در عیان مشاهده
کنند و مؤید این تفصیل روایتی است که از عالم علم سلونی و دارای سر هر دو
مظهر العجایب علی بن ابیطالب ع سوال کردند که قبل از ادم صفی که بود حضرت
فرمود ادم بود عرض کرد قبل از ان که بود فرمودند باز ادم بود سائل
در سؤال تکرار کرد حضرت فرمود تا قیامت اگر این سؤال را از من بکنی جواب
خواهم گفت قبل از ان ادم باز ادم بود و من در جمیع این عهود علی و زوجه ام
فاطمه دختر محمد خاتم انبیا ص بودم از این کلمات معلوم میشود که مجموع

اهل عالم متعدد نه محمد و آل محمد واحد هستند و اثنان اصل الاصول
عالم امکان هستند و عالم بطفیل وجود مبارک ایشان خلق شده است شعر
ثنا است بر جریده رحمت دوام ما : و علمای اخلاف

نموده اند که علم انبیا و اولیاء حضوریست یا حصولی بعضی که معتقد علم
حصولی شده اند ندانسته اند که عالم مخلوق از حقیقه محمد و آل محمد شده
است هیچ شیئی در عالم یافت نمیشود مگر اینکه جزئی از حقیقه ایشان در اوست
هر گاه نباشند ایجز ممتنع الوجود است در اینصورت علم ایشان در جمیع اشیاء
ساری و جاریست و حکم مساوات دارد و بهمین جهة بود که علی عم فرمود
سلونی قبل ان تفقدونی سلونی عن طرق السموات فانی اعرف بها من طرق
الارض بعضی باین عقیده هستند که عالم بودن خاصه خداست و اسم
اوست بدیگری نباید گفته شود و نمیدانند که مصدر هر چیزی اسم ذات
خداست از قبیل نور و موجود و حی وغیره اسامی مصدر برای غیر ذات
مقدس خداوندی هیچکس نباید گفته نشود ولی اسامی که بصیغه اسم فاعل
است در غیر خدا استعمال نمودن جایز است و بهمین ملاحظه بود که رسول خدا
فرمود انا مدینة العلم و علی بابها نفرمود که من خود علم هستم چون شهر

علم هستم باینمعنی که حقیقه نور خدا و علم خدا در من ظهور دارد
علی باب منست رباعی ابینه دیده صیقلی باید کرد : پاکش ز
سواد احولی باید کرد : تا نقش دو بینی ز تو زایل گردد : حق را نظر
عین علی باید کرد : مانکه بعد از رحلت رسول خدا ص از کردار ناصواب
اصحابیکه در سقیفه اجماع نموده از صاحب ولایت و نفس ناطقه
رسالت اعراض و تغافل ورزیده با اهلان دست متابعت دادند
بی علمان جاهل را مقتدای خود کردند و طریقه باطل پیمودند چنانچه
شاعر گفته است شعر اذا کان الغراب دلیل قوم : سیهدیهم سبل
الهالکین : کار قوم بکمراهی بهلاکت منجر شد و با بد رحمت واسعه
خداوندی مسدود گردید در آن مدت قلیل رستگار نشد الا قلیل
و این ظلمت اشتداد حاصل نمود تا زمان خلافت معویه ملعون که
از کثرت جعل احادیث و تهمت بخاتم انبیاء ص اسبابی فراهم آورد که امکان
عقلی نداشت که جز از شهادت جناب سید الشهداء ع هیچ چیز رفع القای
شبهات ایشان را بکند چون شهادت آنحضرت واقع شد کفر و زندقه شجره
ملعونه بعالمیان ظاهر گردید بدین اسلام قوام و استحکام جدیدی پیدا کرد

و همین جهت بود که حضرت رسول صلعم در حق امام حسین ع فرمود که حسین منی
و انا من حسین این الفاظ اشاره باین مطلبست که اینجانب در اینجا اظهار نمودم
یعنی دین اسلام و ملت حنیف حسین باعث بقای ابدی او است و آنچه را
که حسین باعث بقای او میشود همانست که من اظهار کرده ام در این صورت
حسین از منست و من از حسین هستم و همچنین روایاتست که در دنیا میت
هر ایصف منعقد میشود شفاعت یک صف را خاتم انبیاء می فرمایند
و شفاعت ما بقی صفوف با سید الشهداء ع است از این روایت بعضی
انکار دارند زیرا که موهم افضلیت امام حسین ع بر رسول خدا ص میشود.
ولی معنی اینست که اهل اسلام از زمان بعثت تا رحلت از حیثیت
عدد حکم یک صف دارند هر گاه جناب سید الشهداء ع شهادت
نیافته بود از امت محمد ص زیاده از همان یکصف داخل بهشت نمی شدند
زیرا که همان معدود قلیل که بارشاد حضرت رسول صلعم هدایت شده بودند
ناجی و رستگار بودند از ساعت شهادت امام حسین ع تا ابد هر کس
طریقه حق را اختیار نمود چون بارشاد آنحضرت بوده است لاجرم شفاعت
آنجناب مستوجب بهشت میشود عدد این اشخاص البته باضعاف مضاعف

زیاده

زیاده از عدد اشخاصی است که رسول خدا صلعم منفرداً آنها را ارشاد فرموده
است شعر
کر نبودی دم و دودی نبود ؛ زمزمه و گفت و شنودی نبود
بدانکه در قرآن کلمه رب المشرق و رب المغرب و رب
المشرقین و رب المغربین و رب المشارق و رب المغارب در مواضع عدیده
وارد شده است اهل ظاهر مجموع آنها را بطلوع و غروب آفتاب تفسیر
نموده اند با دلایل علم نجوم و هیئت و ریاضی دقیق میدهند
غافل از این معنی هستند که مجموع اشیاء اعم از انسان و حیوان و نباتات
و فواکه و اشجار و معادن و فلزات باقتضای حالت خود طلوع و
غروب مخصوصی دارند اینجهان که محل تولید و تکوین کاینات میباشد
مشرق اشیاء است و آخرت که بازگشت موجودات باوست مغرب آنهاست
آنچه در این عالم طلوع نمود و غروب کرد یعنی خارج و فانی و فاسد
شد روح آن بحکم حتم از افق عالم آخرت طالع خواهد نمود اینست معنی
امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین هر گاه آدمی در این جهان نعمتهای خدا را
که باو عطا شده است بذل و انفاق نمود در آخرت روح آنچیز [illegible]
معطی خواهد بود و آیه مبارکه یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم

تنجیکم

من عذاب الیم تؤمنون بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل الله باموالکم
وانفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون اشاره باین مطلب است و اگر شخص
امساک ورزیده انفاق نکرد بحکم حتم روح اشیاء در آخرت دخل باشخاصی
که در دنیا مالک آنها بوده اند ندارد مجموع آنها مال خداست و اختصاص
بمحمد و آل طیبین و طاهرین آنحضرت خواهد داشت و اینجمله در
آخرت باحسن صور جلوه خواهند نمود و حسنه که بلغت فارسی چیز خوب
است عبارت از آنهاست در روایات و اخبار وارد است که هرگاه آدمی فلان
دعا را بخواند یا فلان عمل نیکو را مرتکب شود چندین هزار حسنه
در نامه اعمال او نوشته میشود یعنی از آن چیزهائیکه از دنیا عروج نموده
و در آخرت طلوع کرده اند و مخصوص محمد و آل محمد هستند بقدر عمل
شخصی که مرتکب ثواب شده داده خواهد شد است اهل ظاهر چنین تصور
میکنند کرام الکاتبین در نامه عمل آنشخص که بمنزله صفحه کاغذ است
چندین هزار مرتبه لفظ حسنه را شکل خواهند نوشت و اگر از ایشان
سوال شود که حسنه چه چیز است و مقدار کم و کیف آن چیست فرو ماندگی شد
که حسنه بمعنی نیکی نیست و از این توضیح مطلب مشکل میشود و این توجیهات
بامذاق

بامذاق اهل ظاهر کمال منافات دارد زیرا که در لغت کتب حسنه را بمعنی نیکوئی
نوشته چنانچه جابلقا و جابلسا را عبارت از دو شهر بسیار بزرگ می
دانند یکی در اقصی بلاد مشرق و دیگری در منتهی بلاد مغرب واقع است
در اغلب کتب لغت و غیره نوشته اند که این دو شهر در منتهی الیه ربع
مسکون واقع است و در حدیث است که روزی چندین هزار قافله از جابلقا
وارد جابلسا میشود که دیگر عود بمکان خود نمینمایند و بعد مسافت
این دو شهر معادل یکساله راه است حال اگر گفته شود که جابلقا عبارت
از دنیا و جابلسا کنایه از آخرت میباشد و هر که از دنیا باخرت انتقال نمود
هرگز معاودت بدنیا نخواهد کرد یا اینکه جابلقا کنایه از عالم ذر است
که او را عالم عدم میگویند و جابلسا عالم وجود است که روزی چندین
هزار قافله از عدم بوجود میآیند که عود بعالم عدم نخواهند نمود
و باقی ببقاء الله میباشند در تبدیل عوالم و بعد مسافت این دو شهر
که یکساله راه نوشته اند مقصود مدت ایام حمل و توقف در بطون امهات
است زیرا که اطول مدت حمل زیاده از یکسال نیست چنانچه در بعضی
حیوانات مشاهده شده است و ایضا در باب ساکنین شهر جابلقا و جابلسا

نوشته اند که ملت انها اسلام و از شیعیان محمد و ال طیبین و طاهرین
او هستند فوت و غذای انها استماع اسرار است تأویل این عبارت انست که
مجموع ارواح که از کتم عدم بعرصه وجود می ایند بحکم حدیث مبارک
کل مولود یولد علی الفطرة ولکن ابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه
مفطور بفطرت اسلام و ایمان بخدا و رسوله و متدین بدین اسلام
و ملت حنیفه میشوند ولی پدران و مادران در صدد اضلال
اطفال برامده یهود و نصاری و غیره مینمایند و مقصود از غذاهای
اهل این دو شهر که اختصاص بشیر داده اند انکه شیر را در خواب
دیدند در معراج حضرت ختمی مآب که در سموات قدحی شیر بخدمت انحضرت اورده بود
تأویل و تعبیر بعلم شده است و مسلم است که علم غذای روح است که بحسب صورت
ظاهر بعبارت شیر وصف نموده اند اهل ظاهر از ایات قران و احادیث
اهل بیت غیر از حکم ظاهر انرا استفهام و استعلام نمیکنند و پی امور تأویل
و توجیه انها نمی کردند و غافل اند اینکه گفته شده است که قران
هفت بطن دارد مقصود توجیه و تأویل اوست و از انجاست که عمار
یاسر علیه الرحمه که در غزوه صفین که حاضر رکاب ظفر انتساب اسدالله

لانی

لا ثانی علی مرتضی کرم الله وجهه بود روزی که انجناب بدرجه رفیعه شهادت
میرسید شمشیر خود را از غلاف کشیده در مقابل صفوف معویه ملعون
مرکب خود را بجولان در اورده این رجز را میفرمودند و تکرار اعاده میکرد
شعر نحن قتلناکم علی تنزیله ـ ثم قتلناکم علی تأویله ـ و قتیکه بدرجه
رفیعه شهادت رسید امیر المؤمنین علی علیه السلام سر او را بر زانوی مبارک
خود گذاشته فرمودند هر که در شهادت عمار متاسف و متالم شده
در ماتم عمار گریه نکند او را از اسلام بهره نیست و این رجزی را که
عمار میخواند بمصداق حدیث نبوی است که میفرمودند یا علی من
جنگ میکنم با کفار و معاندین تنزیل قران و تو جنگ خواهی کرد با انها
بتأویل قران پس تأویل حل مشکلات ایات و اخبار مینماید در صورتیکه
مقبول میزان عقل سلیم بشود و الا باید معتقد صورت ظاهر انها بشوند
و از توجیه و تأویل اجتناب و احتراز نمایند در خبر است از قطب دایره وجود
علی بن ابیطالب علیه السلام که فرمودند من احبنا اهل البیت فلیعد للفقر در بعضی
کتب که از جمله انها است کتاب درر و غرر این حدیث مبارک را عنوان نموده
بچندین وجه توجیه نموده اند که هیچیک انها بمصداق حدیث مربوط

نیست بلکه توجیه اینست که جناب امیر المؤمنین ع این کلمات را در وقت
انزوا و خلافت خلفا فرموده و مقرات بتنهای دلتنگی آنحضرت
از معاندین که فرموده است هر که دوست دارد ما اهل البیت را نباید
مهیای فقر و فاقه بشود زیرا که اختیار امور در ید اقتدار اشخاصی
است که دوستان ما را دخیل در امور نمیکنند و ایشان را از کارها خارج
مینمایند با اینکه معنی حدیث اینست که دوستان ما بجهت متابعت
و موافقت نمودن با ما دست تعدی باموال خلایق نخواهند
کشود پس باید آماده فقر بشوند جمعی چنین دانسته اند که اثر دوستی
اهل البیت در دنیا فقر و فاقه است و حب آنها بالخاصیة مورث
فقر میشود و قبح این تاویل اظهر من الشمس است زیرا که اگر اثر محبت آنها
در دنیا فقر و فاقه است از کجا که در آخرت هم منتهی این اثر نباشد در
هذه السنه اودئیل مطابق سنه ۱۲۹۲ هجری کتابی موسوم بمیزان الحق
که از تالیف یکی از علمای نصارویت بخط نستعلیق در فرنگستان چاپ
نموده اند ملاحظه شد مطلع کتاب باشعار بتوحید خداوند بود چون
شروع بمطلب کرده است شرک و کفر بین و آشکار از او ظاهر میشود هرگاه

مجموع

مجموع اهل ملت نصاری به همین عقیده باشند بالقطع و الیقین از علم
معنی عاری و بری خواهند بود در اوایل فصول چندی در حقیقت مذهب
نصاری بیان نموده است این فقره حاجت ببیان ندارد مسلما هر پیغمبری
در عهد خودش بر حق بوده است و ملت او ناسخ ملت پیغمبری که
قبل از او است اینکه ملت تجدید میشود بعلت آنست که در شریعت
او بعد از خودش خلل و فساد راه می یابد و بر خداوند لازم میشود
که ملت او را منسوخ نماید و اگر چنین نبود میبایست ملتی را که پیغمبر
نخستین وضع نموده بود در عالم پاینده و برقرار بماند زیرا که شغل
نبوت اینست که خلق را بخالق دعوت کند قانون مستحسنه که سبب
آسایش خلقات در میان امت وضع کند از اطوار و اعمال قبیحه
که موجب فتنه و فساد است نهی نماید چنین عمل نیکو هیچ وقت نباید
در عالم منسوخ بشود پس باین تقدیر باید ملت حضرت ابو البشر
علی نبینا و ع در عالم الی یومنا هذا برقرار باشد چه حاجت بعثت
نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد است صحف ابرهیم چه عیب داشت
که باید توریة نازل بشود توریة که نازل شد ابدا حاجت بنزول انجیل

انجیل بود انجیل که نازل شد فرقان محمد صلعم از برای چه باید نازل شود
محقق شد که ارسال رسل و انزال کتب بواسطه گمراه کردن شیاطین است
خلق را شیاطین انسی انقدر جرح و تعدیل میکنند آیات و احکام را
که توحید مبدل بشرک و کفر میشود شعر دین ترا در پی آرایشند
در پی آرایش افزایشند ؛ بسکه فزودند برو برگ و ساز ؛ گر تو ببینی
نشناسیش باز ؛ و باین قدرها کفایت نکرده از برای خداوندی که
از شبه و مثل منزه است اولاد و زن و دختر و برادر قرار داده اند
بطوری که اگر تعداد اولاد و اولاد و اطفال و عیال خدا از جمیع
خلق بیشتر میشود بدیهی است که اینچنین ملل و مذاهب فوراً باید منسوخ
شود قابل بقا نیست یهود عزیر را پسر خدا دانستند و خدا را جسم تصور
کردند تا چون عیسی بن مریم مبعوث شد جمعی ایمان آورده تصدیق
رسالت او را کردند و گروهی تکذیب کرده نسبت زنا بمادرش دادند
نصاری از تولد آنحضرت بدون پدر تصور نمودند که او پسر خداست زیرا که
خداوند او را روح الله و کلمة الله فرموده است و نمیدانند که در عالم
هیچ چیز از روح اللهی و کلمة اللهی خارج نیست جمیع ارواح حتی روح

بشر و مور بحکم یسألونک عن الروح قل الروح من امر ربی امر و اراده پروردگار
است و معنی امر بحکم انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون کلمه
کن است پس این کلمه انحصار و اختصاص بحضرت عیسی عم ندارد هر موجودی
که از کلمه کن ایجاد شود داخل در حزب کلمة الله خواهد بود و اگر بی
پدر بودن عیسی عم دلیل اینست که باید پدرش خدا باشد حضرت آدم ابو
البشر که نه پدر داشت و نه مادر باید عین خدا باشد و ابطال این
رسالت را اشکال نموده است با اینکه قرآن کلام خدا نیست زیرا که در
قرآن خبر داده است که مسیح پسر خدا و در مرتبه الوهیت است و این
فرنگی ناقص العقل هنوز نفهمیده که مقصود کلی از مبعوث شدن
محمد صلعم و نازل شدن قرآن ملت نصاری و نفی این مطلب است از اثبات
از خصوصه رفع این شبهه را محمد صلعم از خلق بکند که عیسی پسر خدا نیست
و مرتبه الوهیت ندارد و مادرش هم زن خدا نیست بلکه هر دو بنده
و مخلوق خدا هستند فضیلت ایشان از سایر خلق مثل فضل سایر انبیا
از اصناف امم در صورتی که با این نامربوطی را چگونه در قرآن خبر
دهد که عیسی پسر خدا و در مرتبه الوهیت است ملت و مذهبی که از برای

منسوخ شدن

واجب الوجود بالذات زن و بچه معین بکند و نداند که نوع این کلمات بچه مرتبه است اینچنین ملت بحکم حتم در خور نسخ و ترک خواهد بود مگر معنی شریک بودن غیر از این هست که دیگری را با واجب الوجود یک درجه و مرتبه بدانند کدام خطا و گناهی بالاتر از این میشود که بجهة ذات مقدس الهی که از ظرف و جهة و اشاره و بیان مستغنی است پسر و دختر و زن و اهل و طایفه قرار بدهند و ندانسته باشند

شعر

لم یلد لم یولد او را لایق است والد و مولود را او خالق است

و همچنین از جمله دلایل بر کلام خدا نبودن قران این اقرار داده است که در قران وصف حور و غلمان و انهار و اشجار شده است و این اوصاف را زیاده از حد رکیک و قبیح دانسته است در صورتیکه وصف حور العین و غلمان قباحت داشته باشد در این عالم که خداوند رجال و نسوان را با هم الفت داده است باید اقبح از جمیع اشیا باشد چیزیکه وصفش قبیح فعلش اقبح خواهد بود و ندانسته است که ذکر نعیم اخروی در قران بجهة اثبات معاد و ابطال جماعت دهریه هست که خلایق را بعد از مردن فانی میدانند و خلایق

معتقد این باشند که موجود کرده الهی هرگز معدوم نمیشود بلکه در تبدیل هر یک از عوالم محظوظ و متنعم بنعمتی خواهند بود که شایسته آن عالم باشد چنانچه در عوالم ذر و صلب و بطن و اسفالی که الحال در او هستیم با قتضای هر یک انها متنعم بوده ایم و بعد از این هم با قتضای عالم جدید کامکار و کامیاب خواهیم بود حکمای روزگار متفق اللفظ و الکلمه هستند باینکه مراتب معنی را اگر شخصی بخواهد به عالم لفظ و ظاهر بیاورد وعد و وعید خداوندی را بحکم کلّم الناس علی قدر عقولهم گوشزد خاص و عام نماید بغیر از زبان صاحب شریعت اسلام امکان گفتن نخواهد داشت از این ایات و اخبار هر که بقدر فهم خود بشر میفهمد اینجور اگر باید بفهمد معلوم میشود که این جاهل بضاعی هنوز نفهمیده است که انتظام عالم امکان از بیم و امید است و هم چنین از جمله ایرادی که باعتقاد خودش بمحمد صم وارد اورده است اینست که محمد صم از برای خود بتجویز زوجات عدیده نموده و از برای امت زیاده از چهار عقد را حرام کرده است و بعقل ناقص اینعمل را حمل بشهوت پرستی انجناب کرده و ندانسته است که از برای حکیم و حاکم مطلق عبا

و حدود و عدد در واقع معین نشده است انحضرت سلطان ظاهر و
باطن و صورت و معنی است اعمال و اطوار انجناب بموجب وحی و
الهام غیب بود عموم خلق را ممکن نمیشود نتوانستند از عهده تکالیف
زیاده از چهار زن معقوده بر آیند وقتی که ممنوع نشوند لا ابتداً بنا
بوالهوسی کرده خودشان و جمعی را بزحمت می اندازند ولی صاحب شریعت
که خاتم رسل و عقل کل و عالم عوالم غیب و شهود است البته تکلیف
خودش را بهتر میداند سلطان ظاهر از برای خودش حدی مقرر
نکرده است سلطان معنی چگونه محدود بحدود رعیت خواهد شد
با وصف اینهمه اختیار و اقتدار مثل یکی از اشخاص امت خودش
حرکت میکرد امتیاز اشکاری در ظاهر بجهة خود قرار نداده بود
زحمت و ریاضتی را که بجهة وجود فایض الجود مبارک خود اختیار
نموده بود بقدری بود که از قدرت عجز خارج بود که اخر الامر خطاب
مستطاب طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی در رسید و هرگز معلوم
نشد که انحضرت از مال دنیا ذخیره و اندوخته داشته باشد بلکه در
کمال قناعت سلوک میفرمود حقوقی که از بیت المال بجهة انجناب

مخصوص بود بفقرا بذل و انفاق میداشت در هیچ موقف و محضری
خود را بدیگری ترجیح نداد در رتبه برتری خلق را بمصداق اینه مبارکه
ان اکرمکم عند الله اتقیکم قرار داد در اجرای حدود و احکام و
در بذل صلات و انعام هرگز ملاحظه خویش و اقوام نفرموده
عموم اهل اسلام در نظر همایونش حکم مساوات داشتند نزدیک
ترین خلق در زن دانش و امیر المومنین حیدر بود که بروایت
اهل اسلام اول من امن بالله انجناب است بحسب مال دنیا از
همه کس فقیرتر بود سند نعلین و سند شمشیر لیف خرما و فرش خانه
از پوست گوسفند قربانی داشت صدیقه طاهره دختر محترمه
رسول خدا صلعم که زوجه انحضرت بود جاریه داشت موسوم
بفضه که باقتضای معدلت خانواده رسالت خدمت خانه
یکروز با جناب فاطمه و روز دیگر بعهده فضه بود تفصیل سه روز
متوالی روزه داشتن علی بن ابیطالب و فاطمه و حسنین و فضه علیهم السلام
بطرق عامه و خاصه روایت کرده شده است که هر شب با
افطار فرموده قرص نان خود بمتابعت حیدر که آن را بسائل و یتیم و اسیر

اتفاق کردند عصر روز سیم که خاتم انبیا صلعم تشریف فرمای خانه
علی مرتضی ع شدند تا ضعف در بشرهٔ اهل بیت مشاهده نموده از
حقیقت حال استفسار فرموده پس از اطلاع که بر آن جناب دست داد
فوراً جبرئیل ع نازل شد در فضیلت مرتضی علی ع سوره هل اتی را آورد
و طبقی از فواکه بهشت حاضر ساخت که اهل بیت افطار فرمودند
عجب حالتی است که چشم باطن صاحب رساله کور و بی نور است که بروایت
اعتنا ندارد و حال آنکه مجموع اخبار از بدو عالم تا کنون بروایت است
خلق آخرین حاضر نبودند که وقایع جمیع اولین را برأی العین مشاهده
نمایند اگر این خبر را اگر بعقل ظاهر است باید از رفتن بمعراج دست تعلق
و سایر نداشتن و سایر معجزات خاتم انبیا ع نباید تصدیق نمودن
نفره را چگونه عقل عقلا تصدیق خواهد نمود که طفل بی پدر از
مادر متولد شود بلکه هر کس معتقد باشد بفتوای عقل ظاهر آن شخص
را باید تکذیب و تسفیه بکند و از زمره حمقا محسوب بدارند چنانچه
جماعت یهود الحال بهمین عقیده مبتلایند و همچنین اگر عقل تکذیب معراج
رفتن محمد ص را در حال حیوة بکند تکذیب باسمان رفتن عیسی را از بالای

دار

دار بطریق اولی خواهد نمود و اگر در صدق نبوت محمد ص تصدیق جماعت
نصاری شرط است البته در صدق نبوت عیسی ع تصدیق جماعت یهود
شرط خواهد بود و در صدق نبوت موسی ع تصدیق جماعت مجوس
شرط میشود و ایضاً از جمله دلایل باینکه قرآن کلام خدا نیست این را
نوشته است که احکام قرآن ناسخ و منسوخ دارد اگر این قرآن کلام
خدا بود این چیزی که درست و صحیح بود که در آخر گفته است چرا در اول
نگفت که حاجت بناسخ و منسوخ نشود این شخص ندانسته است که خداوند
اقوال را با ضمیمه افعال منسوخ میکند ایرادی وارد نمی آید چنانچه صحف
ابرهیم و زبور داود و توریة موسی و سایر کتب سماویه را جمیعاً علی التوالی
منسوخ کرد بنزول انجیل وقتیکه اینهمه ناسخ و منسوخ کتاب و ملت هیچ
جای بحث و ایراد نداشته باشد اگر در قرآن باقتضای وقت و مصلحت چند
ایه از حیثیت حکم منسوخ شود کمال فضولی و ابلهی است که شخص بکار رخا
از اصطلاح عاری و عاطل از علوم بحث بکند و ایراد وارد بیاورد اگر ما
بحث بکنیم که هرگاه خداوند میدانست که حضرت عیسی افضل از همه انبیا است
و انجیل اکمل از همه کتب سماویه است چرا عیسی و انجیل را از اول مبعوث و نازل

نفرمود وملت او را از بدو امر بر قرار نکرد که حاجت با اینهمه جنگ و
جدال ورد وقبول نباشد جواب چه چیز است هر جوابی که در این باب بگوید
ما همان جواب را بعینه در صحت ناسخ ومنسوخ شدن دو شریعه قران خواهیم
گفت وهم چنین نوشته است که روزی محمد صلعم وارد خانه زید شد زوجه منکوحه
او را دید عاشق او شد چون محمد صلعم مراجعت کرد زید وارد خانه شده
از حقیقه مطلع گردید یا از ترس محمد ویا اینکه خواست اظهار اخلاص باو
کرده باشد منکوحه خود را مطلقه نمود و محمد صلعم او را نکاح کرد و تعجب نموده
است شخصی که پیغمبر باشد چنین کاری را مرتکب میشود وقتیکه دید از
غلبه عشق کار خلافی را مرتکب شده است وعذر صحیحی ندارد فورا آیه
ساخت که اینعمل را خدا امضا داشته است اولا دیده حق بین ودل حق
پرست میداند که گرفتن محمد صلعم منکوحه زید را دلیل نیست که امر او
امر سماوی است آنچه میکند بامر واراده خدا میکند واز ملامت وسرزنش
خلق اندیشه ندارد هر گاه آنحضرت پیغمبر نبود ونبوت را بخود بسته بود
البته ملاحظه مردم داری وعوام فریبی را میکرد زیرا اگر مدعی امر خطیری
شده بود این بی ملاحظگیها منافات دارد با کسی که امر عظیمی را در نظر داشته

باشد

باشد ثانیا هر گاه زید باکراه واجبار یا بمحض اظهار حضرت رسول
زوجه خود را مطلقه کرده بود ودرین باب متاصل بود لابد
طاعنان اعراب بلکه مجموع اصحاب تمکین انکار را نمیکردند فتنه
وحادثه عظیمی برپا میشد چون بدو اسلام بود واهل اسلام قلیل بود
وکفر نهایت قوت را داشت این عمل هم با غیرت وحمیت اعراب کمال منافات
را دارد البته در همان روز رشته کار از یکدیگر میگسیخت چونکه هیچ یک
از این وقایع اتفاق نیفتاده است ودر هیچ تاریخی فتنه این امر
مذاکره نشده است دلیل اینست که این شخص نصاری نامربوط ونفهمیده
نوشته است هرگاه جماعت مسلمین اعتنا باین حرفها بکنیم کار بدور
ودراز میکشد یهود هم در حق حضرت عیسی ع ومریم معتقد بعضی
حرفهای نامربوط هستند وبر صدق قول خود شان ادله وروایات ذکر
میکنند ونصاری در حق محمد ص این تهمتها را در کتاب مینویسند در این
صورت تکلیف اینست که بالصراحه گفته شود که هر دو طایفه غلط
کرده اند لعنوا بما قالوا نگفتند مگر از روی غلبه بغض وعداوت نعم ما قال
مثنوی ماه بر صدر فلک شد شب روان ؛ سر دانگذاشت از بانگ سگان

این سگان و عوعو کنان بر بدر تو ٭ راه میجویند سوی صدر تو
خضر و قطب و غوث هر کشتی تو ئی ٭ همچو روح الله مکن تنها روی

وایضا یکی از عبارات رساله اینست که تعلیمات قرآن در خصوص صفات
خدا و حشر قیامت و روز دیوان و احکام و نهی نمودن از قبیل قتل و زنا
و دزدی و دروغ و احکام امر و اطاعت و محبت خدا و دوست داشتن
همسایه و اقربا و سایر تمامی و همگی اینها از توریه و انجیل برداشته شده
است و ذکر یافته اند و کسیکه کتب مقدسه را خوانده است اگر چنانچه
مطالب قرآن را با تعلیمات کتب مزبوره مقابله نماید هر اینه باسانی تمام
دریافت خواهد کرد که اخبار و تعلیمات مذکوره نقل شده کتب مقدسه
میباشند از این عبارات اظهر من الشمس است که این بیچاره خیلی کم مدرک
بوده است که الی حال ندانسته است که انبیا جمیعا حکم واحد دارند چنانکه الله
در قرآن میفرماید آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون کل آمن
بالله وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من رسله وقالوا سمعنا واطعنا
غفرانک ربنا والیک المصیر و هم چنین مولوی در مثنوی میگوید مثنوی
مومنان بیشمار و لیک ایمان یکی ٭ جسمشان معدود لیکن جان یکی

جان

جان گرگان و سگان از هم جداست ٭ متحد جانهای شیران خداست
مقصود از بعثت انبیا و حجت یکی خلق را بخالق دعوت کنند نکات
و دقایق توحید خدا را بخلق بیاموزند و دیگر اینکه از روی حکمت
و مصلحت قانون مستحسنه وضع نمایند که باعث امن و امان بودن
خلق عالم بشود ابواب فتنه و فساد و قتل و قانون قبیحه که موجب
عناد و لجاج است مسدود گردد دیگر پیوسته خلق جدید پیدا گشتم
علاً بعرصه وجود آمده از فیوضات ابدی مستفیض بشوند که بخلل
مبدء وارد نباید بر بهوا است که قانون و اعمال بد علت فتنه و فساد
و قتل نفس است مقصود خدا و رسول تعدد وجود است قتل علت نقص در
عدد میشود و منافات دارد با امر یکه مقصود انها است در این صورت بر
معروف و امر و از هر منکری نهی خواهند نمود تا مقصود اصلی حاصل شود
مقصود مجموع انبیا از آدم تا خاتم همین بوده است اگر باید محمد چیزها
بگوید که خلاف گفته انبیاء سلف باشد تا نگویند که از توریه و انجیل اقتباس
شده است باید بگوید که خدا متعدد است و یکدیگر را قتل کنید و مرتکب
اموری بشوید که کار شما منتهی بقتال و جدال بشود در این صورت این شبهه

وارد نخواهد آمد که احکام قرآن از روی کتب مقدسه نقل شده است و هرگاه
یهود بگویند که انجیل کلام خدا نیست بدلیل اینکه احکام و تعلیمات آن مطابق با توریة است اگر انجیل را
با توریة مقابله نمایند هر اینه باسانی دریافت خواهند کرد که اخبار و تعلیمات
مذکوره نقل شده از توریة است جماعت نصاری جواب چه میگویند همان
جواب ماست در قرآن این قبیل مباحثات در هیچ مقامی ممکن نمیشود هر چه
در صحایف ابراهیم است همانست که در کتب قبل از صحف بوده هر چه در زبور است
همانست که در صحف باو اشاره شده است آنچه در توریة بوده است همان
بود که کتب سابق مذاکره کرده اند و همچنین آنچه در قرآنست در مجموع
کتب سماوی بوده است اهل اسلام انکار این معنی را ندارند که احتیاج بمقابله کردن
قرآن با کتب مقدسه نشود حرف اینست که این توریة و انجیل که حال در میان
یهود و نصاری است نه آنست که بدون اختلاف بموسی و عیسی علی نبینا و علیهما السلام
نازل شده است بلکه جرح و تعدیل زیاد الی غیر النهایة در آنها شده است
یهود و نصاری خودشان این فقره را بهتر از هر کس میدانند ولی بعض
لجاج و عناد انکار میکنند عقل سلیم که سهل است عقل قدری مختل هم
میداند که اغلب این عبارات کلام خدا نیست بلکه کلمات و عبارات جهال

وارازل

و ارازل یهود و نصاری است چند سال قبل از این ترجمه توریة و انجیل
را در فرنگستان بخط ایرانی چاپ زده بودند مجلدات عدیده با ایران
آورده اند که در میان خلق بدون اخذ وجه تقسیم نموده اند بلکه هر مجلد را
با قدری وجه که یکتومان یا دو تومان ضمیمه نموده بمردم میدادند
بعضی بجهة اطلاع و برخی بطمع پول آنها را میگرفتند اغلب اشخاص بواسطه
اینکه جلد آنها را منقح ساخته بودند آن جلدها را برداشته بکتاب دیگر
وصل نموده اصل نسخه را دور میانداختند هیچ مطلوبی که فی الجمله حلاوتی
داشته باشد و چنگی بدل بزند در آنها نبود و متصل گفتگوی اورشلیم
بود که لا ینقطع نوشته شده بود در حقیقه هیچ معنی نداشت این قبیل عبارات
را نسبت بخدا دادن گناه بزرگی است که مادام العمر از او استغفار باید نمود کسی
که مطالب قرآن و عبارات آن این فقره را زیاد واضح و آشکار نموده است که
این کتب مقدسه تحریف شده آنچه حال در میان یهود و نصاری
متداول است و میگویند که کلام خداست بالقطع والیقین کلام خلق است
دور نیست که بعضی مطالب آن کلام سماوی باشد هر چه هست خالص نیست
بلکه امتزاج کلی دارد از جمله فقراتی که نوشته است اینست که در قرآن

این تعلیمات انجیل را اینان ساخت که قلب آدمی بمرتبه خرابیست که عمل
ثواب نمیتواند حاصل نمود و در حضور خدا بمرتبه گناه کارست که محض
صلیب مسیح او را از عقوبت گناه میتوانند رهانید و رهاننده کل عالمیان
اوست و بس این بیچاره ابن اهم نداشت که خداوند خلق را محض جود از برای
جلب سود از بدو امر که در را در صلب قرار داده و صلب را در بطن وارد نموده
و از بطن باین عالم آورد آدمی چه خدمت و طاعتی را مرتکب شده بود که در
خور این فیض و نعمت شود معلوم شد مقصود از خلقت محض جود میباشد
و از گناه و طاعت خدا نیست را احتمال ضرر و منقصت و طمع سود و منفعت نیست
بلکه هر امری که موجب یاد خدا نمودن و باعث کثرت عدد خلق و ابقای
نوع و علت آبادی بلاد و آسایش عباد شود اسمش را ثواب گذاشته اند و
آنچه ضد اینجمله است گناه عبارت از اوست هر چه از طاعت و معصیت حاصل
میشود در هر دو جهان عاید خود شخص میشود در عالم امکان هر کاری را
اثری مترتب و هر چیزی را خواصی داده اند عقلا در بلاد خلیفه خدا است
و انبیا که عقل کل هستند در عالم امکان خلیفه خداوند میباشند که خلق را بطاعات
دعوت میکنند و نفوس را از مصالح و مضار آگاهی میدهند از اشیاء سلب اثر

نتوان

نتوان نمود هر که را اکراه از تلخی دواهاست اکراه است البته از خوردن تریاک احتراز بایدش
نمود در کلام اثرهاست از گفتن حرف بد آنکه جواب بد بشنوند آدمی در بین
سؤال و جواب ملامت نباید بکند مگر نفس خود را و هکذا مجموع احکام شریعت
متضمن اثرها و منفعتهاست که مجموع آنها در دار دین ظاهر میشود آنکه
نوشته است که قلب آدمی بمرتبه خرابست که عمل ثواب نمیتواند حاصل نمود بلی
خرابی قلب چه چیز است اشرف اجزای آدمی قلب اوست قلب منبع روح و مخزن
علم و مهبط وحی قلبی و الهامات لاریبی است قلب جایگاه عالم غیب الغیوب
است و خدا را غیر از دل نتوان یافت آدمی را از قلب بعالم غیب راهی بس واضح
و آشکار است بلکه بعالم باطن هیچ راهی جز از راه قلب مفتوح نیست در نصوص
هیچ مقامی بهتر و بالاتر از قلب نخواهد بود احتمال کلی برین است که اینها خرابیها
در قلب این شخص نصاری و صاحب رساله است و اعتقاد ما در خرابی قلب
ایشان خیلی زیاده از اینهاست و باید در رساله نوشته علامت دیگر که قرآن است انجاب خدا نیست اینست که قرآن
تقاضا و تمنای روح آدمی را دفع نمیسازد زیرا که در دیباچه رساله ذکر
نموده ایم که لازم است که الهام حقیقی آن تقاضای روحانی که خدا در
روح و قلب انسان ثبت کرده است رفع نموده ساکت سازد از این الفاظ که

کہ گفتہ است مطلبی مفهوم نمیشود کہ مقصود چہ چیز است ولیکن چون
میزان مطلب این شخص صاحب سالها در دست دارم مقصودش اینست
کہ در قرآن این عبارت نوشتہ شده است کہ علی ع پسر خداست و در رتبہ
الوهیت است این عبارت را بخصوص در اول نوشتہ است در اینجا کہ بوضع
دیگر تقریر و تحریر نموده است بالقطع مقصودش همین است و این شخص
باین اعتقادات کہ خدا لابد فانی میشود و اگر ولیعهد و اولادی نداشتہ
باشد امر الوهیت و کارهای بندگان ضایع و فاسد خواهد شد چنانچہ
ولیعهد معین نمودن سلاطین سبب اطمینان و آسودگی رعیت میشود
ولیعهد داشتن خدا باعث خاطر جمعی و اطمینان خلق خواهد شد در انجیل
ثبت شده است کہ عیسی ع پسر خدا و در رتبہ الوهیت است جماعت نصاری
باین لفظ اطمینان خاطر دارند کہ تقاضا و تمنای روح آنها ساکت شده است
در قرآن این اطمینان بخلق داده شده است از آنست کہ تقاضا و تمنای روح
دارد نموده ساکت ساختہ است بدانکہ امر دین مهم خطیر است و کتابات در
خور است کہ در تحقیق آن تفتیش نموده انچہ را کہ با دلایل عقلی و نقلی تطبیق
دارد متابعت کرده ما عدای آنرا کان لم یکن شیئا مذکورا انکار نمودن در

تحقیق

تحقیق شرط نخستین آنست کہ تعصب و جحود متروک شود والا مقصود
حاصل نگردد بلکہ مزید ضلالت خواهد شد و محکم والذین جاهدوا فینا
لنهدینهم سبلنا از خالق خلق استمداد نماید البتہ نماینده غیب را مهمل نگذارد
شعر در صراط المستقیم ای دل کسی گمراه نیست ؛ انچہ را کہ تحقیق و تدقیق
نموده ایم اینست کہ دین رسول هاشمی ص اشرف و اکمل و ناسخ ادیان
میباشد مجموع مللی کہ حالا در ربع مسکون متداول اند همہ آنها با کفر و بدعت
آمیختہ شده اند و عموم کتب سماوی غیر از قرآن نیز آنست کہ بانبیای عظام
نازل شد کہ و الحاق عبارت و احکام آنها زیاده از حد احصا است علمای
هر ملت در باطن معتقد این نکتہ هستند ولکن تعصب و لجاج مانع ابراز
مطلب شده است ولی اهل اسلام یقین دارند کہ این قرآن همانست کہ بمحمد ص
نازل شد هرگاه بعضی از آیات آن حالا هم نباشد ما بقی کہ حالا موجود است
از شائبہ تغییر و تبدیل محفوظ و مصون میباشد حتی باب الحاق نشده است
علما و حکما و صاحبان بصیرت از مضمون و تعلیمات قرآن محقق داشتہ اند
بر اینکہ سایر کتب سماوی کہ حالا هست متداول است اغلب مطالب آنها از
ملحقات شیاطین انسی است کہ با کلام الهی آمیختہ شده شعر بوی سنجاب

مثل ان هم جدا است • مثل کی جاشد ثبات بی بهات • بوی صدق بوی
کذب کو لکیر • هست پیدا در نفس چون مشک و سیر • ان نبی کر بابدا
چمن • هست پیدا از نیم کو لحن • بوی صدق و بوی کذب بمنزع • هست
پیدا همچو مو دانکزه • واز قواعد ملت اسلام هر ذی شعوری تفهمید
کر منتهای حکمت و مصلحت درانها ملحوظ است و بر اوامر و نواهی شرع
اسلام هرکز مزیدی متصور نیست منقصتی کر حاصل شد بعد از رحلت
رسول خدا ص بود هوا پرستان اصحاب در سقیفه اجماع نموده در خلافت
دخل و حق را از موضع و مرکز خود خارج کرده با علی ع همان شد کر فسقه
بنی اسرائیل با هرون ع کردند چنانچه خداوند در قران خبر میدهد قال
ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی فلا تشمت بی الاعداء ولا
تجعلنی مع القوم الظالمین والله همین ابتر را علی بن ابیطالب ع در مقابل نبی
خاتم الانبیاء ع ایستاد و تلاوت فرمود عجب حالتی است کر اهل سنت و جماعت کلیه
و میکویند
اثبات میکنند کر مرتضی علی ع برضایت خود امر خلافت را با بابکر باز کذاشت
هرکاه راضی نبود هرکز ابابکر درین کار دخل نمیکرد و این بنده در جواب
یکی از انها کفتم کر اکر علی ع مطالبه امر خلافت را کر حق او بود مینمود بقول

شما ابابکر تفویض میکرد تفویض نکردن ابابکر خلافت را بمرتضی علی ع دلیل
عدم اظهار او است ابا فدک را مطالبه نمود با خبر کفت بلی میشنیدم چرا او کذاشت
نشد در صورتیکه یک ملک مختصر را اکر مال صدیقه طاهره ع بود
با شهادت مرتضی علی ع و حسنین ع وام ایمن واکذار نکنند امر خلافت دیکری
واکذار میکردند از منع فدک معین است کر مطالبه خلافت بکرات شده است
و مفید نیفتاده ابا روا است کر شهادت مرتضی علی و فاطمه و حسنین وام
ایمن علیهم السلام رد نشود و اجمع را تکذیب نموده علی رؤس الاشهاد خفیف و
سرشکسته بخانه برکردانند واین حرکت دلیل است کر از فضیلت عترة طاهره
و اصحاب عبا و خانواده رسالت جاهل و غافل بوده اند و ندانسته اند
کر استعمال مجر یک عزوا رتداد میشود یکی از اصحاب را کر ابن ابی حذیفه بود رسول
خدا ص ذو الشهادتین لقب داد ابا اول شخص اسلام کر اول من امن بالله او است
مثل ان صحابه کر در زمره تابعین بود نیست و حسنین علیهما السلام کر فرزندان رسول
خدا ص بودند بتر ان شخص را نداشتند عجب حالتی است کر ادعا عایشه بمحض
اظهار بدون شهود ادعای مالکیت خانه رسول خدا ص مقبول و از فاطمه
ادعای مالکیت فدک با وصف شهودی کر فخر اهل سموات وارضین و ملت

غائی عالم امکان بودند نامسموع و مردود القول و شهود ایشان باید
تکذیب شوند مجموع اهل اسلام در دو نوع متابعت رسول خدا تفحص نمود
امین ترین خلق را بجهت خود وصی قرار میدهند هرگاه در عهد حضرت
رسول ص شخصی اعدل و اعلم و اتقی و ازکی و افضل از علی بن ابیطالب ع بود البته
خاتم انبیا او را بجهت خود وصی قرار نداد و نص امامت علی ع معلوم و محقق شود
که مجموع این صفات و دارای این کمالات حیدر کرار بوده است کدام دلیل
عقل و نقل گواهی میدهد که اینچنین شاهدی مردود الشهادة است
با منضم شدن شهادت حسنین علیهما السلام و تصدیق کردن ام ایمن فرمایشات
ایشان را چند بن ایراد در رد این شهود بابابکر وارد می اید اولا از فاطمه زهرا
علیها السلام شاهد خواستن خطای منکر است که راه صالح بدین بی عیب بود دوم بتکلم
از عایشه شاهد نخواهند و او را تقریر بدانند البته دختر پیغمبر در این باب
از او اولی است مثلا احتمال توالد و تناسل اصدق او ابر از صلب محمد ص
و بطن خدیجه زیاده از صلب ابابکر و بطن زوجه اوست و ابابکر در رد
شهادت مرتضی علی و حسنین علیهم السلام و قبول نکردن فرمایش حضرت فاطمه
زهرا ع رد شهادت خدا را به تطهیر کرده در حق این جمع نازل شده است

نمود

نمود خداوند فرموده انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا ابا کدام رجس بالاتر از کذب است که خداوند در کلام خودش در
مواضع عدیده کاذبین را لعنت کرده است شرط اول تطهیر کذب از ایشان
نمودن مقبول نشدن شهادت اهل البیت رسالت جهتش این بود که
ابابکر ایشان را در ادعای خودشان و ادای شهادت کاذب دانست و باین
جهت مردود الشهادة شدند از این حرکت سخیف چنین معلوم شد که
ابابکر شهادت خدا را در تطهیر اهل البیت قبول نداشته است و کسی که
رد شهادت خدا را بکند باجماع اهل اسلام کافر است و هم چنین خدا
میفرماید یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم ذلک فضل
الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم انما ولیکم الله و الذین امنوا الذین
یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و این هر دو آیه متوالی
باجماع مفسرین و مورخین در شان علی بن ابیطالب ع نازل شده و مخصوصا
آیه ثانی نص صریح بخلافت و ولایت آنجناب میباشد موافق و مؤید و مکمل
با تفصیل غدیر خم و حدیث من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من
والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله ابابکر در رد شهادت

علی ع رد شهادت مولا و آقای و مقتدای خود را نموده آنحضرت را محق ولکن
و داخل در حزب واخذل من خذله شد و هم چنین ابابکر در رد شهادت
علی بن ابیطالب ع نسبت کذب بحضرت هرون داد زیرا که خدا فرموده علی منی
بمنزلة هرون من موسی هرون کذاب در بنی اسرائیل شنیده نشد و هم چنین
در رد شهادت مرتضی علی ع ابابکر نسبت کذب بجد خودش داد بمصداق
حدیث نبوی ص که فرموده انا و علی ابوا هذه الامة و هم چنین ابابکر در
تکذیب و رد شهادت علی بن ابیطالب ع تکذیب نفس رسالت نموده چنانچه خدای
تعالی در ایه مباهله علی را نفس رسول خدا ص فرموده و میفرماید قل تعالوا
ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل
لعنة الله علی الکاذبین و هم چنین رسول خدا فرموده انی تارک فیکم الثقلین
کتاب الله و عترتی را در عدم امضای ایات مبارکه تطهیر و انما ولیکم الله
و عترت را در عدم قبول شهادت و تکذیب نمودن در مالکیت فدک
ایضا در رد شهادت علی بن ابیطالب ع بمصداق حدیث نبوی که فرموده علی
خیر البشر من ابی فقد کفر ابابکر تکذیب خیر البشر نموده معلوم شد که در خیر
البشر بودن علی ع اباء و امتناع داشته است و الا تکذیب نمودن ابابکر شخص را

ابابکر رد ثقلین نموده کتاب الله ص

کر

که معتقد خیر البشر بودن اوست معنی ندارد و ایضا ابابکر در رد شهادت
علی بن ابیطالب ع تکذیب حضرت ذو القرنین را نموده بدلیل حدیث نبوی
که فرموده یا علی انت ذو القرنین هذه الامة و ایضا ابابکر در تکذیب علی
و فاطمه و حسنین علیهم السلام بمصداق حدیث نبوی که فرموده مثل اهل بیتی
کمثل سفینة نوح من تمسک بهم نجی و من تخلف عنهم غرق تکذیب سفینه
نوح را نموده و از او تخلف ورزیده ناچار از جمله غرق شده کان خواهد
بود و بنص مفسرین ایه مبارکه عم یتسائلون عن النبأ العظیم الذی هم فیه
مختلفون را بجناب علی بن ابیطالب ع توجیه و تفسیر نموده اند ابابکر در رد
شهادت مرتضی علی علیه السلام تکذیب نبأ عظیم را کرده کلا سیعلمون ثم کلا
سیعلمون شامل حال او شده است و هکذا خاتم انبیاء فرموده فاهتدوا
بالشمس و اذا غابت الشمس فاهتدوا بالقمر و اذا غاب القمر فاهتدوا بالزهرة
و اذا غابت الزهرة فاهتدوا بالفرقدین مقصود از شمس در این حدیث
رسول خدا ص و منظور از قمر علی مرتضی و غرض از زهره صدیقه طاهره
و فرقدین کنایه از حسنین ع میباشد ابابکر در رد شهادت نفس رسالت بمصداق
ایه مباهله تکذیب شمس و در رد شهادت شخص ولایت تکذیب قمر و در عدم

قبول ادعای فاطمه ع مالکیت فدک را تکذیب زهرا و در رد شهادت حیدر نموده
تکذیب قرآن نموده است و در بستر ضلالت خواهد بود و ایضا رسول خدا ص
الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة ابابکر در رد شهادت حسن و حسین تکذیب
سیدا شباب اهل الجنة را نموده است و مجموع اهل بهشت از و اعراض و اکراه خواهند
داشت و هم چنین صدیقه طاهره صبیه مرضیه رسول خدا ص فاطمه
زهرا بحکم حدیث مبارک و فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی و من
اذانی فقد اذی الله و من اذی الله ادخله فی النار از ابابکر و عمر آزرده
خاطر بود از روزی که شیخین تکذیب آنحضرت را در مالکیت فدک نموده
شهادت وصی رسول خدا ص و سبطین و ام ایمن را مردود و نامسموع و تکذیب
نمودند جناب فاطمه با ایشان مادام الحیوة تکلم نفرموده و رد سلام شیخین را
نکرد در وقتیکه بخانه مرتضی علی ع آمدند بجهة استرضای خاطر مبارک
صدیقه طاهره حتی در وقت رحلت از دنیا بحیدر کرار وصیت فرمود
که نعش آنمظلومه را بدون اطلاع ابابکر و عمر دفن فرماید و ایشان بر جنازه
آنمظلومه حاضر نشوند و نماز نگذارند و تشییع نکنند لاجرم علی بن ابیطالب ع
حسب الوصیة نعش او را در جوف لیل مدفون فرموده علامت قبر صدیقه طاهره را

در چند موضع قرار داد که حقیقت حال بر خلفا مخفی و پوشیده بماند
زیرا که علی ع باب مدینه علم بود و بعلم امامت و ولایت که مخصوص او بود
میدانست که شیخین اراده نبش قبر را خواهند نمود و این تدبیر مانع
ارتکاب این امر عظیم خواهد شد و از جمله اموری که موجب تزاید خشم
بضعه احمد ص بر ابابکر شد این حرکت نامطبوع و کفرآمیز است که ابن ابی
الحدید از کتاب سقیفه جوهری روایت کرده که صدیقه طاهره تشریف
فرمای مسجد شد در امر فدک با ابابکر محاجه نموده خطبه مفصلی بیان
فرمود که جمیع کلمات خطبه در حقیت مالکیت فدک و بطلان ابابکر بود
الفاظ و کلمات خطبه مبارکه در کتاب نهایه ابن اثیر مسطور است و ابن
طاووس از طرق عامه آن خطبه را نقل و روایت کرده و در کتاب سقیفه جوهری
نیز هست بعد از اتمام خطبه ابابکر مطالبه شهود نمود علی و حسنین علیهم السلام
و ام ایمن بر طبق فرمایشات آنحضرت شهادت دادند پس ابابکر بر منبر بالا رفت
و گفت ایها الناس این چه گوش دادنست بهر سخنی این آرزوها چرا در عهد
رسول خدا ص نبود این قصه از بابت روباه است که گواهش دم او بود او ملازم
جمیع فتنه هاست میخواهد فتنه بر شده را جوان کند استعانت میجوید از ضعفا

ویاری میخواهد از زنان مانند ام طحال که دروغترین اهل و زنان کاذب بود
ابن ابی الحدید میگوید که من باستاد خودم نقیب گفتم که ابابکر این کتابها را
بکر داشت وام طحال گفت نقیب گفت کتاب صحیح است و مراد نیست علی بن ابی
طالب بود وام طحال زنی بوده است که در ایام جاهلیت زناء او
مثل میزدند و ابابکر سلطان بود هرچه میخواست میگفت و هرچه
میخواست میکرد هر ذی شعوری میداند که ابابکر در رد شهادت مرتضی
علی علیه السلام و حسنین وام ایمن و در تکذیب فاطمه مالکیت فدک را محض عناد
و لجاج بود و هیچ جهه من الوجوه حق نداشت ابابکر خودش در تکذیب نمودن
اهل البیت کاذب بود دلیل اظهر من الشمس آنکه هرگاه فی الواقع فدک
از فاطمه نبود و شیخین در منع فدک صادق بودند عمر عبدالعزیز فدک را
از برای
چه با اولاد فاطمه سلام الله علیها واگذار نمود ما بقی خلفای بنی امیه و بنو عباس چرا
امضا داشتند والی حال از آنچه مضا میباشد از اینجمله محقق میشود که
محض ذلیل نمودن خانواده رسالت این حرکت را مرتکب شدند و اگر باعتقاد
جماعت سنی منع نمودن خلفا فدک را از فاطمه حمل باحتیاط شیخین باید
نمود باید بجهالت و نادانی ایشان معتقد شویم شعر اتعجب من اصحاب

احمد

احمد اذا رضوا ٭ بتاخیر ذی علم و تقدیم ذی جهل ٭ و اصحاب موسی
فی زمان حیوته ٭ رضوا بدلا عن بارئ الخلق بالعجل ٭ و بگویم که اینکار
ابابکر این همه محذورات را محض جهالت و بیدانشی و عدم اطلاع بحال و جنبه
انبیا و اولیای اینها دست داد چنانچه شیطان از معنی و علم آدم الاسماء کلها
جاهل بود از روی عجب و غفلت بیجا گفت خلقتنی من نار و خلقته من طین
و بمحض همین حرف که از روی بی علمی و هوا پرستی و نفهمیدگی گفت مخاطب
بخطاب فاخرج منها فانک رجیم شد پس محقق میشود بهر بلائی که آدمی
مبتلا گردید بواسطه جهل و ظلمت میباشد شخص عاقل باید بداند که
انبیا و اولیا از جنس سایر خلق نمیباشند بلکه ایشان در این عالم بشر مطلق
هستند جسم حقیقی در اینها نیست مرئی و محسوس شدن اینها در انظار از قبیل
مجسم و مرئی شدن جبرئیل است بصورت دحیه کلبی که عموم خلق او را دحیه
کلبی و از جنس خود میدانستند ولی در واقع نه آن بود که خلق تصور نموده
بودند بخلاف سایر خلق که روح و قالب مثالی اینها ملکوتی و لاهوتی و بشر
نامیده شده است که حال در قالب و صورت حقیقی و ناسوتی میباشند و این
ترکیب را کلیة انسان میگویند و از این جهت بود که خداوند فرمود قل انما انا بشر

مثلکم و نگفت قل انما انا انسان مثلکم بلکه در قران هرکجا ذکر انسان فرموده
اند قبایح و خصایص او را بیان فرموده اند کما در ایات والعصر ان الانسان
لفی خسر ان الانسان لیطغی ان الانسان لربه لکنود خلق الانسان من عجل و
حمله الانسان انه کان ظلوما جهولا هرگاه محمد صلعم از زمره انسان بود حق
انحضرت ناچار این بیانات صدق میامد و نفی معراج و نداشتن سایه
و شق القمر و سایر معجزات و خوارق عادات او را میسر نبود و همین حالت در
علی ابن ابی طالب و باقی ائمه اطهار علیهم السلام موجود بود با اعجاز و خوارق عادات
که از انها مشاهده و ملحوظ میشد چونکه همین بود که در خلقت از جنس محمد
بودند و داخل فرمودن محمد صلعم علی و حسنین و فاطمه علیهم السلم را در ردای مبارک
در روز مباهله نصارای نجران بجهت اتحاد و جنسیت بود و همین ملاحظه
ایشان اهل البیت رسالت میباشند لا غیر زیرا که در روز مباهله عباس عم
پیغمبر و عایشه و سایر زوجات جمیعا در مدینه حاضر بودند بواسطه عدم
مجانست هیچیک انها را حاضر نکرده در ردای مبارک داخل نفرموده مگر
علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام را و از این عمل محقق شد که در انوقت غیر از این
چهار نفر حالت مجانست و اختصاص احدی با انحضرت نداشته است چنانچه

خدا

خدا تعالی در ایه قل انما انا بشر مثلکم محمد را بشر فرموده خاتم انبیا در حدیث
علی خیر البشر من ابی فقد کفر علی را بشر فرموده است و همین جهت بود که رسول
خدا صلعم فرمود انا و علی من نور واحد و در حدیث دیگر فرمود الناس من شجر
شتی انا و علی من شجرة واحدة و در روز عقد مواخات مابین اصحاب عقد اخوت
مابین محمد و علی اتفاق افتاد اخبار و احادیث که دلالت باین معنی دارد بسیار
ذکر مجموع انها موجب تطویل میشود من باب تذکار همین چند حدیث کافی
است و هم چنین هیچ مخلوقی از بدو خلقت الی حال در شکم مادر تکلم نکرده
مگر بعضی از انبیا و ائمه اطهار علیهم السلم و در اخبار وارد است که در شبی که خاتم
انبیا شق القمر فرمود فاطمه زهرا هنوز تولد نیافته در بطن خدیجه بود از کثرت
از اجماع خلق و ازدحام انها حضرت خدیجه که در بالای بام ایستاده بود که حضرت
رسالت با کفار و معاندین احتجاج میفرمود هراسان شد که بیکمرتبه از بطن
خود اوازی شنید که میگوید ای مادر خوف و اندیشه مکن که پدر بزرگوار من خاتم
انبیا بجهت الزام کفار قریش و اثبات امر نبوت اثبات شق القمر میفرماید و هم چنین
سخن گفتن مرتضی علی در بطن فاطمه بنت اسد و تکلم فرمودن حسنین در بطن فاطمه
بنت محمد و متکلم شدن سایر ائمه اطهار در بطن امهات خود در اغلب کتب

مسطور و متواتر است و از این کارها متحمل بودن حسن انها واضح و اشکار می
گردد بهمین جهت خلافت محمد مخصوص علی بن ابیطالب و سایر ائمه اطهار می
باشد مداخله دیگران نامربوط و جمله معترضه است شعر تکیه بر جای
بزرگان نتوان زد بگزاف مگر اسباب بزرگی همه اماده کنی و هم چنین علی ع
از عترت ابابکر و عمر و عثمان از تابعین میباشند علی ع باب مدینه علم حضرت
رسوله بود و ایشان جاهل بودند و ظلمت داشتند تقدیم تابعین بر عترت
و تقدیم مفضول بر فاضل و تقدیم جاهل بر عالم و تقدیم ادنی بر اعلی و
محکوم بودن حاکم بر رعیت خودش وارد می اید فضل عترت رسول خدا بر تابعین
مثل افضلیت و اشرفیت انسان بر حیوانات و ما در رساله اصول عقاید
که محتوی بامر ابعد و معاد تحقیق این مطالب را نموده ایم و ما بقی را امکان
از نگارش مطلب اکراه است مگر وقتیکه ضرورت مقتضی شود بدانکه اهل سنت
حدیث الخلافة من قریش را دلیل بر حقیت خلفا میدانند هرگاه اندک غوری
شود واضح خواهد شد که این حدیث تحریف شده است اصل حدیث المخالفة
من قریش بوده است و این نکته از کلمه من قریش معلوم میشود هرگاه مقصود
خلافت بود فی قریش می بایست گفته شود و این نکته را شخص ادیب بدون تامل

میفهمد

میفهمد صفت وقتی بصیغه مصدر ذکر میشود باقی استعمال میشود مثل
الامامة فی ذریته والشقاء فی مرتبة الشجاعة فی العرب النجاة فی الصدق
الهلاك فی الكذب و این حدیث را هم الخلافة فی قریش باید فرموده باشند در
صورتیکه باشخاص نسبت داده میشود در انوقت با کلمه من البته ذکر خواهد
شد مثل الائمة من ذریة النبی من العرب و این حدیث را هم الخلفاء من
قریش باید فرموده باشد چونکه الخلافة من قریش ذکر شده است ناچار باید
یقین حاصل شود که اصل حدیث المخالفة من قریش بوده است که مخالفت را
بجهت صلاح وقت مبدل بخلافت نموده اند و بواسطه عدم علم نفهمیده اند
که کلمه من را هم باقی تعویض نمایند که بحث وارد نشود و عبارت صحیح باشد
و خلفای ثلث باوصف حضور خلیفه منصوص علت فساد و اختلافات این
امت رسول خدا شدند داخلند در مصداق ایه مبارکه ویل لکل همزة لمزة
چونکه تکذیب وجوه اولیا و اصفیا و عترت طاهره و خاصان حق نمودند
داخل میباشند در مصداق ایه ویل للمکذبین و از غصب نمودن خلافت ظاهر
که مخصوص علی و منع نمودن فدک که از ان صدیقه طاهره است داخل شدند
در مصداق ایه وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون زیرا که ایشان از دولت

محمد و آل طاهرین آنحضرت که از اینها مبدل باسلام شد و انان از جمله اواسط
الناس بودند که در میان عرب هیچ وقت اعتنائی بشان اینها نبود و از برکت رسول
خدا دارای مقام دنیوی بحد کمال شدند و در مقابل این نعمت کفران ورزیدند
غاصب حقوق ذوی القربی و عترت طاهره شده حتی فدک را که بجهت ذریه [illegible]
بمنزله اجر قلیل بود با وصف آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی این
متاع مختصر را هم منع نموده از زمره مناع للخیر معتد اثیم عتل بعد ذلک زنیم
شدند محبت و دوستی تبعه حضرت خیر الانام و قربی صلبی او لازم است که بغیر
محبت و مطیع عترت اطهار باشند نقض بیعة الرضوان و بیعت غدیر و
تخلف از جیش اسامه نکرده و حقوق ذوی القربی را غصب ننموده احداث
فتنه و وضع بدعت از اینها ظاهر نشده باشد و الا دوستی اعراب مکه و ملحد
امر واجبی نخواهد بود عجب اینست که جماعت سنی با وصف اینهمه مخالفتها
چنان مستغرق ولای ایشان شده اند که بوصف راست نیاید حتی امر را بجائی
منجر نموده اند که بمحض اصلاح معایب و مفاسد ابابکر و عمر و عثمان از انبیای
عظام سلب عصمت و عدالت که نخستین شرط نبوت و ولایت کرده اند و در
کتاب محاضرة الابرار تألیف محی الدین مکی ملاحظه شد که اسم ابابکر در

ایام

ایام جاهلیت که کافر و بت پرست بود عبد رب الکعبه بوده است قباحت
ابن ابی قحافه را سفها و اطفال عبد عزی میدانستند که از بدو کفر و اسلام هیچ نبوده
موسوم باسمی که با اسم شریف غیر مأنوس باشد نشده است هر گاه اینها برب کعبه
معتقد بودند سجده نمودن بلات و عزی معنی نداشت بت پرستی و عبادت
اصنام ابابکر در ظرف مدت چهل سال شهادت میدهد که نسبت این
اسم با ابابکر محض اینست که فی الجمله اصلاحی از کافری و بت پرستی او بشود
و اشعار باین مطلب شده باشد که ایشان در ایام کافری و بت پرستی چندان
غلوی در کفر و زندقه نداشته اند بعبارت اخری کافر کافر نبوده اگرچه
در ظاهر لات و عزی را خالق و موجد خود میدانست و اصنام را سجود
خود نموده بود ولی اسمش عبد رب الکعبه است و از این لفظ واضح و آشکار
میشود که اسم ابابکر عبد اللات و العزی بود چونکه تولد مرتضی علی علیه السلام
در خانه کعبه بوده است و آنحضرت طرفة العینی بخداوند کافر و مشرک نبود
بلکه اصنام در حالتیکه پای مبارکش بر کتف حضرت خیر الانام بوده بدست
معجز نمای مرحب کش خیبر گشای عالم علم سلونی و دارای رتبه هل اتی و لا فتی مظهر
العجایب علی بن ابیطالب علیه السلام شد اهلیت در مقابل این فضایل علی و مناقب

شده اسم ابابکر را در زمان بت پرستی و کافری عبد رب الکعبه گذاشتند
ابو بکر مبارک که افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی
فما لکم کیف تحکمون در حق علی و ابابکر نازل شده است و اشاره باین معنی است
که علی ع که از بدو خدا را بیگانگی پرستید سزاوارتر است از ابابکر که سالها
بت پرست بود و هادی لازم داشت که او را باسلام دعوت کند و اشعار
جناب سید الشهداء در روز عاشورا اشاره باین مطلب است که میفرماید شعر
فاطمة الزهراء امی و ابی • قاصم الکفر ببدر و حنین • عبد الله غلاما یافعا
و قریش یعبدون الوثنین • یعبدون اللات والعزی معا • و علی کان صلی القبلتین
و او را ملقب بصدیق کردند و غافلند که این لقب شایسته کسی است که در تمام
عمر خود هرگز کذبی نگفته باشد و کلامی غیر از صدق احدی از او نشنوده حالی
هرگاه مجموع اکاذیب او را ذکر نمائیم لابد انکار خواهند نمود از روی الحاح
و اضطرار اکتفا بکذب متفق علیه خواهیم نمود قبل از اسلام چهل سال
ابابکر معتقد و معترف باین بود که خالق و موجد او لات و عزی است و خلق
را بعبودیت اصنام ترغیب نموده مدعی الوهیت آنها بود و بعد از رحلت
رسول خدا ص بدون اینکه آنحضرت او را خلیفه و جانشین خود فرماید در

در سقیفه خلیفه شد و خلق را امر نمود که مرا خلیفه رسول خدا ص
بگویند زیرا که من خلیفه آنحضرت میباشم اما یا در این قول صادق
بود یا کاذب هرگاه صادق بود لقب صدیق صحیح والا در خور لقب
کذیب است و همچنین در تکذیب شهود فدک که شهادت شهود را
رد نمود زیرا که آنها را کاذب دانست در این تکذیب آیا ابابکر صادق
بود یا کاذب در ادعای مالکیت صدیقه طاهره فدک را شاهد خواستن
از فاطمه مثل مطالبه نمودن شهود است از حضرت رسول خدا ص در ادعای
نبوت و رفتن معراج مع هذا شاهد خواستن وحی و نقل رسالت و سطر
که در هر دو ثمر انبیا بودند با ام ایمن بر صدق ادعای دختر پیغمبر آخر الزمان شهادت
دادند ابابکر از شدت اشتهای تکذیب جمع نمود اهل سنت این امر قبیح را که از غایت
کمال حق ناشناسی است حمل باحتیاط ابابکر کرده اند در اینصورت بحضرت
موسی ع وارد میاید که در وادی ایمن که خطاب مستطاب انی انا الله شنید
از خداوند مطالبه شهود نکرد زیرا که احتمال داشت شیطان محض اغوا
و اضلال حضرت موسی ع این لفظ را گفته باشد پس احتیاط مقتضی بود که
فورا از قایل این خطاب مطالبه شهود نموده بلکه از کمال احتیاط و دینداری

شهود را هم تکذیب کند خلاصه مقال آنکه ابابکر ظالم و غاصب حقوق
خانواده رسالت شد ادعای خلافت و ولایت که نمود در معنی بالاتر از ادعای
الوهیت فرعون بود زیرا که فرعون مدعی امری شد که احدی از احاد ناس
معتقد نبودند بجهت جلب نفع و دفع ضرر در ظاهر تصدیق الوهیت او را
میکردند و این تصدیق در واقع نفس الامر کالاستهزاء او ظاهری و باطنی
با او بود مثلاً در خلوات و خفا از هر که میپرسیدند که فرعون خدای است
بالصراحة میگفتند که مجنون دماغ او را میشناسیم ولید بن مصعب و لیکن ابابکر
مدعی امری شد که حقیقه حال بر اجامره و اوباش و عوام الناس پوشیده و
پنهان بود بگمان ابر با او بیعت نموده خواص را که معدود و قلیل بودند امکان
منع نماند حفظاً للاموال و الانفس مصلحت وقت را در سکوت دیده ناچار
بیعت کردند حیدر کرار از معارضات لفظی چنانچه در کتب مذکور است
فایده ندید مکرر میفرمود و اعجبا تکون الخلافة بالصحابة و لا تکون
بالصحابة و القرابة آخر الامر بحکم لا رای لمن لا یطاع از کمال الجاء و اضطرار
تحمل نمود و از مماشات و سکوت آنحضرت با خلفا حمل بحقیت آنها نمیتوان
کرد زیرا که ممکن است تمکین حق از باطل بحجت ظاهر و این معنی از بیعت

نمودن

نمودن جناب امام حسن ع با معویه واضح شد زیرا که معویه بنی امیه بود
که شجره ملعونه عبارت از ایشانست و تنها مقتدای انام شدن شجره
ملعونه را جماعت اهل سنت حق بدانند دیگر جای معارضه با ایشان
نخواهد بود و علاوه برین معویه از طلقاست امارت مسلمین بر طلقا
حرام است و یکی از جمله مخالفتهای خلفای ثلثه با خاتم الانبیا حکومت
معویه در شام است زیرا که طلیق بن طلیق را بجماعت مسلمین حاکم و امیر
کردند و عمده طغیان معویه با علی بن ابی طالب ع در هنگام خلافت
ظاهری آنحضرت این بود که چون امر خلافت با آنجناب تعلق یافت روز
حکم عزل حکومت معاویه را صادر فرمود ناصحین بعرض عتبه خلافت
رسانیدند که قبل از بیعت مصلحت در عزل او نیست احداث فتنه و
فساد خواهد نمود شهسوار لو کشف و مقتدای من عرف بابه مدینة العلم
خاتم النبیین ص از این کلمات اعراض فرموده دقیقه مخالفت حکم خدا
و رسول ص را جایز ندانسته همانا عنان بعزل او شد چون معویه از
عزل خود مستحضر گردید بتهمت قتل عثمان از اشباه او لیاد داد اغلب اهل
اسلام باقتضای فطرت شومی که داشتند با او همراهی نموده آخر الامر

خلافت با وقرار کرفت مهاجر وانصار با او بیعت کرده ان غدار را خلیفه
وامیر المؤمنین خطاب نمودند فرزند رسول خدا جناب امام حسن ع
چون ملاحظه فرمود که مخالفان اقوی میباشند صلاح شیعیان و دوستان
خود را در ترک نزاع دیده از روی اضطرار با معویه بیعت کرده و تفصیل
ان در کتب تواریخ مسطور است وان ملعون در منابر و مساجد سب
شاه ولایت میکرد و خلق را امر باین حرکت شنیع مینمود تا زمان حکومت
عمر بن عبد العزیز این کار ناشایست در بلاد اسلام متداول بود عجب
اینست که اغلب اهل تسنن معویه را خلیفه بحق و خال المؤمنین میدانند
وهم چنین مهاجر وانصار و مجموع اولاد و اعقاب انها با یزید بیعت
کردند مروان ملعون که رانده رسول خدا بود حضرت او را لعنت می فرمود
از مدینه طیبه اخراج کرد از نادانی و بیغیرتی خلق خلیفه و امیر المؤمنین
شد خود و اولادش مدتهای مدید مقتدا و رئیس اهل اسلام بودند
وحال انکه فسق انها علی رؤس الاشهاد بود مجموع معاصی را فاش و علانیه
مرتکب میشدند و هیچ عالمی در نزد انها قباحت نداشت اهل اسلام عمومًا
منتهای تمکین را داشتند فقها و علما خطبا و شعرا بطمع صلات وجوایز

در جعل احادیث در فضایل انها داد مردی و مردانکی دادند بخصوص
در عهد معویه که ابو هریره که در واقع هرزه سفره او بود چون بمقتضای
میل خاطر ان ملعون حرکت میکرد و بقدری جعل احادیث واخبار از
خاتم انبیاء روایت نموده بود که معویه را میل طبیعت با ابا هریره بحد کمال
شد و در هر حال اسباب ترویج وشهرت ابو هریره را فراهم می اورد که
الحال در میان اهل سنت احادیث واکاذیب ابو هریره و عبد الله بن
عمر وانس شیوع واعتبار تام وتمامی دارد وهنوز منفعل نشده اند که ابو
هریره دوست ودیره خوار خوان دشمنان خانواده رسالت است و قول
او معتبر نیست شعر با دشمن من چه دوست بسیار نشست ؛ با دوست
نشاید که مرا بار نشست ؛ پرهیز از ان عسل که با زهر امیخت بکریز از ان
مکس که بر مار نشست ؛ عبد الله بن عمر از مبایعت وصی رسول خدا اجتناب نموده
دست اطاعت بدست شاه ولایت و نفس رسالت نداده اظهار زهد
کرد و در عوض این حرکت در عهد عبد الملک بن مروان بخدمت حجاج بن
یوسف شتافته دست خود را بر پای او نهاده بیعت عبد الملک را بر ذمه
خود قرار داد وهم چنین بعد از شهادت امام حسین ع در شام دفن در

نخت بن یزید را از آن حرکت ملامت کرد بعد از مذاکره بعضی مطالب او را
تصدیق و تحسین نمود و گفت یا لیتنی شرکتک فی دم مروان پلید با معاویه
متفق شده ملازمت او را اختیار کرد و در صفین در ظل رایت آن ملعون
با اسد الله الغالب علی بن ابی طالب ع قتال کرد از جمله قاسطین شد و اما
قبایح اعمال عمر که فظ غلیظ القلب بود بسیار است و اغلب آنها را اهل سنت
انکار میکنند و ما آنچه را که امکان انکار دارد بیان نخواهیم کرد الا آنکه
اخبار و اعمال متفق علیه میشود روایت نموده است مسلم در صحیح و حمیدی
در جمع بین الصحیحین که متفق علیه عامه و خاصه است که جناب رسول
خدا ص در ایام مرض فرمودند ایتونی بدوات و بیضاء اکتب لکم کتابا
لا تضلوا بعدی فقال عمر حسبنا کتاب ربنا ان نبیکم لیهجر فاختلف الحاضرون
وقال بعضهم القول ما قاله النبی ص وقال آخرون القول ما قال عمر فاکثر
بینهم اللغط والاختلاف فی البیت فنظر النبی ص الیهم نظر المغضب وقال
لهم قوموا عنی فلا ینبغی عندی التنازع فخرجوا من عنده وکان ابن عباس
اذا ذکر هذا الحدیث یبکی حتی تبل دموعه الحصی الی آخره و ابن ابی الحدید
در چندین موضع از ابن عباس روایت نموده که عمر میگفت که پیغمبر

خواست

خلافت علی را در حینی که فرمود ایتونی بدوات و قلم و بیضاء تصریح
کند و من مانع شدم این امر رکیک بهیچوجه احتیاج بشرح و بسط ندارد
در منع دوات و قلم و کاغذ بجهت نوشتن مطلبی که منظور نظر مبارک
بود علی رؤس الاشهاد رد بر رسول خدا ص نمود و رد بر رسول منجر برد خدا است
و منتهی بکفر و زندقه میشود و همچنین عمر حلال خدا را حرام کرد در
قوله کلمتان متعتان کانتا فی عهد رسول الله ص حلالا و انا احرمهما
و حال آنکه متعه بحکم خدا و رسول حلال است چنانچه در قرآن مجید تصریح
فرموده است فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فآتوهن اجورهن فریضة الی
آخره و این مداخله در احکام خدا با محض عناد بود و بالاتر و نفهمید که
که میدانست که حلال محمد ص حلال الی یوم القیمة و حرامه حرام الی یوم القیمة
و پسر عبید الله پسر خود را در شرب خمر بقدری تازیانه زد که هلاک نمود و تفهیم
که حد شرب خمر را اقل مقرر نداشته اند و این حرکت ناشایست در نظر جهال
بکمال دینداری عمر شد که الی یومنا هذا مذاکره آن مطلب را بطور مباهات
میکنند و ایضا از عدم بصیرت عمر در احکام آنست که معویة بن ابی سفیان را که
از شجره ملعونه در قرآن و طلیق بن طلیق بود حاکم ولایت شام و والی

امیر مسلمانان نمود و ندانست که حکومت بلاد اسلام و امارت مؤمنین
و مسلمین بر طلقا حرام است و ایضا مخالفت نمود مجلسی که ابابکر از رسول خدا صلعم
روایت کرده در روز احتجاج علی بن ابیطالب با ابابکر در امر خلافت که ابابکر گفت
سمعت من رسول الله صلعم و هو یقول انا اهل بیت اختار الله لنا الآخرة علی الدنیا
وان الله لم یجمع لنا اهل البیت النبوة والخلافة و شهادت دادند بر صدق
ابن ابی قحافه در ذکر این حدیث عمر و ابی عبیده و سالم مولای ابی حذیفه
و معاذ بن جبل هرگاه این حدیث صحت داشت و از رسول خدا بود معلوم
میشد که علی بن ابیطالب بامر خدا ممنوع از خلافت است چنانچه بقوت
ذکر این حدیث و شهادت این جمع علی ع از خلافت ممنوع و ابابکر متصدی
این مهم خطیر گردید با ذکر این حدیث و اطلاع عمر در روز هلاکت خود علی را
از جمله اشخاص مستحق للخلافة تعداد نموده داخل در شوری کرد از اینجا معلوم
میشود که در شهادت صحت حدیث مذکور کاذب بوده است و الا اینعمل را
مرتکب نمیشد در میان عوام الناس ضرب المثل است که دروغگو حافظه نمیباشد
و ایضا داخل کردن عثمان را در شورای امر خلافت دلیل واضحی است بر عدم اطلاع
عمر بتنزیل و تاویل قران و ندانست که مقصود از شجره ملعونه در قران که در آیه

مبارکه

مبارکه واذ قلنا لک ان ربک احاط بالناس وما جعلنا الرؤیا التی اریناک
الا فتنة للناس والشجرة الملعونة فی القرآن ونخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا
کبیرا جماعت بنی امیه است و عثمان بنی امیه و از شجره ملعونه بود خلافت بر
شجره ملعونه روا نیست بلکه حرام است و این تدبیری که در شوری نمود که
مرتضی علی یا مبایعت کند کشته شود و یا ناچار شود در بیعت عثمان بر همه کس
ظاهر و آشکار میباشد و از همه عجیبتر اینکه اهل سنت او را فاروق نامیده اند
یعنی فرق گذارنده ما بین حق و باطل و این لقب شایسته کسی است که در دین امر سرآمد
ابنای زمان خود باشد باوصاف بن تفاصیل و گفتن لولا علی لهلک عمر در
مواضع عدیده دلیل است بر اینکه تمیز حق و باطل نداده است و از بدعتهای
او آنکه صلوة تراویح را از پیش خود وضع نموده حج تمتع و متعه را حرام کرد
در وضو شستن پا و مسح بدست سر و در اذان تبدیل کلمه حی علی خیر العمل را بلفظ
الصلوة خیر من النوم و در نماز دست را بسینه منضم کردن و سلام را مقدم
بر تشهد خواندن و گذاردن صلوة نوافل را با جماعت و وضع دفتر و دیوان
کرده بر رعیت عشور و خراج قرار داد که الی حال در عالم متداولست و بدعت
که خدا و رسول صلعم زیاده از خمس و زکوة را از خلق گرفتن جایز نفرموده اند

وذکر سایر بدعتهای او در این رساله موجب تطویل خواهد شد واما
عثمان اولا خلافت بر او حرام است زیرا که بنی امیه واز شجره ملعونه در قران
میباشند واز اوزار ذلك اعمال او انست که مروان ملعون را که رانده رسول خدا
بود واز مدینه طیبه نفی بلد شده بود بمدینه معاودت داد ووزیر خود نمود
ودر مسند عزت واعتبار متمکن کرد وزخرف القول او را بفرمایشات اجله اصحاب
رسول خدا ترجیح داد امور مومنین وبلاد مسلمین را برای ناصواب او محول
وموکول داشت دست تصرف در بیت المال کشود واز جمله در یک مجلس چندین
هزار دینار زر سرخ بمروان ملعون از بیت المال بخشید که تمامی اصحاب رسول
خدا هر چند او را منع ونصیحت کردند مفید نیفتاد اباذر که از کبار صحابه
رسول خدا بود از مدینه طیبه در نهایت خفت وخواری اخراج وامر باقامت
ربذه کرد واز متابعت اجتناب بخلاف بود را منع ونهی نمود از علی مرتضی وحسنین
وجمعی که متابعت اباذر فرموده بودند مواخذه کرد عبد الرحمن بن مسعود که
بطواف بیت الله رفته بودند در صحرا دختری را دیدند که تنها بر روی نعشی
ایستاده وگریه میکند از او سوال نمودند که تو کیستی واین جنازه کیست ان
طفل گفت که من دختر اباذر هستم واین نعش اباذر است که دردش وداع عالم فانی

نموده

نموده وبمن امر کرد که نعش او را در سر راه بگذارم تا عابران سبیل بر جنازه
او نماز بخوانند ودفن کنند چون اصحاب این تفصیل را از ان دختر شنیدند
فوراً پیاده شده گریستند وبر جنازه اباذر بعد از غسل نماز گذارده ودفن
کردند بعد از مدتی که عثمان از این تفصیل اطلاع یافت عبد الرحمن بن مسعود
را بروایتی مقتول نمود بضرب تازیانه وبقولی چهل تازیانه زد ومرسوم
او را تهدید نمود که بر جنازه شخصی که رانده من بود چرا نماز گذاردی و
مخالفت سپردی از این حرکت چنین مفهوم میشود که رانده او رانده رسول
خدا ومغضوب نمیباشد زیرا که عثمان رانده رسول خدا را خوانده
ووالی مسلمین نمود تا آخر الامر خود مستقل خلیفه شد واولو الامر واولاد او چندین
سال از خلفا بودند ولی رانده او را که اباذر بود واز اجله اصحاب رسول
خدا است در حق او فرموده بود که اسمان سایه نیفکنده است بر شخصی که اصدق
از اباذر باشد بر جنازه او نماز خواندن واو را مخالف سپردن مستلزم مواخذه
شدید میشود وهم چنین عمار یاسر را که از صحابه خاص الخواص حضرت رسول
بود انقدر لگد زد که یک شبانه روز بیهوش بود وبا پای خود انقدر لگد
بر شکم عمار زده بود که مبتلا به مرض فتق شد ودر رد عثمان همین فقره کافی

مقطوع ومواخذه کرد واو را

چنانچه رسول خدا

که عایشه خلق را بر قتل و تحریص نموده اقتلوا نعثلا میگفت چندین
هزار نفر از اهل اسلام بر عزل و قتل او اجماع نموده او را کشتند و از کفن
و دفن منع نموده چند شبانه روز نعش او در کوچه های مدینه افتاده بود حتی
کلاب بازاریها او را خورده بودند مروان با هزار زحمت خلق را راضی نمود
که او را بگذارند مدفون نماید ولی در مقابر مسلمین آخر الامر مروان او را
در قبرستان یهودان دفن کرد و اغلب اصحاب رسول خدا صلعم میفرمودند
هر کس معتقد این باشد که عثمان مظلوم و بیگناه کشته شد همین عقیده
گناهی است که از او باید استغفار بکند اهل سنت میگویند وقتیکه عثمان مقتول
شد مصحف در کف خود گشوده داشت چون نیک ملاحظه کردند خون
عثمان بر روی این فسیکفیکهم الله ریخته شده بود و این نکته را حمل بر علو
درجه او میکنند و نمیدانند که در بطلان اوست زیرا که اگر از ابرار بود
میبایست خون او در روی کلمات قبل از کلمه فسیکفیکهم الله ریخته شده باشد
چونکه بر روی این کلمه ریخته شد دلیل است که عثمان از جمله وان تولوا
فانما هم فی شقاق است که خدا شر او را از مومنین کفایت فرموده و
محض ملاحظه و خشنودی مومنین خون او در روی این کلمه ریخته شد بدانکه

معتبر

که تعیین انبیا و اولیا جمیعا از جانب خداست میل و اراده خلق را در آن
مدخلیتی نیست و آیه مبارکه شاهد است که میفرماید واذ ابتلی ابرهیم
ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی
قال لا ینال عهدی الظالمین خلفای ثلثه سالهای فراوان کافر
و مشرک و بت پرست بودند بدین جهت امامت را نشایند و همچنین
در جای دیگر فرموده است واذ قال لقمن لابنه و هو یعظه یا بنی لا
تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم ایشان مرتکب ظلم عظیم بودند تنها بیشتر
بعد از اسلام آنها را کافر نمی گفتند و در ذیل اصحاب بشمرده میشدند
مقام نبوت و ولایت که شخص باید معصوم بالذات و مامور و منصوص
از جانب خدا صلعم باشد با اشخاص جدید الاسلام متفاوت است
ابابکر و سایر خلفا در جای رسول خدا صلعم نظیر آیه ولقد فتنا سلیمان و
القینا علی کرسیه جسدا ثم اناب میباشند بلکه خلفا از جمله سلاطین بوده
اسلام میباشند که خودشان سلطان شدند و خلق بر سلطنت آنها
تمکین کردند چون مقارن و متصل بعهد رسول خدا صلعم بود و بسبب
و قبلا آنحضرت که مقرون با دله عقلی بود حرکت میکردند وقتی که فی الجمله

بعید العهد شدند وضع را تغییر داده مثل سایر پادشاهان اوضاع
تجمل بر خود قرار دادند چنانچه از عهد معویه الی آخر بنی عباس
متوال بودند عمر عبدالعزیز بخلاف سایرین حرکت نمود این مسئله واضح است
که اجماع خلایق در اطاعت شخص دلیل این نیست که فطرت و ماهیت
ایشان باید عوض شود شعر خر عیسی اگر بمکه برود : چون بیاید هنوز
خر باشد : عیسی بن مریم در مهد اظهار نبوت خود کرد رسول خدا ص
در حالیکه فرد و وحید بود بی محابا فرمود یا قوم انی رسول الله
الیکم جمیعا و در حق علی مرتضی ع فرمود علی منی بمنزله هرون من
موسی الا انه لا نبی بعدی و در غدیر خم فرمود من کنت مولاه فهذا
علی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره و
اخذل من خذله و خداوند در آیه مباهله آنحضرت را نفس رسول
خدا خواند و در آیه انما ولیکم الله حکم صحیح صریح تام کامل الاجزاء در
ولایت علی ع فرمود علی در زمان حیات رسول خدا ص منصب ولایت
داشت هر گاه ابابکر و عمر و عثمان که ادعای خلافت کردند در حال حیات
حضرت رسول ص اظهار خلافت و ولایت نموده بودند بدیهی است که بحکم

خد

خدا و رسول ص خواهد بود و حال آنکه ایشان همیشه مثل سایر خلق
بودند و این ادعا را بعد از رحلت خاتم انبیاء در سقیفه کردند آنهم
بعد از آنکه جمعی بیعت نمودند اساسا اطمینان گفتن این لفظ بجهت اینها
حاصل شد پس بر عامه خلایق لازمست که ایشان را سلطان جور خوانند
زیرا که ولی منصوص را از امر یکه بحکم خدا و رسول خدا مخصوص او بود منع
کرده خود بانجام احکام دخالت ورزیدند و خلافت محمدیه ص را بلا فصل مخصوص
علی و اولاد او بدانند و او را در بیعت نمودن با خلفا مجبور و معذور دانسته
از روی تامل و تحقیق رجوع بآیات کلام ملک علام کرده در بطون آیات ملاحظه
و تعقل ورزیده حقیقت آل رسول خدا و بطلان خلفا و جور کالشمس فی
وسط السماء واضح و آشکار خواهد شد و خواهند فهمید که ذکر امثال
در قرآن لغو و بیهوده نیست هر مثلی را اگر خداوند متعال در قرآن ذکر فرموده
اشاره بمطالب عظیمه و مقاصد کلیه است که بطور رمز و کنایه رسول خود را
از آنها آگاه میفرموده و بحکم و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین اسرار مبدأ
و معاد و اخبار ما کان و ما یکون همه در کلام الهی مندرج است و تفکر در آنها
لازم میباشد و بهمین جهت فرمود و لا یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم بر آنکه

ظاهر قرآن در احکام ظاهر میباشد و در باطن آن مطالب عالیه منطوی و
مندرج و مضمر شده است و اغلب مطالب در طی ذکر امثالات ملای رومی
در مثنوی میفرماید **مثنوی** خوشتر آن باشد که سر دلبران * گفته آید در حدیث
دیگران * اغلب مفسرین و راویان اخبار این مبارکه الله نور السموات و
الارض مثل نوره کمشکوة الی آخره را بحضرت رسول و آل آنجناب تأویل نموده
اند و در عقب این نور میفرماید فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه
یسبح له فیها بالغدو والآصال رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله
واقام الصلوة وایتاء الزکوة یخافون یوما تتقلب فیه القلوب والابصار
لیجزیهم الله من فضله والله یرزق من یشاء بغیر حساب مقصود از این
بیوت بیوت خانواده رسالت است و غرض از رجال علی بن ابیطالب و حسنین
و ائمه اطهار سلام الله علیهم میباشند که داخل در ردای مباهله و در تعداد
ابنائنا و انفسنا شمرده شده اند و آیه تطهیر در شأن ایشان نزول یافته و بعد
این بلافاصله فرموده است والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن
ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا و وجد الله عنده فوفیه و این آیه دلالت دارد

(حاشیه: حسابه والله سریع الحساب صح)

بر کفر عمل خلفا و ثلثه که در اقوال قایل قول مومنین بودند و لیکن اعمال آنها

کفر

کفر بود مسلمانان باقتضای حالت ظاهر ایشان را آب تصور میکردند یعنی خلیفه
رسول خدا میدانستند و وقتی که تفحص مینمودند معلوم میشد که سراب
بقیعه عبارت از آنها است و در عقب این آیه مثل دیگر که ظاهرتر و آشکار
تر است فرموده او کظلمات فی بحر لجی یغشیه موج من فوقه موج من فوقه سحاب
ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یریها و من لم یجعل الله له نورا فما
له من نور تأویل این آیه این است که بعد از رسول خدا عالم تاریک و ظلمانی
میشود بحر اسلام متموج خواهد شد دو موج متوالی روی اسلام را میگیرند
که بحر اسلام را تاریک و کدر خواهد کرد این دو موج عبارت از ابابکر و عمر است
و بالای این دو موج سحاب خواهد آمد چون سحاب متراکم است اشاره بعثمان
و معاویه و یزید و مروان و سایر سلاطین بنی امیه است که بعد از آن دو موج
والی امور مومنین و مسلمین میشود چنانچه در این آیه مجددا اشاره شده
است وما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس والشجرة الملعونة فی القرآن
و نخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا آیات و اخبار دیگر که موید و موکد این
تفصیل میشود بسیار است ذکر مجموع آنها باعث تطویل خواهد شد و در کتاب محاضرة
الابرار تالیف محی الدین اعرابی وصیت نامه عثمان را با این تفصیل ذکر نموده است

واصل عبارت انا بیت روینا من حدیث الاصمعی عن علاء بن الفضل
عن ابیه قال لما قتل عثمان بن عفان رضی الله عنه فتشوا خزائنه فوجد فیها
صندوقا مقفلا ففتحوه فوجدوا فیه حقة فیها ورقة مکتوب فیه وصیة
عثمان بن عفان بسم الله الرحمن الرحیم عثمان بن عفان یشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله وان الجنة حق وان النار حق
وان الله یبعث من فی القبور لیوم لا ریب فیه ان الله لا یخلف المیعاد
علیها نحیی وعلیها نموت وعلیها نبعث ان شاء الله واضح است که این وصیت
نامه از مجعولات مروانست زیرا که اهل اسلام بعد از قتل عثمان جسد اورا
از مدفون کردن در مقابر مسلمین منع نمودند آخر الامر مروان اورا در
قبرستان جماعت یهود دفن کرد و این وصیت نامه را جعل نموده است که
بانظار اهل اسلام برساند که عثمان مسلمان بوده است و اگر این الفاظ حسب
بنوشتی و باین تفصیل در میان حقه و صندوق ضبط کردن و سراینه قفل
نمودن ندارد چنانچه هیچیک از صحابه رسول خدا چنین امری مرتکب
نشده اند و این شهادات را حاجت به اشهاد میکفتند امری بود که باین
تفصیل خفا لازم داشته باشد مقام تقیه بوده است که ادعای ایمان خود را

کتمان

کند چنانچه آسیه زوجه فرعون کتمان نمود و هم چنین عائشه از جانب
خدا و رسول ماموره بود که در خانه بود مستور و ممدوح این بود که مادام الحیوة
در خانه خود ساکن و مصلی راکع و ساجد قائم اللیل و صائم النهار و از جمله
ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا
تسلیما شمرده شود با وجودی که رسول خدا بالصراحة اورا مطلع فرموده
که بر وصی من خروج خواهی کرد و علامت آنکه در منزلی وارد خواهی شد که
موسوم بحوئب باشد کلاب آن قریه بروی تو بانک زیاده از معتاد خواهند
نمود زنهار ترک اختلاف کن که از جمله ظالمین خواهی بود عائشه امری را
که مامور به بود متروک و بانچه ممنوع عنه بود در کمال جد و جهد مرتکب
شد مثل رستم و اسفندیار با جلادت در رکاب گذاشته با صد هزار
جمعیت سواره و پیاده بعزم قتال وصی مخصوص و ولی منصوص در حرکت
آمد از آمد صفحات حدید در مقابل هودج خود وضع کرده خلایق را
بقتال عالم علم سلونی و دارای رتبه هرونی تحریص و تشویق نمود تا آتش
کرد که نظیر آن در عالم کمتر واقع شد علاوه بر مقتولین تقریبا دستها
از بدن مقطوع شد که جمعیت ام المؤمنین عائشه از برار و چند بیش از آنکه معهود

اسد الله الغالب شد حضرت او را در کمال اکراه بمدینه فرستاد از اکراهی که
داشت از رفتن مدینه معلوم میشود که طمع سرداری و قتال در مذاق
او نیز نشسته بود در آن اوان معویه در شام رایت خود سری افراخته
در هیئه قتال و جدال با امیر المومنین ع بود عایشه او را بر حق میدانست
در واقع حامی او بود و علی را واجب الدفع و الرفع تصور میکرد و بهمین جهت
با شاه مردان نزاع و جدال نمود از اصبغ بن نباته روایت شده که من در
روز جمل در خدمت امیر المومنین ع حاضر بودم که مردی خدمت حضرت
آمد عرض کرد اصحاب جمل خدا را تسبیح و تکبیر و تهلیل میکنند ما نیز میکنیم
و ایشان نماز میگذارند ما نیز نماز میگذاریم پس از برای چه باید با ایشان
قتال کنیم حیدر کرار فرمود بچیزیکه خدا بپیغمبر نازل کرده است در قرآن
آن شخص عرض کرد من نمیدانم آنچه را که خدا بپیغمبر نازل فرموده است در
قرآن بمن بیاموز حضرت فرمود در سوره بقره میفرماید تلک الرسل
فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات و آتینا
عیسی بن مریم البینات و ایدناه بروح القدس و لو شاء الله ما اقتتل الذین
من بعدهم من بعد ما جاءتهم البینات و لکن اختلفوا فمنهم من آمن و منهم

من

من کفر و لو شاء الله ما اقتتلوا و لکن الله یفعل ما یرید پس ما اشخاصیم
که ایمان آورده ایم و ایشانند اشخاصی که کافر هستند اصل عبارت
اینست فنحن الذین آمنا و هم الذین کفروا فقال الرجل کفر القوم و رب
الکعبة ثم حمل فقاتل حتی قتل عجب اینست که اهل تسنن میگویند که بعد از
اینهمه تفصیل توبه کرد و علی ع از تقصیر او گذشت و هنوز نفهمیده اند
که قتل نفس توبه ندارد خدا فرموده است من قتل مؤمنا متعمدا
فجزاؤه جهنم خالدین قتل یکنفر که جزای آن جهنم باشد قتل هفتاد هزار
نفر چه جزا خواهد داشت هرگاه بگویند که عایشه بدست خود کسی را نکشت
که در جهنم مخلد بشود جواب میگوییم که فرعون هم بدست خود کسی را نکشت
بخت النصر و حجاج بن یوسف و سایرین هم بدست خودشان اینهمه خلق
را نکشتند چنگیز خان و سلاطین مغول هم بدست خود کسی را نکشتند بر
فرض قبول لا بحرف علت و اینها باین فتنه شد اهلاک این فتنه کرد خدای
تعالی فرموده الفتنة اشد من القتل اما اینکه معتقدند که تائب
شد فرعون هم تائب شد و ایمان آورد خداوند فرمود الآن و قد عصیت
من قبل توبه عایشه در صورت وقوع مثل ایمان آوردن فرعون است

در وقتیکه وبد عرق خواهد شد اهالی عجم در اینچنین امورات می
گویند از قبیل بعد از کشته شدن سهراب نوشدارو است تفصیل
عایشه با علی مطابق است با جنگ کردن منکوحه حضرت موسی ع با حضرت
یوشع که وصی وخلیفه حضرت موسی بود خداوند در قرآن عایشه و
حفصه را بمنکوحه لوط ونوح علیهما السلام مثل زده میفرماید ضرب الله
مثلا للذین کفروا امرأة نوح وامرأة لوط کانتا تحت عبدین من
عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا وقیل ادخلا النار
مع الداخلین خیانت عایشه وحفصه با رسول خدا ص از آیات سوره
تحریم واضح وآشکار است چنانچه بعد از آیه یا ایها النبی لم تحرم ما
احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک والله غفور رحیم قد فرض
الله لکم تحلة ایمانکم والله مولیکم وهو العلیم الحکیم فرموده است
اذ اسر النبی الی بعض ازواجه حدیثا فلما نبأت به واظهره الله علیه
عرف بعضه واعرض عن بعض فلما نبأها به قالت من انبأک هذا قال
نبأنی العلیم الخبیر از این کلمات ظاهر است که عایشه وحفصه کشف اسرار
رسول خدا ص با ابابکر وعمر میکردند یعنی پدران خود را از ما فی الضمیر خاطر انبیا

درامر

در امر خلافت علی مطلع مینمودند چنانچه منکوحه نوح ولوط اسرار
ایشانرا بکفار خبر میدادند وبشوهر خود در کشف اسرار خیانت می
کردند در عقب همین آیه ولایت علی مرتضی را خداوند ظاهر فرموده
است از آیه وان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما وان تظاهرا علیه
فان الله هو مولاه وجبریل وصالح المؤمنین والملائکة بعد ذلک
ظهیر مقصود از صالح المؤمنین علی علیه السلام است که خداوند اورا در آیه مباهله
نفس حضرت رسول فرموده است ودر آیه انما ولیکم الله ولایت علی را
در طی کلمات الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون تصریح
کرده است ودر این آیه بلفظ صالح المؤمنین بیان فرموده ضمیر از کلمه
قلوبکما وتظاهرا وان تتوبا واضح است که مقصود از لفظ بعض ازواج
عایشه وحفصه است واز آیه عسی ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا خیرا
منکن مسلمات مؤمنات قانتات تائبات عابدات سائحات ثیبات
وابکارا معلوم میشود عایشه وحفصه متصف باین صفاتی
که خداوند میفرماید متصف باین صفات که خداوند میفرماید نبوده
اند هرگاه این صفات در آنها موجود بود احتیاج تبدیل ازواجی

بیان فرموده است
واز تتمه

که بهتر از ایشان باشند و آن صفات در ایشان جمع باشد نبود چون مثل
امرأة لوط و نوح را در طی ذکر زوجات نبی فرموده است واضح و آشکارا
که این مثل اختصاص بعایشه و حفصه دارد و هم چنین دامادی
رسول خدا دلیل نیکویی و سعادت نمیشود از مثل زدن این
ایه که در طی مثل زوجات مذکور است مبرهن میشود که بودن
دختر رسول خدا در خانه عثمان دلیل حقیت او نیست و ایه این
است وضرب الله مثلا للذين امنوا امرأة فرعون اذ قالت رب ابن
لی عندک بیتا فی الجنة ونجنی من فرعون وعمله ونجنی من القوم
الظالمین وقتیکه آسیه زن فرعون دار فانی را وداع کرد فرعون
زنده بود و همچنین دختر رسول خدا نیز از دنیا رحلت فرمود
در حال حیوة عثمان و در این سوره فاطمه زهرا صلوات الله علیها را
بمریم ابنت عمران تشبیه فرموده است چنانچه رسول خدا در اکثر
احادیث فاطمه را بحضرت مریم تشبیه نموده و مجموع آن احادیث
بمتابعت این ایه مبارکه است از سوره مبارکه تحریم و ولایت مرتضی علی ع
و کفر خلفا و خیانت عایشه و حفصه در ربط این ایات بیکدیگر از

افتاب

افتاب روشن تر است و از کلمه عسی ربه ان طلقکن مفهوم میشود
که حضرت علی بن ابیطالب ع که بمنزله نفس حضرت رسول خداست عایشه را
طلاق داده است و از ذیل طبقات ازواج نبی خارج فرموده احادیث
واخبار درین فقره بسیار است که مرتضی علی ع بعد از غزوه جمل عایشه
عایشه را از قبل حضرت رسول خدا صلعم مطلقه فرمود و صدق
اخبار از این بر معلوم میشود بدانکه ما بین انبیای عظام و
خلفای ایشان هیچ وقت حالت منازعه و نفاق نبود از آدم تا
خاتم هیچیک تکذیب دیگری نکردند زیراکه مجموع آنها مامور و منصوص
از جانب خدا تعالی شده بودند هریک آنها علی التعاقب والتوالی
قصد بر تکمیل امر یکدیگر را نمودند حضرت عیسی ع در عین منسوخ
کردن ملت حضرت موسی ع مصدق توریة و معترف بر نبوت موسی ع
بود حواریون آنجناب جمیعا مصدق یکدیگر بودند یکی از آنها دیگری را
تکذیب نکرد و همچنین محمد صلعم در عین منسوخ نمودن ملت عیسی ع
مصدق انجیل و شاهد بر صدق نبوت عیسی ع بود و ایه مبارکه
امن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون کل امن بالله وملائکته

وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من رسله وقالوا سمعنا واطعنا غفرانک
ربنا والیک المصیر وایه قولوا امنا بالله وما انزل الی ابرهیم واسمعیل
واسحق ویعقوب والاسباط وما اوتی موسی وعیسی وما اوتی النبیون
من ربهم لا نفرق بین احد منهم ونحن له مسلمون فان امنوا بمثل ما
امنتم به فقد اهتدوا وان تولوا فانما هم فی شقاق فسیکفیکهم الله
وهو السمیع العلیم اشاره باینمطلب است که مجموع انبیا مؤید امر یکدیگر
بوده اند ملای رومی در مثنوی میفرماید مثنوی مومنان بسیار
لیک ایمان یکی • جسمشان بسیار لیکن جان یکی • جان گرگان وسگان
از هم جداست • متحد جانهای شیران خداست • درین صورت هرگاه
علی با ابابکر وعثمان متحد ومتفق بود اینهمه اختلاف ونزاع وانکار
در بیعت کردن با ابابکر واحتجاج با ایشان فرمودن لازم نبود
وعلی را در قتل عثمان بنابت متهم کرده باشند که بتحریک علی مقتول
شده است بلکه بمحض ادعا نمودن ابابکر امر خلافت را اول شخصی که
بیعت کرده میبایست علی بن ابیطالب ع باشد این همه نزاعها وگفتگوها
که واقع شده است دلیل مخالفت ومغایرت علی با انها میباشد چنانچه

درهمان

درهمان روز اجماع سقیفه مابین فریقین اختلاف شیعه وسنی ظاهر
شد که الی یومنا هذا در اسلام شایع است ودر صدد قتل ونهب وتکفیر
یکدیگر می ایند چون این اختلاف از مبدء در اول ظاهر شد جمیع
اهل اسلام بدون ملاحظه تعصب که شعار اهل زمان جاهلیت است
مکلف بر تحقیق امر میباشند که این دو شخص کدام برحق وکدام بر باطل
است اولا رسول خدا ص فرمود علی مع الحق والحق مع علی ودر حق
عمار یاسر فرمود الحق مع عمار وشبهه در شیعگی نیست که عمار از شیعه
علی ع بوده وحدیث علی منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی
وسایر احادیث وایات از قبیل ایه مباهله که علی نفس حضرت رسول
خدا ص است وایه انما ولیکم الله وایه تطهیر وسایر ایات واخبار دلیل
بر حقیت اینجناب ثانیا قرابت ووصایت حضرت رسول ص موکد
ومؤید ایات واخبار است که ذکر شد ثالثا علی از عترت وذوی القربی
است وخلفا از زمره تابعین میباشند فضل عترت بر تابعین حاجت باقامه
بینه وشهود ندارد ایه انما ولیکم الله وحدیث من کنت مولاه وتفصیل خم
غدیر نص صریح در ولیعهدی علی ع است ابابکر در خلافت خود عزل اعمال

حجتی ندارد و این
اجماع دلیل

اجماع اهل سقیفه حقیت او منشود زیرا که اهل اسلام جمیعا از بدو اسلام
تاکنون در امور مختلف فیه بر خلاف یکدیگر اجماع نموده اند در منصوصات
عقل سلیم حکم صریح میکند که علی بن ابی طالب خلیفه منصوص بلا فصل
رسول خداست و ابابکر و عمر و عثمان و معاویه و سایرین سلاطین جور
هستند که بر ولی منصوص در امر خلافت تقدم کرفته اند و خلایق را
بورطه ضلالت انداخته اند بدانکه از واجبات و لوازم ایمان است
که شخص انبیا و عظام را عموما و ائمه اطهار را خصوصا معصوم و مفترض
الطاعه و منزه و مبرا از جمیع ذنوب و عیوب و خطا و منکر بداند
زیرا اگر مخطی و ساهی و کاذب و منافق و عاصی و فاسق باشند هر آینه
مثل سایر خلق خواهند بود و ابدا امتیازی از دیگران نخواهند داشت
و مطلقا اطاعت او امر و نواهی انها با حدی از احاد ناس واجب و
لازم نخواهد شد زیرا که با سایر خلق حکم مثلیت و مساوات دارند
و اما معصوم بودن اهل بیت رسالت را که عبارت از علی و فاطمه
و حسنین و ائمه اطهار علیهم السلام که از صلب علی و فاطمه میباشند از ایه
تطهیر که در حق انها نازل شده است استنباط نموده ایم که خداوند فرموده

انما

انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا مقصود
از رجس مجموع انچیزیست که بودن آن در شخص عیب و مستلزم نقص او است
در اهل بیتی که خداوند عالم اراده سلب رجس و تطهیر انها را فرموده باشد
نسبت دادن هیچ خطا و زللی روا نخواهد بود بلکه علامت کفر و زندقه شخصی
میشود که ان نسبت را بایشان داده باشد زیرا که منکر امری شده است
که خداوند در حق اهل البیت علیهم السلام اراده فرموده بلکه اثبات
عجز بخدا وارد اورده است از عدم امکان و قدرت ذهاب رجس و
تطهیر از اهل بیت که نتوانسته است اراده خود را کما هو حقه بانجام
برساند و این اعتقاد در حق خدا تعالی مستلزم کفر و ارتداد میباشد
چون ابابکر و عمر و عثمان و سایر ملوک بنی امیه و بنی عباس از مصداق
ایه تطهیر خارج میباشند واجب الاطاعه حقیقی از جانب خدا تعالی نخواهند
بود بلکه متابعت انها محض دفع شر و تقیه است بعلت انکه ایشان
با عموم خلق در معایب و مفاسد و قبایح اعمال حکم مساوات دارند
هم خطا از ایشان صادر میشود هم صواب و بهمین جهت ابوبکر و عمر در
مواضع عدیده لولا علی لهلک عمر کفت مرتضی علی عقا لا ینقطع حرز دلا نفلت

او نبود که منفصل او را از هلاک کند نجات بدهد کلا بدا بکرات و مرات
از اجرای احکام غیر ما انزل الله نوبر طره هلاک افتاده است و مکرر گفته ایم
در کلام ملک علام بمصداق لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین هیچ
چیز ترک نشده است مجموع مطالب را بعضی بالتصریح و برخی بالاشاره
و معدودی بذکر امثال و کنایه باقتضای مصلحت وقت بیان فرموده
اند مخصوصه اغلب آیات سوره مبارکه فرقان در باب امت خاتم انبیا است
که بعضی از انها در ظاهر ایمان اورده و لحد در باطن بکفر و ضلالت خود
باقی بودند تا حال بجای که سابق از انها واقع شده بود بجهة مخالفت عهود
با عهدی که با حضرت رسول صلعم نموده بودند در بیعة الرضوان و در غدیر
خم و جیش اسامه هباء منثورا میشود چنانچه فرموده و قدمنا الی ما
عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا و این ایه متمم آیات سابق است و همچنین آیه
چند آیات مخصوصه در احوال ابابکر و عمر نازل شد که ذکر اسامی انها بعنوان
الکنایه ابلغ من التصریح فرموده و یوم یعض الظالم علی یدیه یقول یالیتنی
اتخذت مع الرسول سبیلا یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا لقد اضلنی عن الذکر
بعد اذ جاءنی و کان الشیطان للانسان خذولا و قال الرسول یا رب ان قومی

اتخذوا

اتخذوا هذا القران مهجورا و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا من المجرمین
و کفی بربک هادیا و نصیرا معنی تحت اللفظ آیات واضح اشکال ندارد بتصریح
اسامی است که ذکر انها بکنایه شده است لفظ ظالم در این و یعض الظالم
اشاره بابی بکر است که ظلم بعترت اطهار نموده در غصب خلافت و منع
فدک و فلان در این لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا عمر است که ابابکر او را
دوست و خلیل خود دانست باغوای او مرتکب این حرکات شد و بضلالت
افتاد و ذکر در این ولقد اضلنی عن الذکر علی بن ابیطالب ع است جه
اولا انکه در حدیث انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی قرآن را
تاویل کننده و مترجم کتاب الله قرار داده زیرا که قران لفظی دارد و معنی
دارد و تاویل و توجیه دارد که انجمله بعهده عترت مقرر است زیرا که
ایشان بمصداق لا یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم مفسر و مظهر
محکمات و متشابهات و بطون قران میباشند پس محقق شد کلام الله
ناطق عترت اطهار هستند و علی ع راس و رئیس و اصل و عمده انها
است و همین دلیل در صفین در وقتیکه در لشکر معویه بجهة حدوث
فتنه و اختلاف بتدبیر عمرو عاص قرانها را بسر نیزه نصب نموده لشکر

واصحاب ومتابعان شاه اولیا را باحکام قران دعوت کردند چه در
کرار فرموده انا کلام الله الناطق اعنا ما بن امر نکنید زیرا که ایذاء مکر
وکید و وقوع اختلاف این تمهید را نموده اند وجه دیگر اینکه قران
بجهت این نازل شد که مصدق حضرت رسول خدا باشد زیرا که اغلب خلق
از جهالت ونادانی نمیدانستند که فرمایشات انحضرت بامر خداست
پس لابد باید قران نازل شود تا عموم خلق بطور قطع ویقین بدانند
که از جانب خداست پس محقق شد که قران مصدق ومؤید اقوال حضرت
رسول ص است کلام الله ناطق درواقع محمد است علی ع که بحکم ایه مباهله
نفس حضرت رسول است کلام الله ناطق میباشد وکلام الله اسامی عدیده
دارد که از جمله انها ذکر است پس مقصود از این اسم علی ع است وخلاصه
معنی این ایات انست که ابابکر میگوید کاش من راهی را فراهم میکردم با رسول خدا
وای بر من کاش عمر را دوست وخلیل بجهة خودم قرار نداده بودم که مرا اگراه
نمود از علی ع بعد از انکه علی ع بسوی من امد ومطالبه حق خلافت خود
نمود ومن باغوای عمر رد حق او را نمودم ودرین کار عمر را دوست خود دانستم
وحال انکه همیشه شیطان انسان را اگراه کننده بوده است پس گفت رسول خدا

او

ای پروردگار من بدرستیکه قوم من این قران را که عبارت از علی باشد
مهجور ومتروک نمودند وهم چنین فواتح سوری که در قران ذکر شده
است که خداوند بانها قسم یاد فرموده عبارت از خمسه النجباست و
الشمس عبارت از محمد ص والعصر ان الانسان لفی خسر عصر علی ع است وانسان
ابابکر است که خدا اشعار بولایت علی ع قسم یاد فرموده که ابابکر در خسرانست
والنجم عبارت از صدیقه طاهره ع والتین والزیتون کنایه از حسنین علیهما
میباشند وهم چنین سایر فواتح سور قران عبارت از خاتم انبیاء وائمه اطهار ع
هستند وسوره هل اتی ایات اوایل ان در حق ابابکر وما بقی سوره در وصف
علی بن ابیطالب ع است وسوره لا اقسم بیوم القیمة ولا اقسم بالنفس اللوامة الی
اخر سوره جمیعاً در حق ابابکر است نفس لوامه وانسان عبارت از اوست زیرا که
در ایات سوره فرقان محقق شد ملامت کردن ابابکر نفس خود را که میگوید
لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا وباین جهة ابابکر را درین سوره نفس لوامه خطاب
فرموده ایات عدیده که دلالت بر حقیت عترت اطهار وبطلان فرق اشرار
میکند بسیار است واین رساله گنجایش ذکر مجموع انها را ندارد چون از
ابطال خلافت واثبات سلطنت سلاطین جور بطور اختصار واجمال فراغت

حاصل شد باید اجمعین جدال و محقق شود که هر چهار مذهب اهل تسنن
غلط و باطل متابعت مذاهب اربعه بلکه خلاف متابعت نمودن با شیطان
رجیم است زیرا که ایشان در صحت مذاهب اربعه استدلال بالتزام اصولی
نموده میگویند هر خط و رشته که از اصل خود گسیخته و منقطع شد کلاً بلا
چهار سر هم میرساند چنانچه مذهب اهل تسنن از اصل خود گسیخته کلاً جزم
منشعب بچهار مذهب شده است همین دلیل را اگر در اثبات حقیت مذاهب
خود ذکر کرده اند بطلان هر چهار مذهب اینها را ثابت میکند زیرا که
اعتراف دارند که مذهب اینها از مطلع و منبع ملت و مذهب اسلام که جناب
خاتم انبیا است انقطاع و گسیختگی حاصل نموده بهمین جهت مذاهب
اربعه که بمثابه چهار سر میباشد ظاهر شد از قواعد و احکامی که وضع نموده
اند و امر باباحه آن کرده اند هر گاه با دله عقلیه و نقلیه تطبیق شود ظاهر
الکفر و بین الزندقه و آشکار میشود که این مذهب من جمیع الجهات از
مذهب رسول خدا گسیخته و انقطاع حاصل نموده است از جمله در بعضی
از این مذاهب وطی با محارم را جایز دانسته اند مشروط بانکه پارچه
نازکی بر حشفه بسته شود فی الجمله حایل یکدیگر شده در معنی بر قطره عظم

حشفه

حشفه افزوده بشود لواطه را در اسفار جایز دانسته اند بجهت تحلیل
ملت و طریقه قوم لوط و قوم عاد و ثمود که متروک و بعید العهد شده
اند و اکل لحوم سگ بچه کانرا قبل از چشم باز کردن حلال میدانند
باشیاء نجس العین در صورتیکه خشک باشد سجده را جایز میدانند جلود
کلاب و خنازیر و حیوانات میته را بعد از دباغت پاک دانسته اند و هم چنین
در بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا هیچوقت جمع ننموده فاصله قرار
میگذارند معلوم میشود که از ابتدا و انتهای اوقات نماز اطلاع ندارند
میدانند که نماز مغرب وقتش غروب آفتاب است بجهة ضیق وقت صاحب
شریعت وسعت قرار داده تا دو سه ساعت از شب گذشته ادا قرار داده
است ولی وقت نماز عشا اولش از غروب آفتاب الی طلوع فجر این همه طول
مدت زمان عشا است چنانچه یکی از اسامی شب بلغت عرب عشا میباشد
پس در این مدت طویل هر وقت نماز عشا خوانده بشود ادا میباشد نه علت سعت
وقت و بعینه همین حالت را دارد نماز ظهر و عصر ظهر عبارت از رسیدن
آفتاب است بنقطه وسط السماء بمحض انحراف از نقطه وسط السماء داخل در
حد عصر میشود که الی غروب آفتاب امتداد زمان عصر است نهایتش این است

بجهة امتداد زمان وقت فضیلت نماز عصر و عشا را در اواسط وقت
خود قرار داده اند نه اینست که در اول وقت صحیح نباشد و هم چنین در وقت
نماز دست بسته می ایستند و این حرکت در انظار اینها بقدری شایسته و
ممدوح است که بوصف راست نباید میگویند در حضور پادشاهان رسما
بجهة رعایت ادب دست بسته می ایستند البته خدا تعالی برعایت این ادب
شایسته تر خواهد بود و جماعت شیعه بحث میکنند که در هنگام نماز
دست خود را می آویزند نه دانسته اند که کمال ادب در حضور خدا تعالی
آویختن دست میباشد و این عمل اشاره بر این مطلب است که جماعت شیعه
در حضور خدا تعالی تفویض و توکل محض و خود را کالمیت بین یدی
الغسال تصور میکنند و هیچ جهة وجود خود را در امور مؤثر نمیدانند
و متابعت آیه مبارکه و ما تشاؤن الا ان یشاء الله را کرده اند و آویختن
دست کنایه از تفویض امر است باو چنانچه فرموده اند کمال المعرفة التصدیق
به و کمال التصدیق به تفویض الامر الیه و نیز در وقت وضو آب را بعکس
از سر انگشتان رو بمرفق میریزند از همان شخص سابق الذکر سؤال نمودم
هرگاه عصای خودتان را بخواهید تصفیه او را بشوئید آب را از سر عصا

ریخته

ریخته رو بپائین دست میکشید یا عصا را معکوس نموده از سر عصا آب
خواهید ریخت جواب داد که اگر عصا می بریم گفتم بهمین طور در وضو
آب را از مرفق باید ریخت و دست را کشید تا سر انگشتان دلیل دیگر نظم طبیعی
موها نیست که از دست شما روئیده و روئیده است بهر طرف که جواب اینها
است از همان سمت باید باقتضای طبیعت آب جاری نموده دست کشیده
شود مثل اینکه قالی و مخمل را در وقت جاروب نمودن باید باقتضای
خواب و کرک اینها جاروب کرد هرگاه بعکس جاروب بکنند ضایع میشود
نظم طبیعی در امور دلیل قوی است و حال اینکه مؤکد شده باشد بنص ائمه اطهار
که صاحبان شریعت هستند عجب اینست که جماعت اهل تسنن جمیعا اغلب
محسوسات را برای العین می بینند و باز در حالت انکار باقی هستند
و هم چنین در مذهب ابوحنیفه ذبیحه یهود را حلال و طاهر دانسته
مقدسین اینها که زیاد در امور ملاحظه احتیاط کرده اند در بلاد
شیعه از ذبیحه اهل تشیع اجتناب نموده و مخصوصا از ذبیحه یهود
تناول میکنند زیرا مذهب تشیع در توحید و پیغمبر و کتاب و قبله و مجموع
عقایدی که لازمه ملت اسلام است با جماعت تسنن موافقت دارند

واجرای کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله کرده اند ولی دو سه
نفر از تابعین صحابه را بواسطهٔ مخالفتی که نموده اند خوب نمیدانند
کما لا احتیاط مقتضی است که از ذبیحهٔ شیعه اجتناب نشود لیکن جماعت
یهود که خدا تعالی در وصف ایشان فرموده وقالت الیهود ید الله مغلولة
غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء ولیزیدن
کثیرا منهم ما انزل الیک من ربک طغیانا وکفرا والقینا بینهم العداوة
والبغضاء الی یوم القیمة کلما اوقدوا نارا للحرب اطفاها الله ویسعون
فی الارض فسادا والله لا یحب المفسدین و در آیه دیگر میفرماید لتجدن
اشد الناس عداوة للذین امنوا الیهود ذبیحهٔ این قوم که نهایت ضدیت
با اسلام دارند تکذیب رسول خدا صم و قرآن را نموده اند پاک و گوارا
میباشد و ایشان در مخالفت نمودن با امام جعفر صادق عم موافقت
نموده اند با سلاطین جور و مخالفت احکام رسول خدا را جایز دانسته
اند چنانچه عمر متعه را که رسول خدا صم حلال نموده بود حرام کرد
والحال جماعت سنی از متعه کردن اکراه و انکار دارند و نمیدانند که
خاتم انبیاء عم عقل اول بود اوامر و نواهی آنحضرت مجموع بر وفق عقل است

حلیت

حلیت متعه جهت این بود که در ملت محمدی صم زیاده از چهار نکاح
حرام است هرگاه از مسلمین سفر اختیار نموده معاودت اوطان بطول
انجامد عزوبت ایشان را منجر میسازد که لابد مرتکب زنا میشوند هرگاه
طفل از ایشان حاصل آمد هیچکس قبول آن طفل را نخواهد نمود زیرا که آن زن
اختصاص با مردی نداشته است با دیگران هم تعیش کرده است وقتی که عقد تمتع
حلال شد توان اختصاص برجال حاصل نموده مولودی که متولد شود مقبول
الطرفین خواهد بود و خلایق از وطر عسر و حرج خلاصی خواهند یافت
عمر از روی عمد متعه را حرام کرد و از اینعمل دو مقصود داشت اول
آنکه مکرر از خاتم انبیاء صم شنیده بود که میفرمود یا علی دشمن نمیدارد
ترا مگر شخصی که حرامزاده باشد چون بنای کار عمر بر مخالفت مرتضی
علی بود عمداً متعه و حج تمتع را منع و باعتقاد خودش حرام نموده که حرام
زاده در جهان فراوان شود دیگر اینکه بنا بر قول مشهور عمر صحت نسب
نداشت اسباب کثرت ابنای جنس را فراهم آورد جهال اهل اسلام اطاعت
امر او را نموده ندانستند که حلال محمد صم تا قیامت حلال و حرام آنحضرت
تا قیامت حرام میباشد آنچه ذکر امر فرموده وما ینطق عن الهوی ان هو

الادعی بوحی بود و هم چنین ابابکر روزی که سلطنت منصوب شد
مروان را که رسول خدا ص از مدینه اخراج فرموده در محل مخصوصی
که معین نموده او را سکنی داده بود از آن موضع حرکت داده و قدری
دورتر فرستاد که در انظار خلق مطبوع باشد و در ضمن استشهاد به
این مطلب بود که تغییر و تبدیل کارهای خاتم انبیاء جایز است عجب
است که جماعت سنی الی حال ندانسته اند که ترویج نمودن خلفای بنی
عباس ابو حنیفه و امثال او را بجهت ذلیل کردن و بی مقدار نمودن بنی
فاطمه است ترویج نمودن بنی عباس از این اشخاص از قبیل ترویج نمودن
معویه از ابو هریره است بدانکه اهل تسنن دشمن دوستان خانواده
رسالت ص و دوست دشمنان اهل البیت هستند مدار امور آنها
احیای سنن اعادی عترت طاهره است چنانچه روز عاشورا که
بواسطه قتل امام حسین ع روز شادی و شعف بنی امیه بود و آن
شجره ملعونه خواستند که تعیش نمودن در روز عاشورا همیشه در عالم
برقرار باند لاجرم ابو هریره و امثال او را بتحریک و تحریص نمودند که
در فضیلت و مبارکی روز عاشورا جعل اخبار و احادیث متضمن عمل

نمایند و در السنه و افواه منتشر
سازند اهل تسنن الی یومنا هذا
ص

بنو

بنو امیه را نموده روز عاشورا را از ایام متبرکه که انتهات تمام آن روز را
بوجد و سرور میگذرانند ذخیره تمام ایام سال خود شان را مخصوصه
در روز عاشورا تدارک میکنند یا نمی فهمند که اسمعیل از کید و مکر بنی امیه
بوده است یا اینکه جهلاً تأسی بان جماعت نموده اند و خدا تعالی در سوره
انعام در رد جماعتی که در طریقه مستقیم بودند و از شیعیان عترت اطهار
شمرده میشدند و بعد از رسول خدا ص از طریقه اهل البیت اعراض
نموده ملت تسنن اختیار کرده دین خود شان را تفریق کردند و حال
اینکه این جماعت در زمان ما ذهبی شیعه بودند میفرماید ان الذین فرقوا
دینهم وکانوا شیعا لست منهم فی شیء انما امرهم الی الله ثم ینبئهم بما کانوا یفعلون
و این آیه در قرآن خبر میدهد از چهار فرقه مذهب سنی و لجماعت شیعه
بجد و جهد تمام معتقد این هستند که مذهب تشیع بواسطه اتصالی که به مبدء
دارد و مثل مذهب اهل تسنن منقطع از مبدء نشده است یک طریقه و یک مذهب
بیش نیست و سلسله مذهب شیعه از امام جعفر صادق ع بفاصله چهار
صاحب که معتبر که هر یک ایشان امام عصر خود و از ذریه و عترت طاهره میباشند
منتهی بخاتم انبیاء که مبدء اسلام است میشود بخلاف مذهب اهل تسنن

که از مخترعات ابو حنیفه و احمد بن حنبل و محمد بن ادریس و امام مالکی
است سلسلهٔ مذهب ایشان بهیچکس منتهی نمیشود اگرچه ظاهرا از تلامذه
امام جعفر صادق ع بودند ولی تلمذ کردن و رزیده مطیع نفس اماره
بالسوء و هوا پرست بودند که در مقابل امام عصر اختراع مذهب و طریقه
کردند هرگاه ایشان از تلامذه موافق بودند آنچه را که از امام شنیده
بودند بدون اختلاف روایت میکردند هر اینه میبایست یک مذهب
بیش نباشد بچهار مذهب منشعب شدن انها دلیل بطلان هر چهار است
بطلان انها را حاجت بفکر و تامل نخواهد بود بلکه عیان کالشمس است یوم
ندعو کل اناس بامامهم فمن اوتی کتابه بیمینه فاولئک یقرؤن کتابهم
ولا یظلمون فتیلا و من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا
بدانکه در وقت عنوان این رساله مذاکره این مطالب مقصود نبود بلکه بمصداق
الکلام یجر الکلام منجر بذکر این تفاصیل شد بحکم الخیر فیما وقع ذکر مطالبی
از روی تحقیق نمودیم و ملاحظه تعصب که شعار جهال قوم است نکردیم
و متابعت نمودیم امیر مؤمنان را در کلامی که میفرماید احصدوا منافخ
الکبر و غلبة الحمیة و تعصب الجاهلیة احذروا یوما تفحص فیه الاعمال و یکثر

فیه

فیه الزلزال و تشیب فیه الاطفال احذروا سوء الاعمال و عزوب الامال
و نفاد المهل و هجوم الاجل آنچه را که دلایل عقل و نقل بایکدیگر موافقت
نمود برشتهٔ تحریر درآوردیم از ناظرین اوراق متوقعیم که بدون ملاحظه
عصبیت و متابعت نفس ملاحظه فرمایند شعر نکو گفت لقمان که نازیستن
به از سالها در خطا زیستن ؛ چون از ذکر مطالب مذهبی فی الجمله فراغت یافتیم
لاجرم عود ببعضی مراتب و مقالات حکما میشود جمهور حکمای متقدمین
و متأخرین روزگار در بعضی از صنایع خلاق عالم تحقیقات نموده کاملا
ذکر کرده اند که هر قدر آدمی در آنها تأمل نماید هیچ جز مقبول طبع نمی
شود از جمله میگویند که حدوث ابر از بخارات زمین است که بهوا متصاعد
شده مبدل باران میشود و باز عود بمرکز میکند و اهل هیچ مملکتی نگفته
اند که ما در مملکت خودمان اعم از کوه و صحرا موضعی را دیده باشیم که از آنجا
بقدر ذره بخار متصاعد شده باشد یا آنکه احدی از آحاد خلق سراغ داده
باشد که فلان موضع معدن و منبع ابر است ولی آنچه بنظر میرسد اینست که
برشتهٔ تحریر درمیآوریم اولا باید دانست که افلاک کرویست از نقطه شمال
جنوب منقسم بچهار قسمت است دو قسمت محل بروج و مدار سیر آفتاب است

زیرا که منطقة البروج از وسط نقطتین قطب شمالی و نقطه مغربی مور کشیده
شده است بطرف نقطه مابین قطب جنوب و مشرق پس حرکت کواکب سبعه
و شمس که مدار آنها منطقة البروج است جمیعا از مایل جنوب و مشرق است از
نقطه اول حمل الی اخر سنبله از بروج شمالی است و از نقطه اول میزان الی اخر
حوت از بروج جنوبیست و دو قسمت دیگر که یکی در طرف قطب شمال و دیگری
در طرف قطب جنوبست خارج از منطقة البروج میباشند و هیچ وقت
مدار آفتاب واقع نمیشوند لاجرم منتهای سردی و برودت در تحت قطب
شمال و جنوب موجود است چنانکه دریای محیط در دو طرف شمال و جنوب
مملو از یخ است که از نهایت سردی ذی روحی در انجا یافت نمیشود و بواسطه
کمال برودت از یخ برودتی مرتفع و متصاعد شده در طرف فوق متراکم
میشود که ابر عبارت از انست چنانچه تجربه شده است هر گاه ظرف آب
را نمک بسیار بریزند که آب را منجمد کمال شود بکند بعد از مدت دو روز بلکه
لطیف نمناک از آب متصاعد شده در اطراف ان ظرف منعقد میشود
بهمین دلیل استنباط میشود در موضعی که برودت منجمد کمال برسد لابد
لاجرم لطیفی از او مرتفع و منعقد خواهد شد و بر روی یکدیگر متراکم میشود

وقتی که آفتاب از نقطه اول حمل میل بروج شمالی نمود ابر و ماده برودتی
را که در تحت قطب شمال واقع است متحرک و متخلخل مینماید نسیم شمال
آنها را حرکت داده بسمت جنوب جریان میدهد و در هوا منبسط و متفرق
میشوند اما مادامیکه اوج آنها در هوا زیادات بواسطه برودت هوای
فوق بهمان حالت سابق خود باقی و ساری میباشند وقتی که قدری بزمین
نزدیک شد حرارت آفتاب در آنها اثر نموده مقطر میشوند هر گاه
در همان محل ایستاد مجموع آنها باران شده وارد زمین میشود و اگر منجمد آن و
ارتفاع گرفت همچنان در هوا ساری و جاری خواهد بود و بهمین منوال
وقتیکه آفتاب از برج میزان مایل بروج جنوبی میشود برودت منجمده سمت
جنوب را متخلخل و متحرک نموده نسیم جنوب آنها را بطرف شمال حرکت
میدهد چنانچه محقق شده است که در زمستان مطلع ابر از طرف ضلع
قطب جنوبست و در بهار ظهور و بروز ابر از طرف قطب شمالست و
در مدت توقف آفتاب در برج حمل و میزان بواسطه اینکه در وسط کره واقع
شده است در این دو ماه ابر از هر دو طرف ظاهر میشود زیرا که طلوع آفتاب
بطرف قطب شمال و قطب جنوب مساوی میباشد و ماده برودت متصاعده

متراکم طرفین را متحرک و متفرق مینماید و متموج هوا انها را در افاق سارى و جارى
میدارد بدانکه افتاب در نهایت حرارت و کرمی است و ماه در غایت سردی و
رطوبت میباشد هر قدر را از رطوبات منجمده متراکم تحت قطب شمال و جنوب را
که از یخ و سردی بحر محیط مرتفع شده است حرارت افتاب از جای خود
تلطیف نموده متحرک مینماید بضعف از برودت و سردی ماه مجددا افسرده
و تکثیف کرده در موضع خود ساکن میدارد اکر سردی و برودت
ماه در مقابل کرمی و حرارت افتاب نبود هر اینه اثر کرمی افتاب مجموع
انجمادیکه در تحت قطبین واقع است از سردی منجمده بحر محیط همه را
تلطیف نموده در هوا سارى و جارى میکرد و لا ینقطع باران از هوا
میبارید و همیشه طوفان نوح در عالم ظاهر بود ولی برودت ماه مانع
است و نمیکذارد که ان رطوبات تماما از جای خود حرکت نماید و در عالم
سارى و جارى شود و اینست معنی ایه و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما
ننزله الا بقدر معلوم و همین جهة اغلب اوقات بهار و پائیز باران کی
در تحت الشعاع بودن قمر واضح میشود زیرا که حرارت افتاب بواسطه قرب
سردی ماه را زایل و ناقص نموده نمیکذارد اثر برودت ماه بقطب شمال و

جنوب

و جنوب تماما برسد بس حرارت افتاب انها را حرکت داده نسیم شمال
و جنوب قطعات ابر را در هوا جارى و سارى میدارد و احداث باران
مینماید بدانکه در بهار و تابستان که ابر از طرف قطب شمال حرکت مینماید
اواز رعد از او مسموع میشود در پائیز و زمستان که ابر از طرف قطب جنوب
حرکت مینماید ابدا صدای رعد از او شنیده نمیشود جهتش اینست که قطب شمال
مرتفع است ابری که از تحت قطب شمال بر میخیزد از فراز میل بنشیب دارد
و چون بقوت سرازیر میشود از تراکم و تداخل انها اواى رعد از او برخواسته
میشود و قطب جنوب در تحت الارض واقع است ابریکه از محاذی ان
بر خواسته میشود حرکت ان از نشیب بفراز است و بان واسطه صدای رعد
از او مسموع نمیشود چنانچه در بعضی از جوارح طیور مشاهده شده
وقتی که از بلندی به پستی طیران میکنند از جناح انها اوازى مهیب مسموع
میشود در وقتیکه از نشیب بفراز میخواهند اوج بکیرند هیچ صدا بال
انها صدائی ندارد که از دور مسموع نشود و نیز باید دانست که از جمله
و خواص و فواید جبال انست وقتیکه ابر وارد بر او شود او را انکاه میدارد
و فی الجمله مانع از کذشتن او می شود تا وقتیکه باران از او حاصل شود

چنانچه خدا تعالی در کلام مجید میفرماید و تری الجبال تحسبها جامدة
وهی تمر مر السحاب صنع الله الذی اتقن کل شیء انه خبیر بما تفعلون اهل
ظاهر آیه را اینطور معنی نموده اند که می بینید جبال را و گمان میکنید
انها را خشک و جامد و این جبال حرکت و مرور میکنند مثال سحاب و این
معنی اولا با حس ظاهر منافاة دارد زیرا که حرکت و مرور جبال مرئی و ملحوظ
احدی نشده است و نیز مخالفت دارد با آیه مبارکه و جعلنا الجبال اوتادا
هرگاه جبال اوتاد است عبور و مرور نباید داشته باشند و اگر عبور و مرور
دارد اوتاد نخواهد بود در کتاب قاموس در لغت مر معانی بسیار ذکر
کرده است و از جمله نوشته است ممر بضم میم بصیغه اسم فاعل از باب
افعال کسی است که ناگهان دم شتر جوان سرکش را بگیرد و پس هر دو پای
خود را متمکن کرداند تا اگر آن شتر بگریزد او را کشیده نبرد و امر ها بضمها
از باب افعال یعنی کردانیدن شتر را از شعبی بشعبی تا رام کرداند آن شتر را باین
کار و مرته یعنی گسترد او را بر روی زمین پس مجموع این معانی مناسب
معنی تمر مر السحاب خواهد بود و خلاصه معنی اینست که کوه را عامه گمان
میبرند که این کوه منع گذشتن ابر را از خود میکنند و او را نگاه میدارد بجهة

باران

باران و مجموع جبال شامخه که طولانی هستند همگی از جانب مشرق
بطرف مغرب کشیده شده اند و مرور انها بخلاف مرور سحاب است
زیرا که مرور سحاب از شمال و جنوب میباشد و جبال کشیده شده است
در معبر و گذرگاه سحاب و بهمین جهة فرموده است تمر مر السحاب و اگر
جبال خلق نشده بود ابرها همیشه در هوا ساری و جاری بودند و در
هیچ محلی بجهة باران توقف نمیکردند پس در واقع جبال نواهم و نگیهدار
گاه ابر است که انها را نگاه میدارد بجهة باریدن برف و باران و اینست
معنی صنع خدا تعالی که فرموده است صنع الله الذی اتقن کل شیء انه
خبیر بما تفعلون   و این رساله بکشف و اشراق موسوم شد و لله الحمد
اولا و اخرا و ظاهرا و باطنا
سنه ۱۲۸۳

